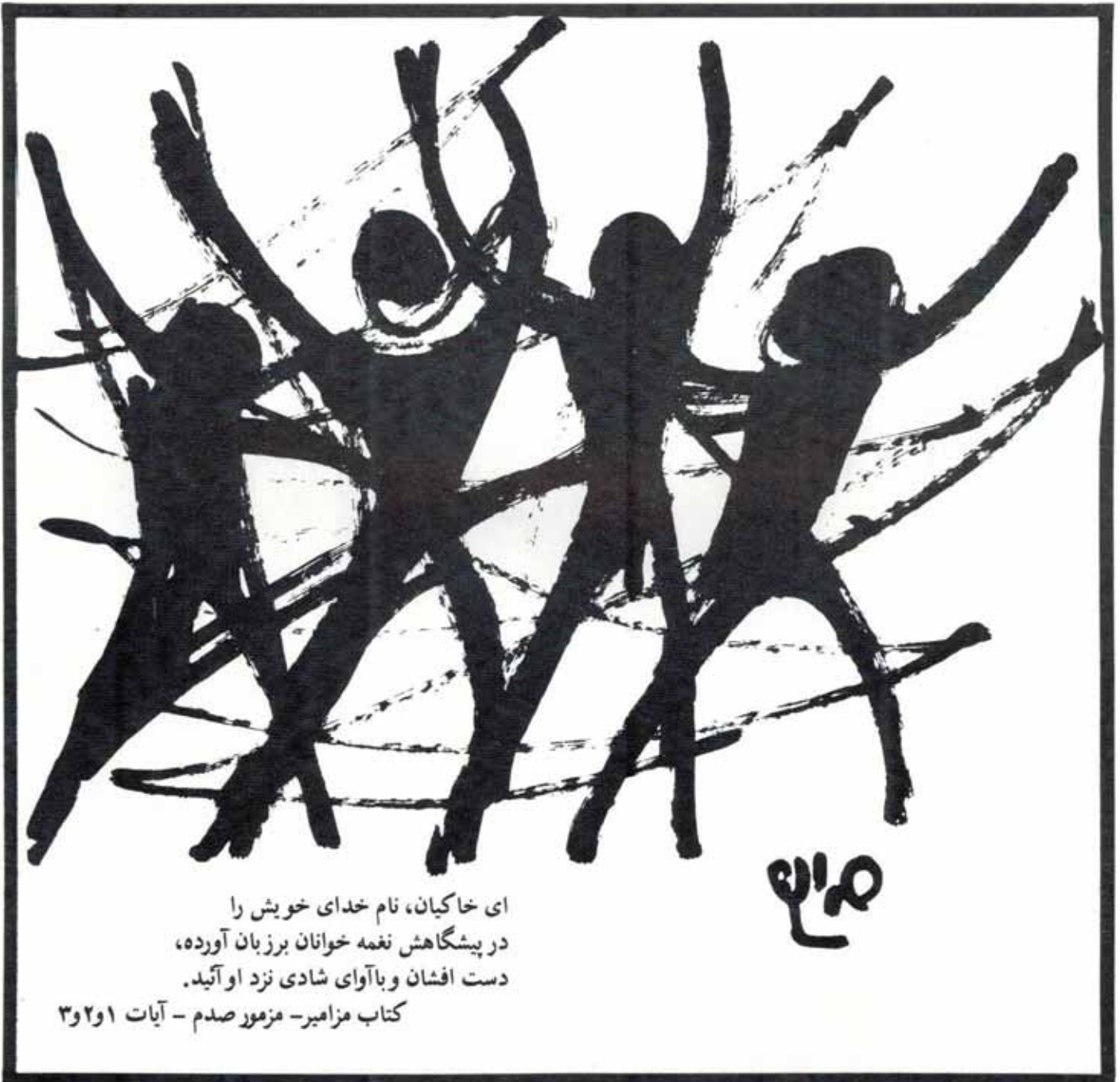


فدراسیون یهودیان ایرانی

شופار  
شوپار  
SHOFAR

# Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال ششم - شماره ۵۱ - جولای ۱۹۸۸ - تیر ۱۳۶۷



۳۱۴

ای خاکیان، نام خدای خویش را  
در پیشگاهش نغمه خوانان بر زبان آورده،  
دست افشان و با آوای شادی نزد او آید.

کتاب مزامیر- مزمور صدم - آیات ۱ و ۲ و ۳

ROYAL Design Inc.

بزرگترین مرکز مبلمان ایتالیایی

روبال دیزاین

سلیقه فشنگ شما و سالها تجربه جمشید نبوی به «روبال دیزاین» منتهی میشود



### نوعروسان عزیز فرصت را از دست ندهید

برای تهیه جهیزیه خود از قیمتها و استثنای رویال دیزاین استفاده فرمایید.

\* یکدست مبیل استیل شش پا رچه ساخت ایتالیا ۱۴۵۰ دلار

\* سرویس خواب لاکراز ۱۲۰۰ دلار به بالا

۱۳۳۹ سانتا مونیکا مال قدیم (خیابان سوم) بین خیابانهای آریزونا و سانتا مونیکا

1339 Santa Monica Mall  
Santa Monica, CA 90401

کنا رد ریگاد  
شهر سانتا مونیکا

۳۱-۰۰۰-۴۵۱ (۲۱۳)

## شرکت غذائی یافا

اولین کیتیرینگ کاشرا ایرانی درلوس آنجلس زیر نظر

**R.C.C.**

با بیشتر از ۱۶ سال سابقه درخشان

سالن های متعدد یافا آماده پذیرائی از مجالس و جشن های خانواده گی شماست

عروسی - بر میتصوا - جشن های تولد - میلاکنان و غیره

سالن رستوران یافا با ظرفیت ۱۰۰ نفر هر روز در خدمت شماست

سازمان یافا خدمتگزار خانواده جامعه یهودیان

(213) 656-1777

۱۷۷۷ - ۶۵۶ (۲۱۳)

## دکتر ژاکوب صالح

درمان سوختگی

جراح پلاستیک، زیبایی و ترمیمی

فارغ التحصیل از میوکلینیک

مطب ولی

14624 Sherman Way,  
Suite 409  
Van Nuys, CA 91405

بوردلی هیلز (213) 271-3151

ولی (818) 994-4111

جراحی زیبایی و ترمیمی صورت، پستان، شکم و اندام

جراحی پلاستیک کودکان، دست و جراحی میکروسکوپی

کاهش چربی اضافه با دستگاه مکنده

## دکتر سعید همتی

جراحی دستگاه گوارش، کیسه صفرا،

فتق، هموروئید، پستان و تیروئید

متخصص جراحی عمومی

دارای بورد تخصصی جراحی از آمریکا

مطب در ولی

ساختمان پزشکی ولی سنتر

14624 Sherman Way, Suite 409  
Van Nuys, CA 91405

تلفن (818) 994-1931

مطب در بوردلی هیلز

ساختمان پزشکی راکسان

465 N. Roxbury Dr., Suite 909  
Beverly Hills, CA 90210

تلفن (213) 271-1866

# SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION  
6505 Wilshire Blvd., Suite 1101  
Los Angeles, Ca. 90048

Tel: (213) 655-7730

(213) 655-7731

سال ششم - شماره ۵۱  
جولای ۱۹۸۸ - تیر ۱۳۶۷

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر می شود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

تحت نظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی (مدیرمسئول)

صبون ابراهیمی

دکتر هوشنگ ابرامی

الیاس اسحقیان (مدیر داخلی)

دکتر باروخ بروخیم

گیتی بروخیم (سیمانتوب)

سام کرمانیان

دکتر نصرتی

مهندس کامران خاورانی (مشاور فنی)

وهتری

خبرنگار، عکاس: منصور پوراحمد

• نویسندگان و علاقه مندانی که نوشته هایشان در این ماهنامه منتشر می شود همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شوند در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
۱/۲ صفحه	۱۵۰ دلار
۱/۳ صفحه	۱۲۰ دلار
۲/۱ صفحه	۸۵ دلار
۱/۱ صفحه	۵۰ دلار

مدیر امور بازرگانی: موریس اسحقیان

تلفن: ۶۵۹-۱۱۷۶

For more information regarding advertising please call:

MAURICE ESHAGHIAN

(213) 659-1176

## سخن ماه

انتشار این شماره شوفار همزمان است با سالگرد استقلال کشور اسرائیل سرزمینی که کعبه همه یهودیان جهان است و استقلال دو باره آن پس از بیش از دو هزار سال معجزه ای است که در زمان حیات ما اتفاق افتاده و ما باید از این بابت شکر گزار باشیم. سالگرد استقلال را به همه یهودیان جهان تبریک گفته در مقابل روح پرفروش رزمندگان راه استقلال اسرائیل سر تعظیم فرود می آوریم.

به اعتقاد ما، انکار وابستگی هر فرد یهودی به ارض موعود را نمی توان به هیچ چیز جز خود فریبی یا اندک انگاشتن شعور شنونده ای که اینگونه افراد نزد آنان داد سخن میدهند، تعبیر کرد. هر چند ما بارها به اینان گوشزد کرده ایم که وابستگی دینی و اعتقادی بیک سرزمین هیچگونه تعارضی با عشق و علاقه مفرط به زادگاه یک فرد ندارد، با وجود این پیوسته از پیروان این سنخ فکری می شنویم که: «چرا بگوئیم؟» و پاسخ ما همیشه این بوده است که با نگفتن، ما عقده ای چرکین را که زائیده یک سوء تفاهم غیر منطقی است میگذاریم تا بزرگ و بزرگتر شود و بجای ریشه کن کردن آن به رفع و رجوع آماس حاصل از این عقده میپردازیم - و این نهایت نادانی است.

ما اورشلیم را دوست میداریم، همانگونه که برادران مسلمانان مکه و مدینه را دوست دارند و ایران را دوست میداریم همانقدر (اگر نه بیشتر) که دیگر ایرانیان. با کمال تأسف، زبان اینگونه مجادلات وقتی دوچندان می شود که کسی از میان خود ما یکی که تصادفاً خود شناسنامه آمریکائی در جیب دارد! برخاسته و با بازی کردن با واژه ها، اصل این واقعیت را که در بالا بآن اشاره رفت قلب نموده و بر سر اینکه ما باید خود را «ایرانی یهودی» بنامیم و نه «یهودی ایرانی» کار این بحث بیهوده و نفاق بر انگیز را به وسائل ارتباط جمعی و مجامع همگانی میکشاند تا آنجا که سخنرانی غیر یهودی در مجمعی ایرانی (که همه ایرانیان حاضر، صرفنظر از دین و مذهب و ایمان و اعتقاد خود گردهم جمع شده اند) ناگهان این تفاوت را دستاویز کرده بزما بتازد. گوئی ایران و ایرانی، در این سخت روزگار جنگ و خونریزی و جان باختن های بیشمار و ویرانی و نابودی، هیچ مسئله دیگری ندارد جز اینکه اقلیت اندک یهودیان هموطن خود را چه بنامند. ما بر این باوریم که اینگونه آتش افروزیها جز ایجاد نفاق و برخورد میان یهودیان ایرانی با دیگر هموطنان آنان، ثمری نخواهد داشت و از همین روست که یکبار و برای همیشه با چاپ نوشته دو نفر از صاحب نظران بنام جامعه و یکی از خوانندگان خود که در این شماره ملاحظه میفرمائید به بررسی این امر میپردازیم.

و کلام آخر اینکه بیائیم و از افسانه پرهیزیم و حقیقت را صلا گوئیم و بفکر خود مردم باشیم، نه نام و نشانی گروهی که بدان تعلق دارند و اگر غیر از این باشد، این شعر لسان الغیب در مورد کجروان مصداق پیدا میکند که:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

# ملاقات سناتور «پیت و یلسون» با رهبران جامعه یهودیان ایرانی



سناتور پیت و یلسون هنگام ایراد سخنرانی

هیئت مدیره فدراسیون یهودیان ایرانی ضمن خوش آمد به آقا و خانم و یلسون ایشان را به حضور جمع معرفی نمودند و گزارش مفصلی در مورد سابقه فعالیت ایشان دادند، منجمله تاکید نمودند که گرچه فدراسیون بارها افتخار مهمانداری سیاستمداران به نام و افراد عالی مقام را داشته ولی برای حضور سناتور و یلسون از جهت آنکه

یهودیان ایرانی و سایر هموطنان مقیم آمریکا جلب نمودند و به علاوه پس از تشریح مصائب و سختی‌هایی که جامعه ما در استقرار در این مملکت کشیده به معرفی سازمانهای اجتماعی که به پا خاسته و با فعالیتهای خود باری را از دوش این جامعه کم کرده اند پرداختند.  
سپس آقای دکتر سلیمان آقائی رئیس

روزیکشنبه پنجم ژوئن آقای سناتور پیت و یلسون و همسرشان خانم گیل و یلسون در جلسه ای که از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی تشکیل شده بود شرکت جستند و نظریات و عقاید خود را در مورد سیاست دولت آمریکا، اوضاع خاور میانه، ایران، روابط آمریکا و اسرائیل، اوضاع اجتماعی یهودیان ایرانی مقیم آمریکا و بسیاری مسائل دیگر به اطلاع قریب به یکصد نفر از رهبران جامعه و رؤسا و نمایندگان سازمانهای یهودی ایرانی که به دعوت فدراسیون در این جلسه حضور یافته بودند رسانیدند.

جلسه با سخنرانی آقای سام کرمانیان مدیر اجرایی کمیته روابط خارجی فدراسیون افتتاح گردید که طی آن آقای کرمانیان توضیحاتی در مورد علل و چگونگی تشکیل فدراسیون و تاریخچه مختصری از فعالیتهای این سازمان و اهدافش به سمع حاضرین رساندند و توجه سناتور و یلسون را به خصوصیات اجتماعی



دکتر سلیمان آقائی به سناتور و یلسون و بانو خوش آمد می گوید

نماینده ساکنین کالیفرنیا در مجلس سنا میباشند و از این رومسئول حفظ منافع ما میباشند اهمیت بخصوصی قائل میشود، ایشان اضافه کردند که سناتور و یلسون فردی است که از ارزشهای انسانی والائی بر خوردار میباشد و همواره از حق و عدالت اجتماعی طرفداری نموده اند نامبرده پس از پنج سال خدمت در مجلس ایالتی کالیفرنیا، مدت ۱۱ سال به عنوان شهردار «سن دیگو» خدمت نمودند که در طی آن این شهر به دومین شهر بزرگ کالیفرنیا و هشتمین شهر بزرگ آمریکا توسعه یافت. پس از آن آقای سناتور و یلسون در سال ۱۹۸۲ به نمایندگی مجلس سنا انتخاب گردیدند و به عنوان یکی از مؤثرترین اعضای جدید این مجلس شناخته شدند. سپس دکتر آقائی به مرور سابقه کاری و فعالیتهای سناتور و یلسون پرداختند و

نموداری از نظریات ایشان در مورد اسرائیل و خاور میانه را بیان نمودند که مورد توجه حاضرین قرار گرفت.

پس از سخنان دکتر آقائی، سناتور و یلسون پشت بلند گو قرار گرفته و بعد از تشکر صمیمانه از فدراسیون یهودیان ایرانی و اعضای جامعه که ایشان را مورد استقبال قرار داده اند توضیحات دیگری در مورد سیاست آمریکا در خاور میانه و روابط این کشور با اسرائیل دادند که طی آن سیاست کنونی آمریکا را مبنی بر فشار اسرائیل برای شرکت در کنفرانس بین المللی صلح خاور میانه محکوم نموده و همچنین در مورد فروش سلاحهای آمریکائی به ممالک به اصطلاح معتدل عربی اظهار نگرانی نمودند. به علاوه اظهار نظرهای ایشان در مورد اوضاع ایران و ادامه جنگ روشنگر آشنائی کاملشان با مسائل ما بود.

در مقابل سئوالات برخی از حاضرین و بخصوص آقای سلیمان رستگار رئیس کمیته روابط خارجی فدراسیون یهودیان ایرانی سناتور و یلسون به مراتب طرفداری و همکاری خود را با جامعه یهودیان ایرانی تاکید نمودند و فرمودند که دفتر ایشان مسائل مربوط به مهاجرت و حفظ حقوق این جامعه را مورد بررسی دقیق قرار خواهد داد و هرگونه سعی در برداشتن موانع از سر راه کلیه هموطنان ما خواهند نمود و آمادگی خود را برای کمک به بالا بردن نام ایرانی در میان جامعه آمریکائی اعلام نمودند.

دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی طی نامه ای که چند روز بعد از این ملاقات به سناتور و یلسون ارسال نمود مراتب تشکر و خوشنودی خود را از این جلسه اظهار نمود و علاقه خود را به ادامه روابط با دفتر ایشان ابراز کرد.

## سیگار و سکنه مغزی در زنان

طبق گزارش جدیدی که درباره تحقیقات سکنه های مغزی نزد زنان منتشر شده معلوم شده است که رابطه نزدیکی بین سکنه مغزی و استعمال دخانیات وجود دارد. تحقیقات قبلی نشان میداد که مردان معتاد به سیگار تا ۲/۵ برابر بیشتر از مردانی که سیگار نمیکشند در معرض سکنه های مغزی هستند، لیکن تحقیقات جدید نشان داده که سیگار یکی از مهمترین عوامل بوجود آورنده سکنه مغزی بوده و باعث نرسیدن خون به مغز و ایجاد فلج و در موارد شدید آن منجر بمرگ میشود. در این تحقیق در مقایسه با سایر علل سکنه مغزی مانند زیادی وزن، مرض قند،

مصرف داروهای ضد حاملگی و مصرف الکل معلوم شده که سیگار بیش از هر کدام از عوامل مزبور باعث سکنه مغزی میشود. تحقیق جدید بوسیله دانشگاه هاروارد و با همکاری بیمارستانهای بیرمنگام و بوستون انجام گرفته است.

بموجب این تحقیق معلوم شده است زنانی که روزانه تا ۱۴ عدد سیگار می کشند ۲/۲ بار بیش از زنانی که سیگار نمیکشند در معرض خطر سکنه های مغزی هستند و زنانی که ۲۵ سیگار و بیشتر در روز مصرف می کنند ضریب خطر ابتلاء به این بیماری در آنها به ۳/۷ برابر میرسد و خطر بوجود آمدن سکنه های منجر

بمرگ تا ۶ برابر در آنها افزایش می یابد. تحقیق مزبور که اخیراً در مجله پزشکی نیوانگلند منتشر شده نتیجه بررسی درباره ۱۱۸/۵۳۹ نفر از زنان پرستار ۳۵ تا ۵۰ ساله بوده که از سال ۱۹۷۶ شروع شده است. هم چنین معلوم شده زنانی که سیگار را حداقل بمدت دو سال ترک کرده اند خطر بیماری راینحو فاحشی در خود کاهش داده اند ولی بهرحال شانس ابتلای آنها به سکنه مغزی تا ۶۰ درصد از زنان دیگر که معتاد به سیگار نیستند بیشتر است. مصرف سیگار در بین زنان باعث ایجاد خون ریزی مغزی و یالخته های خونی منجر بمرگ میشود.

# مادر نمونه و زن نمونه سال ۱۹۸۸

## شرحی از گردهم آئی جالب سازمان بانوان یهودی ایرانی بمناسبت روز مادر



خانم زینده امینی در میان اعضای هیئت مدیره سازمان زنان یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا

کرده اند زیرا معتقدند که عکس این روش باعث ایجاد کینه و نفاق بین خواهران و برادران می شود. پس از پایان سخنان خانم حکمت، خانم پروین امینی رئیس با سابقه سازمان ارت که عروس خانم زینده امینی و همسر پسر ارشد ایشان مرحوم دکتر لقمان امینی هستند با سخنان بسیار گرم و دلنشین خود به معرفی هر چه بیشتر مادر شوهر خود پرداختند. سپس خانم لونیزامینی همسر دکتر هوشنگ امینی و عروس دوم مادر نمونه سال، قطعه شعر بسیار جالبی را که پدرشان آقای نورالله خرمیان به افتخار خانم زینده امینی سروده بودند، دکلمه کردند. در خاتمه این قسمت برنامه خانم لونیز گلشن، قطعه شعر زیبایی را که مربوط به مادر است با لحنی بسیار مؤثر و صدائی دلنشین دکلمه کردند.

امینی و بانوسوزت امینی، بیشتر آشنا است. خانم زینده امینی شاید تنسهاپانوی یهودی بوده اند که شوهرشان سرهنگ ارتش بوده و بخاطر مأموریتهای متعدد پیوسته در حال تغییر شهر و محل سکونت خود بوده اند. این بانو در محافل و مجالس ارتشیان همیشه غذای سبزیجات میل کرده و تمام کوشش خود را بکار برده است تا نه فقط در محیط منزل غذای کاشر تهیه و سرو کند بلکه در جمع ارتشیان هم غذای غیر کاشر میل نکند. این خانم در شرایط سخت و دشوار هویت یهودی خود را حفظ کرده و همیشه چه در جامعه یهودی و چه در جامعه دوستان مسلمان خود مورد احترام قرار داشته است. این خانم علی رغم کبر سن افکاری امروزی دارند و دارائی خود را بطور مساوی بین دختران و پسرانشان تقسیم

خانمهای فعال و نیکوکار سازمان زنان یهودی ایرانی مقیم کالیفرنیا، روز پنجشنبه پنجم ماه مه، گرد هم آئی بسیار زیبا و جالبی بمناسبت روز مادر ترتیب دادند که با استقبال گرم خانمهای یهودی ایرانی مواجه شد. این گرد هم آئی در منزل خانم مہری سینائی که از اعضای فعال هیئت مدیره سازمان هستند ترتیب داده شده بود. پس از پذیرائی غذا و دسر که در نهایت سلیقه آماده شده بود، برنامه های بسیار جالبی اجرا شد. خانم شمس حکمت، از پیش قدمان با سابقه فعالیتهای اجتماعی و خیریه، مادر نمونه سال خانم زینده امینی را معرفی کردند. خانم زینده امینی چهار پسر و دودختر تحصیل کرده تحویل جامعه ما داده اند، جامعه ای که با فعالیتهای اجتماعی و خیریه دو فرزند ایشان مرحوم دکتر لقمان



هشومر» مشغول بکار می شود و سرپرستی کامل قسمت های بیماریهای خون اطفال، قسمت درمان بیماریهای غدد لنفاوی و بخصوص بیماری هوجکین در بیمارستان «تل هشومر» را بعهده می گیرد. از مهمترین تحقیقهای این پزشک که در زمان خود انعکاس مثبتی در جهان پزشکی داشت تحقیقی بود که تحت عنوان «مغز استخوان سالم منبعی برای گلبولهای سفید بالغ خون» شهرت یافت.

از جدیدترین و مشهورترین تحقیقات دکتر آقائی، فرضیه ایست شناخته شده در باره بیماری هوجکین و عده ای از پزشکان تجسبات علمی خود را بر مبنای این فرضیه دکتر آقائی قرار داده اند. این پزشک دانشمندی از سال ۱۹۷۷ تا کنون با بیمارستان «کارمل» همکاری دارد. وی بنیان گزار بخش خون این بیمارستان است که آزمایشگاههای خون، بانک خون و قسمت بیماران سرپائی مبتلی به بیماریهای خونی را شامل می شود. دکتر آقائی سالهاست در سمت رئیس بخش خون این بیمارستان مشغول بکار است و هم زمان به تحقیقات و تجسبات علمی خود نیز ادامه می دهد.

پس از پایان معرفی دکتر آقائی، خود ایشان چند کلامی در باره هدفهایشان برای مدعوین سخن گفتند. سپس خانم مهتری سینائی لوحه افتخاری را از طرف سازمان بانوان تقدیم ایشان کرد.

در خاتمه برنامه خانم ناهید پیر نظر (اوبرمن) رئیس سازمان بانوان یهودی ایرانی لوحه افتخاری تقدیم خانم زیننده امینی کرد و با سخنان جالب خود شخصیت این دوزن لاین را که هر کدام به نحوی نمونه و مفید بحال اجتماع هستند ستود و از اینکه خانمهای یهودی ایرانی هر ساله به گرمی از گرد هم آتی روز مادر استقبال می کنند تشکر کرد.



خانم دکتر استر آقائی زن نمونه سال ۱۹۸۸

گنید. تحقیقات چشمگیر این خانم دانشمندی، چهار جایزه شاگرد اولی بیمارستان مون پلیر را از آن او می سازد. او در مورد چند فرضیه برای روشن کردن نقش ویروس در تشکیل سرطان از یک طرف و قاعده ژنتیک انسان از طرف دیگر به تحقیق های اساسی و مهم می پردازد و به همین خاطر آکادمی طب فرانسه جایزه خون خود بنام جایزه «جرج حیم» به وی اهدا میکند. وی در معالجه و تشخیص بیماری هوجکین که نوعی سرطان غدد لنفاوی است دارای درجه مافوق تخصص است.

دکتر آقائی از سال ۱۹۶۹ به عنوان «سینیرفیزیشن» در بیمارستان «تل

از ابتکارات جالب و هر ساله سازمان بانوان یهودی ایرانی، یکی هم انتخاب زن نمونه سال است. اعضا سازمان به اتفاق آرا خانم دکتر استر آقائی را بعنوان زن نمونه سال ۱۹۸۸ انتخاب کرده بودند. چون گیتی بروخیم نویسنده نشریه شوفار، در سال گذشته مصاحبه جالب و مفصلی با خانم دکتر آقائی ترتیب داده بود، اعضا سازمان، معرفی این خانم دانشمندی را که مایه افتخار جامعه زنان یهودی ایرانی است به عهده او محول کردند. خلاصه کوتاهی از بیوگرافی این پزشک ایرانی از نظر زنان می گذرد. استر آقائی شاگرد اول ششم طبیعی دبیرستانهای ایران، در فرانسه در دو رشته طب اطفال و خون تخصص می

## در خبر آمده بود.....



پیمان

ممالکی که موجودیت اسرائیل را به رسمیت شناختند.

فریاد و افغانستانای آمریکا، تمکین روسیه به تخلیه افغانستان و تحویل آن به مجاهدین اسلامی طرفدار آمریکا.

یورش گسترده آمریکا به ناوگان ایران درست در همان روزها و ساعت هائیکه عراق فو واپس میگردد. از قتل عام ۵۰,۰۰۰ رزمنده ایرانی در فو توسط عراق چه خبر؟ هیچ!

از قتل عام ۵,۰۰۰ زن و مرد و کودک بی پناه باگاز شیمیائی توسط عراق چه خبر؟ هیچ!

تهران

موشک باران، کشتار، بمباران، شما مردم را از موشک نترسانید - آنهم مردمی که شهادت را برای خودشان افتخار میدانید، الفجر ۱۰، ظفر ۷، بیت المقدس ۳، کمبود آذوقه، ماشه میدهم شما میگویند چراتخم مرغ کم است؟ مگر ما انقلاب کرده ایم که خربوزه زیاد شود؟ ویرانی، مرگ، سکنه ها و دق سرگ شدن های پسایی، بالا رفتن شمار کشته شدگان جنگ تحمیلی از یک میلیون نفر، شهیدان زنده اند اله اکبر.

از قتل عام ۵,۰۰۰ نفر در حلبچه چه خبر؟ تیر همه روزنامه ها، رادیو و تلو بیژون.

از نابودی ۵۰,۰۰۰ سرباز و پاسدار ایرانی

دشمنی و سخن چینی و بی تفاوتی دارد جامعه غربت زده مارابوسی مرگ میبرد، که ....

### لوس آنجلس

نسل کاندور، یکی از پرندگان بومی کالیفرنسیار و به نابودی میرود. حکومت ایالتی برای جلوگیری از این ضایعه طبیعی صدها هزار دلار تأمین بودجه نموده. آخرین خبر اینکه اولین جوجه کاندور سرازتخمی که در باغ وحش زیر نظر بوده در آورده است.

خبرهایی از مناطق غربی رود اردن و نوار غزه: چرخ خوردن پیشانی یک کودک، سنگ پراکنی تعدادی جوان و کودک و زن طاس ظرفشویی بسرعرب، گاز پراکنی چند سرباز اسرائیلی، مسافرت عجولانه وزیر خارجه آمریکا به اسرائیل. اظهارات نخست وزیر اسرائیل که: «آنچه آمریکا میگوید وحی منزل از سوی خداوند به موسی این عمران نیست که ما ملزم به تبعیت از آن باشیم»، اظهارات وزیر خارجه اسرائیل در نفسی گفته های نخست وزیر کوشور، کشته شدن کمتر از صد نفر عرب و اسرائیلی از آغاز تظاهرات تاکنون - هجوم سیل خبرنگاران رسانه های گروهی از آمریکا و سایر ممالک غربی به اسرائیل و فریاد و فلسطینای آمریکا (!) و روسیه - اولین

ما ایرانیان آموخته ایم که خبر را بخوانیم یا بشنویم یا بنگریم ولی راحت نپذیریم. بسیاری از بیگانگان یا کارگزاران آنان این تیزبینی را به مسخره گرفته و این طرز فکر را دائمی جان ناپلشونی خوانده اند ولی توده اندیشمندان راستین ما این اتهام را هم نوعی کوشش برای ضربه زدن به پویندگی فکری خود میدانند. اینان بر این باورند که حتی شخصیت دائمی جان ناپلشون هم ابداعی بود برای کنار گذاشتن تحلیل منطقی اوضاع و پذیرفتن «آنچه استاد ازل گفت»، بدون هیچگونه کنکاش.

نوشته ای که روبروی شماست گوشه هائی از خبرهای این روز و روزگار است. میدانم که شما - به سائقه ایرانی بودن خود - بهمان نتیجه ای خواهید رسید که من رسیده ام. اما اگر این نوشته را برای دوست آمریکائی خود ترجمه کردید و واکنش او این بود که: «این خبرها که تازگی ندارد!» در حق من محبتی فرموده برایش توضیح بدهید که در میان سطور این نوشته، گفتنی های نوشته بسیار است - از قبیل اینکه گویی ابرقدرتها نقشه شقه کردن کشور اسرائیل و ایجاد کشوری فلسطینی را کشیده اند، که بقای نسل یک پرنده در این سوی اقیانوس از جان میلیونها نفر در آن سوی اقیانوس ارزنده تر است، که سرطان

در فاو چه خبر؟ هیچ! اما در عوض لعنت و نفرین به اسرائیل که اگر کمک اسرائیل به عراق نبود، فاو را از دست نمیدادیم.

### عراق

موشک باران، کشتار، بمباران، پرتاب موشک الحسین به تهران و قم و اصفهان، خفقان، بردن اسیران ایرانی جلوی دوربین های تلویزیونی و وادار کردن آنان به رقص شاطری و به استهزاء گرفتن حیثیت و حرمت ایرانی، خفقان توده هاباسیستم های فاشیستی و خفه کردن اهالی حلبچه با گاز شیمیائی و کوشش برای انداختن گناه آن بگردن ایران، روسیاه از آب درآمدن و برداشتن اتهام از گردن ایران و انداختن آن بدوش اسرائیل!

### لوس آنجلس

کباب برگ، نرگسی، نان سنگک، تیمسار سابق که حالا راننده

تا کسی شده، راننده کامیون سابقی که مالک چندین ساختمان تجارتنی است، کاباره هائیکه در آن باتصنیف «وطن عاشقتم من» رقص کمر می کنند، تورم پول و رفاه مادی در یک قطب و بیکاری و فقر در قطب دیگر، رویش بی امان نشریه، رادیو، تلویزیون، آگهی بالهجه جاهلی: «دلت واسه وطن گرفته؟» به سر برورستوران اصغر پشمکی - جیگر داره، دل داره، قلوه داره، کبابهای بره داره، نه واله دیگه چی میخوای؟»

اعصاب متشنج، میزهای قمار، اعتیاد، شایعه پراکنی، سخن چینی تا حد نشرو پخش شننامه، پاجای پای هم گذاشتن، بزمین خوردن، برخاستن و دوباره افتادن.

موضع ضدیهودی گرفتن توسط یک فرستنده تلویزیونی، یک رهبر فرانسه نشین اپوزیسیون که به روایتی با کمک

مالی عراق روی پای خود ایستاده است، چند نشریه جیره خوار این شخصیت اسبق و فریاد و افلسطینا و قلمداد نمودن اسرائیل بعنوان عامل اصلی همه گرفتاریهای خاورمیانه، اعطای القاب رهبر به عرفات و خلق قهرمان فلسطین به همان آدمکشانی که رسماً خود را متحد بلا شرط رژیم صدام حسین دانسته و داوطلب به جبهه جنگ علیه ایران میفرستند.

... همان جبهه ای که از آن به فاو حمله میشود و ۵۰,۰۰۰ هموطن رزمنده ما به خاک و خون کشیده می شوند، همان جبهه ای که ۵,۰۰۰ زن و مرد و کودک بی پناه کُرد طعمه گازهای شیمیائی می شوند.

داستان همچنان ادامه دارد....

## تازه های جدید در تحقیقات ژنتیک

روزنامه وال استریت جورنال خبر داد که در ماه آوریل ۱۹۸۸ اداره ثبت اختراعات امریکا اجازه تولید نوعی موش را از طریق کاربرد تکنیک های مهندسی ژنتیک به دانشگاه هاروارد اعطا کرده است.

حقوق تجارتنی این تولید جدید تماماً به شرکت دو پان تعلق دارد که هزینه های این تحقیقات را پرداخت کرده است.

دانشمندان دانشگاه هاروارد تکنیک خاصی را بوجود آورده اند که از طریق آن ژنهای سرطان به جنین موش اضافه میشود و بدین ترتیب نسل جدیدی از موش بوجود آمده که به سرطان حساسیت فوق العاده دارد. این نوع موشها در تحقیقات مربوط به سرطان زا بودن مواد و همچنین روشهای معالجه سرطان بکار گرفته میشوند.

روشهای فعلی که از آنها در تحقیقات سرطان استفاده میشود بدین ترتیب است که باید مقادیر زیادی از مواد سرطان زا در طول سالهای متعددی به حیوانی داده شود تا اثر این مواد بر روی آن مشخص گردد، لیکن روش جدید اولین قدم در مبارزه با سرطان از طریق تحقیقات ژنتیک است.

صدور اجازه اداره ثبت اختراعات امریکا برای دانشگاه هاروارد سرو صدا و اعتراضات زیادی را از جانب گروههایی که از ادامه اینگونه تحقیقات وحشت دارند برانگیخت ولی موافقان بیوتکنولوژی عقیده دارند که این تکنیک جدید تنها کشف نتایج تحقیقاتی را که صد ها سال است دانشمندان با آن سرو کار دارند تسریع میکند.

موشهای مورد بحث موادی را در بدن

خود دارند که باعث بروز سرطان پستان در آنها میشود و مورد استفاده در تحقیقات مربوط به روشهای تشخیص و درمان سرطان قرار میگیرند. این موشها به قیمت ناچیزی به آزمایشگاههای تحقیقاتی دیگر فروخته میشوند و قرار نیست که دو پان از این راه درآمدی برای خود تحصیل کند.

ثبت اختراعات و اکتشافات بیولوژیک تاکنون در امریکا سابقه نداشته است ولی در سال ۱۹۸۵ دیوان عالی این کشور اجازه داد که تولید میکرو ارگانیسم ها نیز مشمول ثبت اختراعات باشند و بااستناد همین حکم است که اداره ثبت اختراعات امریکا در سال ۱۹۸۷ تصمیم گرفت کلیه موجودات زنده بااستثنای انسان را در قلمرو کار خود قرار دهد.

# سرود ملی کشور اسرائیل

به مناسبت چهلمین سال استقلال اسرائیل

”هتیکوا“ (امید)

התקווה

נ"ה אימבר

כָּל עוֹד בְּלֵבב פְּנִימָה  
נֶפֶשׁ יְהוּדֵי הוֹמָיָה,  
וּלְפָאֲתַי מְזַרְחַ קְדִימָה  
עֵין לְצִיּוֹן צוֹפִיָה,

עוֹד לֹא אָבְדָה תְּקוּמָתֵנוּ  
הַתְּקוּהָ בְּתִשְׁנוֹת אֲלֵפִים  
לְהִיּוֹת עִם חֶפְשֵׁי בְּאֶרְצֵנוּ,  
אֶרֶץ צִיּוֹן וִירוּשָׁלַיִם.

تا زمانیکه قلب یهودی  
در سینه او میطپد  
همچنان چشم به خاور دارد  
و انتظار صیون را میکشد

هنوز امید خود را از دست نداده‌ایم  
امید دو هزار ساله  
که در کشور خویش ملت آزادی باشیم  
در کشور صیون در اورشلیم

● صدای اسرائیل به آگاهی میرساند که از تاریخ یکشنبه ۱۱ اردیبهشت ماه (اول ماه مه) بمدت چهار ماه برنامه های ما را روی موج کوتاه بشرح زیر خواهید شنید:

ایران و کشورهای آسیائی  
۳۳/۳۰ متر برابر ۹/۰۱۰ کیلوهرتز

اروپا و آمریکا  
۱۷/۰۲ متر برابر ۱۷/۶۳۰ کیلوهرتز  
۱۹/۳۷ متر برابر ۱۵/۴۸۵ کیلوهرتز

- این طول موجها تا روز دوشنبه ۱۴ شهریور ماه برابر با پنجم سپتامبر یعنی تا پایان وقت تابستانی در اسرائیل اعتبار خواهد داشت.
- طی این مدت برنامه ما هر روز ساعت ۶ بعد از ظهر بوقت تهران (بمدت ۵۵ دقیقه) پخش میشود.
- از ۱۵ شهریور ماه ساعت پخش برنامه ما بوقت تهران به ۷ بعد از ظهر باز خواهد گشت.

# R.S.D.D. Mortgage Co. Inc.

## Rey Nehdar

- وام برای خرید و تجدید وام خانه مسکونی
- وام برای خرید و تجدید وام کاندوسینیوم
- وام برای خرید و تجدید وام آپارتمان بیلدینگ
- وام برای دریافت و یا تجدید وام اول و دوم
- وام برای خرید و تجدید وام ساختمانی بازرگانی
- وام برای خرید و تجدید وام شاپینگ سنتر
- وام برای ساختمان واحداث مغازه در دان تان لوس آنجلس

ما با داشتن نمایندگی مستقیم شرکت های  
بیمه برای دریافت وام های  
بازرگانی، سیوینگز ولون و وام های رهن،  
انواع وام را با بهترین بهره در اختیار شما  
قرار می دهیم

ری - نهادار

با بیش از ۲۰ سال سابقه بانکی و خدمت به هموطنان  
عزیز در این مؤسسه در خدمت شما خواهد بود

260 S. Beverly Drive, Suite 304  
Beverly Hills, CA 90212

(۲۱۳) ۲۷۳-۷۷۹۱

(213) 273-7791

# «چرا یهودی ایرانی؟»

در این مورد که از چه رو ما خود را «یهودی ایرانی» می نامیم، مدتی است که گفتگو زیاد میشود. کاربرد واژه «یهودی» مقدم بر «ایرانی» در میان هم میهنان غیر یهودی ما باعث پرسش های زیاد شده است. از آنجا که گروهی از همکیشان ما نیز در این مورد آگاهی کافی ندارند، شوقار از دونفر از صاحب نظران سرشناس جامعه درخواست نمود که نقطه نظرهای خود را از این بابت با خوانندگان نشریه در میان بگذارند. در پایان نوشته ای که از یکی از خوانندگان شوقار در این خصوص بدست ما رسیده، درج شده است. لازم به تذکر است که نوشته این خواننده ما همراه با نامه جداگانه ای که متضمن انتقاد از ماست ارسال شده که نامه مزبور نیز بدون هیچگونه دخل و تصرفی در مقدمه مطلب ایشان به چاپ رسیده است.

هما سرشار

## یکبار دیگر و برای آخرین بار

### چه علی خواجه چه خواجه علی

### از هیچکدام پیراهن عثمان نسازیم

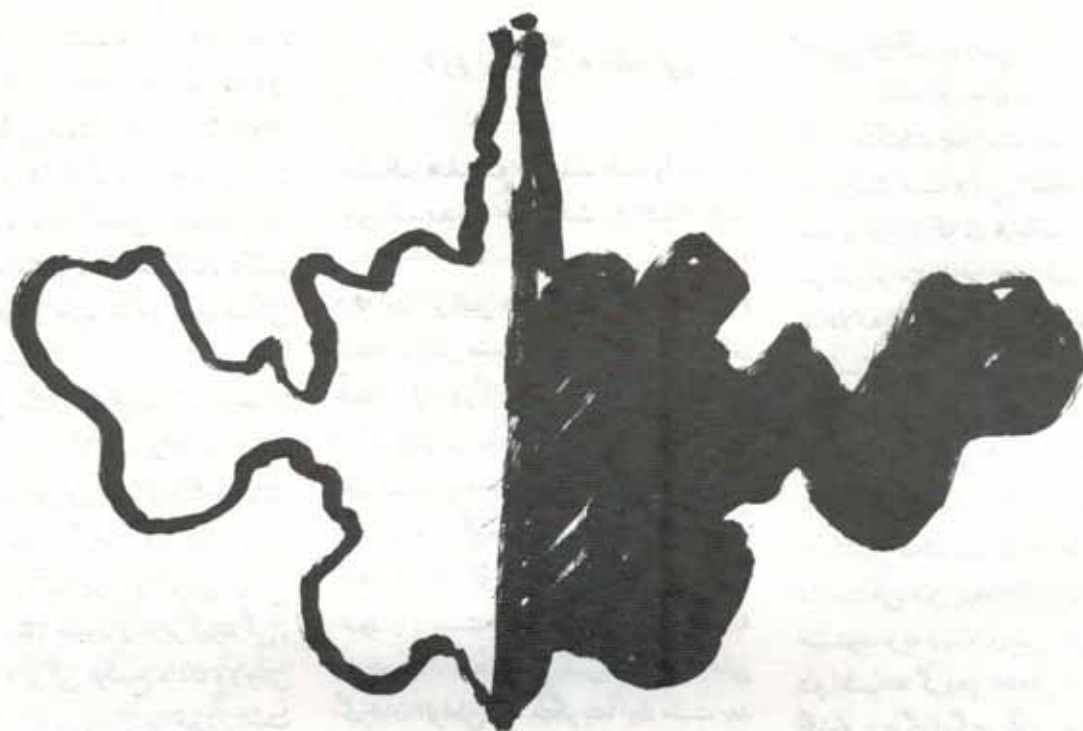
در حاشیه سخنرانی آقای دکتر فرهنگ مهر در مراسم بزرگداشت آقای دکتر ایرج لاله زاری

جدی میگیرید. از افرادی این چنین انتظار میرود که به گفته ی مولانا برای وصل کردن بیابندونی برای فصل کردن! از اینها انتظار میرود بدون جانبداری، بدون یکسویه نگری، بدون پیشداوری و پی ورزی در تعصب سخن بگویند و افزون بر آن در راه همبستگی و یکی شدن هم میهنانشان گام بردارند نه در راه تفرقه و دودستگی بین آنها.

داستان بر سر ترتیب بکار گرفتن دو کلمه ایرانی و یهودی در یک جمله بود. آقای دکتر فرهنگ مهر، مردی از جامعه

را می بینید که با قر و اطوار فراوان لیوان شامپانی را بسلامتی هویت ملی و فرهنگ ایرانی در مقابل حضار محترم بالا میکشد و اکنشی نشان نمیدهد چون براو و آن محیط حرجی نیست. ولی هنگامیکه یک فرد تحصیل کرده سخن میگوید شخصی که بهر حال بار سنگین یک پیشینه ی علمی را بدوش میکشد، آزاده و وطن پرست است و در هیچیک از این ویژگیهایش غش نیست از او انتظاری در خورشان خودش دارید، روی یکایک کلمات و گفته هایش حساب میکنید و منطق و استدلالش را

یکی از پدیده های بعد از انقلاب تفسیر و تعبیرهای کاملاً تازه از واژه ها و اصطلاحات متداول، یا زیاده روی در بار عاطفی دادن به واژه ها و ترکیب های آشناست برای اعتبار بخشیدن به استدلالهایی کاملاً بیگانه با آن مفهوم. این قبیل شگرد ها آنگاه که از سوی افرادی فاقد سواد اجتماعی، پیشینه ی علمی آزادگی و روشنفکری سرزند آنچنان قابل اعتنا نیستند. از همین روی هنگامیکه برای چند ساعت خوشگذرانی به محل بزم و صفایی میروید و هنرمند نمایی



مثل: در باغ - پدر شما - خانه ی ما...  
مضاف الیه یا متمم اسم غالباً تعلق اسم را  
به چیزی یا کسی میرساند مثل: کلاه  
فریدون - کفش حسن - ماهی دریا -  
کتاب او.

بدنبال این بحث به کتاب گفتارهای  
دستوری نوشته آقایان دکتر جعفر شعار و  
دکتر اسماعیل حاکمی (انتشارات امیر  
کبیر صفحه ۳۷) مراجعه میکنیم. در این  
صفحه و در بخش رده بندی انواع اضافه ها  
به این سه نوع اضافه نیز اشاره شده است:

اضافه ملکی: دفتر خسرو - کلاه من  
اضافه تخصصی: زنگ دبستان - پنجه شیر  
اضافه نبوت یا سپردی: رستم زال

بالاخره در کتاب دستور پارسی در صرف  
و نحو و املا ی فارسی نوشته ر - ذوالنور  
(ازانتشارات مؤسسه مطبوعاتی کوروش  
کبیر صفحات ۴۵ - ۴۶ - ۴۷) میخوانیم:

فایده ی اضافه تعریف، تخصیص و یا  
تخفیف است... در اضافه ملکی مضاف  
الیه انسان و حق تملک مضاف با  
اوست و در اضافه بیانی توضیحی مضاف  
الیه در باره ی مضاف توضیح میدهد و  
آن را روشن میکند.

### اول از دید گاه دستور زبان فارسی

ترکیب دو اسم ایرانی و یهودی نمودار  
یکی از حالات اسم در دستور زبان فارسی  
است یعنی حالت اضافه و در نتیجه مضاف  
و مضاف الیه قرار گرفتن این دو اسم.  
ترکیب دو اسم ایرانی و یهودی حتی  
بصورت صفت و موصوف هم نیستند چون  
هیچیک از این دو اسم چگونگی یا حالتی  
را بیان نمیکنند بلکه با افزوده شدن یکی به  
دیگری معنی آنها کامل میشود. به کتاب  
دستور زبان فارسی نوشته دکتر پرویز نائل  
خانلری (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،  
صفحات ۸۶ - ۸۷ - ۸۸) رجوع کنیم:

چون اسم یا ضمیری به اسم دیگری  
اضافه شود تا معنی آن اسم را کامل کند  
آن اسم یا ضمیر را مضاف الیه یا متمم  
اسم می خوانیم. در این حال کلمه ی اول  
مضاف یا اسم خوانده میشود... مضاف  
الیه عبارتی است عربی و معنی اش  
«اضافه شده ی به آن» یا «نسبت یافته به  
آن» است... مضاف الیه بیشتر دنبال  
مضاف قرار میگیرد و در این حال پس از  
کلمه ی اول یعنی مضاف، حرف نشانه  
که «کسره» یا «ی» است را می آوریم

وزین پژوهشگران و استادان و  
دانشگاهیان، در سخنانی، بادت نهادن  
روی یک نقطه حساس بنام همین پرستی  
و ملیت گفتند که در نهایت تأسف انجمن  
ها و سازمانهایی که عنوان یهودی را قبل از  
ایرانی در نام مؤسسه خود بکار گرفته اند  
قبول ندارند و بسیار خشنودند که سازمانی  
از ایشان دعوت کرده است که سازمان  
فرهنگی ایرانیان یهودی است و لاغیر.  
گرچه در فرصت بسیار کوتاهی که برای  
پاسخ دادن به این اشاره یافتیم (هر چند که  
با توجه به گفته خود آقای دکتر مهر چنین  
تذکری در شأن چنان جلسه ای نبود) گوشه  
ای از مخالفت خود را با این نظریه بیان  
کردم ولی بدرخواست دوست دست بقلم  
خود آقای ص ابراهیمی آنرا کمی گسترده  
تر روی کاغذ میآورم. شاید یکبار دیگر و  
انشاله برای آخرین بار، این مشکل  
عظیم!! ایرانیان (که گو یا از انقلاب و پی  
آمد های آن، جنگ و آوارگی، مسائل و  
مشکلات مهاجرت و... بسیار مهمتر  
است) بخواست خدا حل شود.  
قضیه را از دودیدگاه جداگانه مورد  
بررسی قرار میدهم.

با توجه باین توضیحات روشن است که قبل از هر چیز هر دو کاربرد **یهودی** ایرانی و ایرانی یهودی درست است و در این زمینه پژوهشگران بلند آوازه ی زبان فارسی مقیم لوس آنجلس چون نادر نادر پور، ابوالقاسم پرتو اعظم، دکتر عسگر حقوقی و خانم سرور نیری همگی اتفاق نظر دارند.

من بر این نکته می افزایم که باتوجه به تمامی اشارات بالا، برای آن عده که ارجحیت مشکل بزرگ زندگیشان است میتوان چنین نتیجه گرفت که: آن ترکیبی که با کاربرد آن ایران و ایرانی از ارج بیشتر، قدمت، شمول و دربرگیری، حق تملک، و بزرگی توضیح دادن و روشن کردن و حتی حق پداری برخوردار است ترکیب **یهودیان ایرانی** است و نه آن دیگری. در جمله هایی که از چند مضاف یک مضاف الیه نام برده میشود این نقطه نظر روشن تر مینماید

مثل: ماهیان، نهنگان، لاک پشت ها و پرندگان دریایی و نظیر آن: مسلمانان، بهاییان، مسیحیان و یهودیان ایرانی که در این دو مثال دریایی و ایرانی کل و در بر گیرنده و سایر اسامی اجزاء و تشکیل دهندگان آن هستند.

با این حال هر کس بخواهد، چه از روی تعصب ملی و یا تعصب مذهبی، اول آوردن اسمی رادریک جمله یا ترکیب نشانه اهمیت آن بداند مختار است بشرطی که برای دیگران حکم صریح ندهد و عقاید آنها را نفی نکند. چون پا فشاری روی هر یک از این دو جنبه تعصب بشمار میرود و تعصب از هر نوع و شکلش ناپسندیده است و در خور شان یک انسان آزاد اندیش نیست. آزاد اندیشی حکم میکند که هر کس بتواند هر عقیده ای را که می پسندد داشته باشد و در عین حال عقاید دیگران را نیز تحمل کند.

## دوم از دیدگاه عقیدتی

### جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

و اما از این دیدگاه، درجه بندی و انتخاب بین ملیت و مذهب از آن کارهای خنده دار روزگار است و اینکه کدامیک از گروههای مذهبی و یا اقلیت یک کشور اول آیند و دوم آن هم چیزی جز جلوه ای زیرکانه از گونه ای تعصب نیست. در این گذرگاه آن گروه متعصب مذهبی که اول خود را وابسته به مذهب و بعد وابسته به ملیت میدانند همانقدر گمراهند که آن ملی گرایان افراطی که میگویند اول ملیت بعد مذهب! هر انسان بهنگام تولد و بزرگیهای را با خود بهمراه میآورد و یا کسب میکند که در کل هویت او بشمار میروند (جنسیت، ملیت، مذهب، نام، نام خانوادگی، شهرستان محل تولد، تاریخ تولد و...) هیچکدام از اینها را نمیتوان در یک رده بندی و درجه بندی از نقطه نظر اهمیت قرار داد چون نه یکسانند و نه اصلاً بهم ربطی دارند. درست مثل اینکه بنده بگویم: «من اول دختر پدرم هستم دوم دختر مادرم!» که توجه دارید چه استدلال مضحک و اشتباهی است.

پس به من زن یهودی ایرانی، که هر سه اسم هویتم را به گونه ای مساوی مشخص میکنند و هرگز نخواسته ام، نتوانسته ام و نخواهم توانست یکی از آنها را نادیده انگارم و نفی کنم، اجازه بدهید بدور از هر گونه تعصب سخن بگویم. به من که تمام سلولهای بدنم هر آن و هر لحظه ایران را فریاد میزند و لحظه ای از وابستگی خود به آن آب و خاک غافل نیستم. به منی که همواره از پی آمد های تعصب و ستم ثلاثه ای که بدلیل زن بودن، یهودی بودن و ایرانی بودن چه در کشور خودم و چه در

خارج از آن سرزمین بر من رفته است زجر بسیار کشیده ام اجازه بدهید سکوت نکنم. گاه سکوت علامت رضا نیست نشانه خیانت است و بس. نمونه های ستم و یا ستم هایی که در هر یک از مقامهای بالا بر من و امثال من رفته است را به داوری عادلانه و ذهن کنجکاو شما خواننده میسپارم که میدانم بر بسیاری از آنها آگاهید. به من حق بدهید هنگامیکه آقای دکتر فرهنگ مهر از سر مهر فراوان و عشق به میهن و هویت ایرانی با انتقادی شدید و حکمی یک سویه موجب شکاف و دودستگی بین یهودیان ایرانی مقیم خارج میشوند و به بهانه ی پس و پیش گذاردن دو اسم به گروهی اعتبار وطن پرستی و به گروهی دیگر انگ بیوطنی و یا بی اعتنایی به ملیت و هویت ملی میزنند و گریه یاد بچه میآورند! ساکت نشینم هر چند به مذاق تنی چند خوش نیاید.

اعتراضم را با این سؤال آغاز میکنم که: «آقای دکتر فرهنگ مهر! در شرایط بسیار حساس امروز کشورمان، در حالی که جنگ بی امان هفت ساله خواب راحت را از چشمان هموطنان ما گرفته و مملکت را به ویرانی کشانده است، آیا عنوان کردن مطالبی از این دست و پیش کشیدن بحث هایی از این گونه جز لطمه زدن به یگانگی و یکپارچگی ایرانیان خارج از کشور نتیجه دیگری هم دارد؟»

چرا این اعتراض هرگز در ایران گذشته یعنی از همان زمان دوری که انجمن کلیمیان ایران تأسیس شد بگوش کسی نرسید؟ حال چه اتفاقی افتاده است که همه نشستند اند ببینند چه کسی اول چه گفت و دوم چه تا فریاد اعتراض بر آورند که «ای داد ملیت بر باد رفت!»؟ وای بر آن ملیتی که استحکامش در گرو پس و پیش نوشتن دو اسم باشد و وای از آن زمانی که وطن و وطن پرستی پیراهن عثمانی بشود برای ایراد و انتقاد و خط و



نشان کشیدن یا دکانی برای کسب آبروی پوشالی.

متاسفانه تجربه نشان داده است که غالباً این ضربه ها به آسانی و سرعت بر پیکر اقلیت یهودی وارد میشود، قومی که در وطن پرستی و عشقشان به ایران جای هیچگونه شبهه ای نیست. یهودیان ایران همیشه به ایرانی بودن خود افتخار کرده اند، بعنوان افرادی ایرانی در ساختن جامعه، شکل دادن به فرهنگ، پرداختن به علم و حمایت کردن از هنر نقش بسیار مؤثری داشته اند و این مهم را هرگز فراموش نکرده اند حتی در این زمان و در این مکان.

نیاکان ما قرن‌ها پیش، بسیار قبل از پیروان مذاهب دیگر به ایران کوچ کردند (و نه لشکر کشی) و به آن سرزمین پناه بردند (و آنرا غصب نکردند) و بهمین دلیل همواره بر آن کشور دل سوزاندند و بسیار بیشتر از دیگران به آن آب و خاک مهر بستند. آنها در عین حال مذهب خود را نیز حفظ کردند و با حمله هر مهاجمی تغییر آیین ندادند. نیاکان ما برای حفظ این وابستگی بسیار مبارزه کردند (هر چند دشوار بود) و نگذاشتند افرادی با نیت جدا کردن آنها از آن سرزمین که ریشه در خاکش داشتند بدنبال دستاویزی بگردند. ما نیز فرزند خلف همان سلف هستیم و همچنان استوار به ایران و هویتمان پایبند باقی خواهیم ماند. ما بارها چشمان خود را بر برخی از کجروی‌ها بسته ایم و باز هم خواهیم بست ولی با برخی از حساسیت‌های بی رویه تا آنجا که بشود مبارزه خواهیم نمود، حتی اگر در قانون انتخابات مارا ملل متنوعه بخوانند و یا در شناسنامه هایمان جایجای بدنبال نام خودمان، نام خانوادگیمان، نام پدرمان، نام مادرمان و نام حوزه اقامتمان کلمی را به نشانه تفاوت گذاردن و جدا کردن از سایر ایرانیان بیافزایند.

و سؤال دیگر: «آیا این حساسیت‌ها در مورد سایر اقلیت‌ها و گروه‌های دیگر نیز وجود دارد؟» و پاسخ اینست: «خیر!»

شاید آگاهی‌هایی را که هم اکنون در مقابل چشمان شما می‌گذارم بر انسانهای وطن پرستی چون آقای دکتر مهر و همفکرانشان سخت بیاید ولی امیدوارم حد اقل این تذکر باعث شود که اینان در این گذر نخست سوزنی بخود زنند و سپس جوالدوزی به دیگران. بله دوستان عزیز واقعیت اینست که گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هر آنچه هست گیرند و یا اگر بهترش را میخواهید عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دیگران بر تو نخواهند نوشت من اگر نیکم اگر بد تو برو خود راباش هر کسی آن درود عاقبت کار کهکشت



من که تابحال ندیده ام و نشنیده ام که نویسنده ای، سخنرانی، پژوهشگری و یا منتقدی بعنوان مثال به اقلیت ارمنه ایرانی ایراد بگیرد که چرا هیچکدام دستکم حرف زدن روز مره و درست فارسی را بلد نیستند و هیچ کوششی هم برای فراگیری آن نکرده و نمی کنند! و یا چرا دو سازمان ارمنه ایرانی

«ARMENIAN SOCIETY OF L.A.» و

«باشگاه آرات» وابسته به

«HOME ENTMENT»

نه تنها نامشان فارسی نیست که اصلاً نام ایران را نیز به همراه ندارند! مهمتر از آن چرا تنها مرکز پیروان دین

یهی، همکیشان محترم آقای دکتر مهر، نام «مرکز زرتشتیان کالیفرنیا» را برای خود انتخاب کرده اند! من که هنوز بدنبال نام ایران و ایرانی آن میگردم و نمی یابم. افزون بر آن اقلیت بهایی نیز بهمین ترتیب مراکز خود را «بهایی سنتر» یا «محفل روحانی» میخوانند و بدنبال آن فقط نام شهری که مرکز در آن قرار دارد را میبرند! ولی از نه سازمان یهودی ایرانی لوس آنجلس تنها دو سازمان «کنیسیای تصح اسرائیل» و «کنیسیای کهن» نام ایران را ندارند.

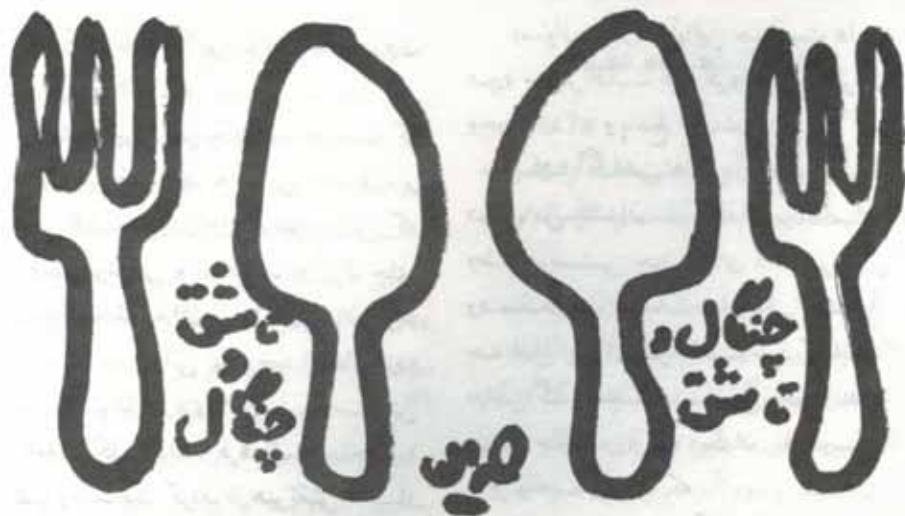
از گروه‌های وابسته به اقلیت‌های مذهبی که بگذریم نوبت میرسد به سازمانها و مراکز مختلف. آقای دکتر فرهنگ مهر شما که آنقدر به پس و پیش گذاردن کلمات اعتقاد دارید چرا به این سازمانها پیشنهاد نمی کنید نام خود را تغییر دهند و بجای «سازمان دانشجویان ایرانی» و یا «انجمن پرستاران ایرانی» و یا «انجمن همبستگی مشاغل ایرانی» بشوند.

«سازمان ایرانیان دانشجوی» «انجمن ایرانیان پرستار» «انجمن همبستگی ایرانیان شاغل» و الی آخر!

گرچه برای شنیدن پاسخ این پرسش‌های خود بسیار بیتابم ولی همانطور که بارها خود را دل‌داری داده ام این بار نیز کوشش میکنم خویشتن را با مفهوم این شعر بسیار عمیق که شاعر از زبان مجنون گفته است قانع کنم که:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی  
و این حساسیت بسیار موشکافانه و انتقاد آمیز را نشانه ای از توجه روشنفکران و نخبگان هموطن خود به اقلیت یهودی بدانم نه جلوه ای از خنجرازرو بستن و این توجه و گزینش را همان چیزی که مفهوم حقیقی بر گزیدگی قوم یهود است بدانم.



## قضیه غامض !!

نمیدانم. لابد من اشتباه میکنم. مثل خیلی چیزهای دیگر. اما پیش کشیدن این سؤال که آیا من ایرانی یهودی ام یا یهودی ایرانی به این میماند که از خود پیرسم من شهر نشین غذا را با قاشق چنگال می خورم یا چنگال قاشق؟ شاید در همین لحظه زبانشناسی فرزانه از درد آید و قیاس و او محذوف را با حالت اضافه مع الفارق بداند. اگر چنین باشد که باید از او پرسید آیا حالت اضافه از خصوصیات منحصر دستور زبان فارسی نیست؟ در فارسی شاعران شیراز را بسادگی می توان به شیرازیان شاعر بدل کرد بی آنکه حرف ربط و حرف تعریف و کلمه های دیگر دستوری را بکار برد. اما در زبان دیگر مثلاً انگلیسی چنین نیست. پشت جلد همین نشریه ای را که در دست دارید نگاه کنید. آیا می توان با حفظ سلاست و روانی زبان عبارت انگلیسی «ایرانی ین جوئیش...» را به «جوئیش ایرانی ین...» تغییر داد. اگر بخواهید یهودی را در انگلیسی اول ذکر کنید ترکیب عبارت را بکلی باید عوض کنید. دیگر بکار بردن قالب ساده حالت اضافه در اینجا مقدور نیست. در این حال اگر کسی بگوید من وقتی با الیاهوی ایرانی حرف میزنم یهودی ایرانی ام اما همینکه سر صحبت را با ایزاک آمریکائی باز می کنم بدل به ایرانی یهودی میشوم به او نخواهید خندید؟

اگر در زبان فارسی میشود نه تنها دو بلکه ده کلمه را با پیوند نامرئی اضافه بهم ربط داد و آنرا به دهها و صدها گونه از نظر تقدم و تأخر واژه ها نوشت دلیل آن

نمیشود که کلمه اول از کلمه دهم ارج و اهمیت بیشتر داشته باشد: «شاعران معاصر زن دلبر مبارز ایراندوست شیرازی» را اگر بگوئیم «زنان شاعر معاصر ایراندوست مبارز دلبر شیرازی» آیا دلیل آنست که در یکی صرفاً شاعر بودن مراد است و در دیگری مطلقاً زن بودن. شاید تنها اگر بخواهیم مته به خشخاش بگذاریم، آنهم در این زمانه پر غوغا، بتوانیم جواب مثبت بدهیم.

ظرف غذائی را که روی میز است رفیق سنندجی شما «پلو سبزی» می نامد و آشنای تهرانی آنرا «سبزی پلو». آن ظرف دیگر را دوست مشهدی «خورش بادمجان» می خواند و رفیق مازندرانی «بادمجان خورش» آیا این نامها چه تأثیری در تغییر ماهیت آن پلو و آن خورش دارد. وانگهی، مذهب و ملیت از خصوصیات کیفی آدمی است و تا به امروز هیچ کس پیدا نشده که اینها را با معیار و محکی اندازه بگیرد تا وقتی باهم جمع آمدند معلوم کند کدام مقدار اصلی است و کدام فرعی و حجم و میزان کدامیک بر دیگری می چربد.

پسداست که دلیل و برهان آوردن برای هردو گروه کار سهلی است. هر دسته می تواند ده دلیل بیاورد و مشت در هوا بکوبد و رگ بر گردن ظاهر کند و فریاد از حلقوم برآورد که حق با اوست. غذاها را از روی

میزبیر دارید و جای آنها چند عکس و شمایل بگذارید. ممکنست یکی همینکه چشمش به تصویر مردی سبیل از بنا گوش در رفته بیفتد بگوید «شاه عباس!» و ناگاه ایرانی غیور دیگر فریاد اعتراض بلند کند که «شاه عباس نه، عباس شاه» و استدلال بیاورد که چرا ما به نادر می گوئیم نادر شاه و به رضا می گوئیم رضا شاه اما نوبت به این یکی که میرسد شاه اول می آید. به او هم باید گفت عباس شاه. زیرا که هیچ شاهی ولو آنکه امپراطور چین و ماچین هم باشد نمی تواند به عباس ارجحیت داشته باشد. این مرد اول عباس بوده بعد شاه شده. از شکم مادر که شاه بدنیا نیامده. بنا بر این عباس بودن باید بر شاه بودنش مقدم باشد.

بقول مولانا:

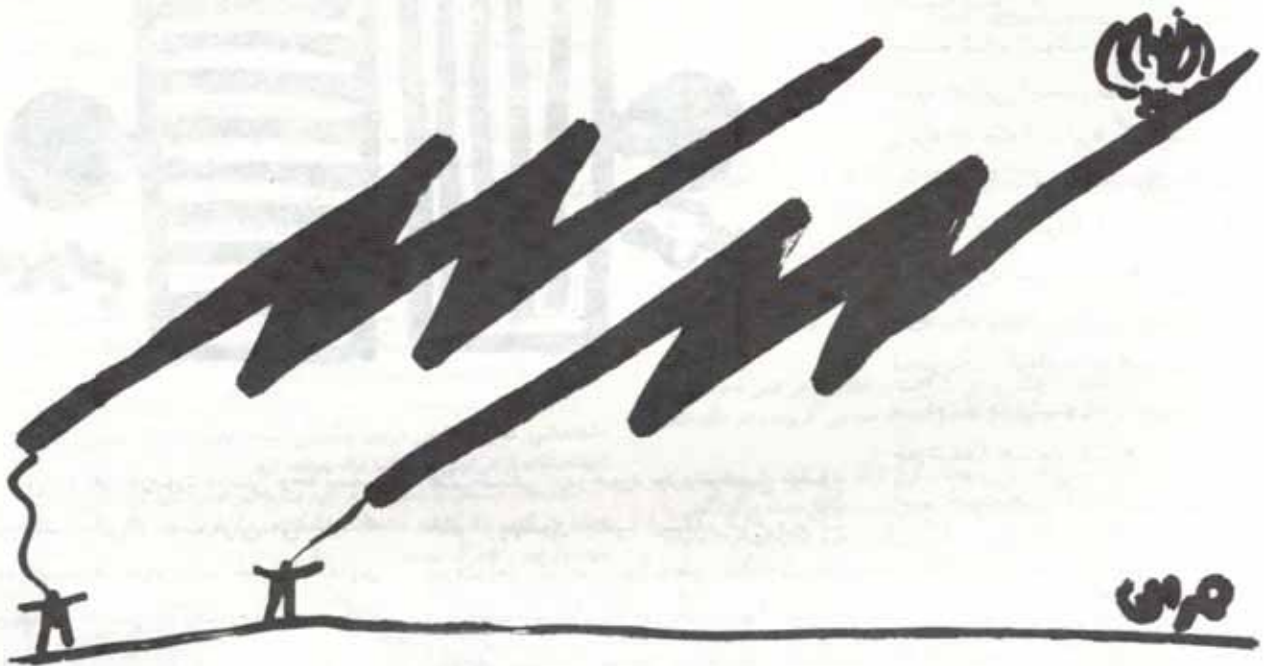
پای استدلالیون چوبین بود

پای چوبین بی تمکین بود

غرض، این قابل بحث نیست که یک فرد یا یک جماعت را ایرانی یهودی باید نامید یا یهودی ایرانی. هر نامی که بنامیدش بافت فکری اش را عوض نمیکند. درد آنستکه فردی هم قاشق در دست داشته باشد و هم چنگال اما خود داشتن یکی یا هردو را انکار کند.

ابرامی هوشنگ

## هیاهوی بسیار و فراموشی همه چیز



مری

رادر برمیگیرد. اگر - به اقتضای خصیصه قومی مایهودیان - میخواهید دنیاداری کنید و دعوا راه نیاندازید، سخت در اشتباهید، چون به آنان که آب را گل آلود می کنند اجازه ماهیگیری داده اید. قبول کنید که رژیم حاکم بر ایران، با سنگ انداختن در راه خروج یهودیان از ایران دارد همان زنگهای خطری را به صدا در میآورد که رژیم آلمان نازی قبل از جنگ جهانی دوم در آلمان بصدا در میآورد. پذیرید که وقتی در مقابل شایعات بی اساس گروهی مغرض ساکت می نشینید، سکوت شما حمل بر رضاشده و حرف تفرقه افکنان به کرسی می نشیند. پس بدانید که قلم از این بابت بدست شما داده شده که با شهادت و ایستادگی از خلق خود دفاع کنید و اگر انشاله عرض بنده مورد قبول قرار گرفت، نظریه زیر را هم که در مورد یکی از مسائل روز جامعه ماست در شوفار چاپ کنید.

باروزنامه تموز چاپ تهران به بحث پرداخته اید، یک مورد را نشان بدهید که بر سردولت مردان حکومت اسلامی فریاد زده باشید که از چه رود شرایطی که به هر ایرانی غیر یهودی اجازه مسافرت به خارج از کشور داده می شود، عمده یهودیان ایرانی از این امتیاز و حق طبیعی خود محرومند. یک مورد را نشان بدهید که به آن دسته از هموطنان غیر یهودی ما که مدعی اند جامعه یهودیان ایرانی سهم خود را نسبت به کل جامعه ایرانی بالنسبه ادانی کند با ارقام و اسناد و مدارکی که من میدانم شما درست دارید پاسخ داده باشید و ثابت کرده باشید که در شرایطی که جمعیت ما نسبت به سایر ایرانیان برون مرزی بسیار ناچیز است، با وجود این کارآئی ما اگر از سایرین بیشتر نبوده باشد کمتر نبوده است و از همه مهمتر باین نکته تکیه کرده باشید که کارهای اجتماعی ما اساساً همه ایرانیان

باز دارد دلی و گله ای از شما زحمتکشان شوفار آغاز سخن میکنم. نشریه خوب شمارا ما شماره بعد از شماره به انتظار می نشینیم. بنده بالخصوصه از اول تا آخر مجله را (میخواهید باور کنید و میخواهید نکنید - حتی آگهی هارا) میخوانم و خیلی از نوشته هارا چند بار و در این وانفسائی که همه بدنبال نان میدوند (با پرت کردن انبان های پُرشان)، شما راستایش میکنم که بدون هیچگونه چشم داشت، این وسیله رسانه همگانی را برای مایهودیان ایرانی (یا ایرانیان یهودی) زنده نگه میدارید. پس تا اینجاست مرزاد تا برویم سراغ «اما»!

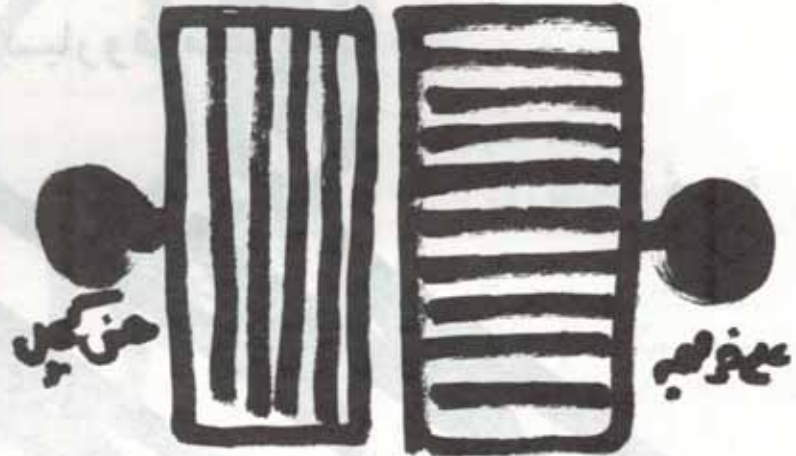
اما کار شما یک عیب بزرگ دارد و آنهم ترس بودنشان است. از حکومت جمهوری اسلامی می ترسید، بنابراین در نوشته هایتان خیلی رعایت حال دولت مردان کنونی ایران را می کنید. نمونه میخواهید؟ جز یکی دوبار که

اگر دلستان برای برادران یهودی ایرانی تان نمی سوزد، افلاً بیائید فکری بحال ایرانیان یهودی بکنید! و بعد این شبیه پیش آمد که از آنجا که این مدعیان چنته شان از توشه ارزنده خدمت به مردم خود خالی است، نکند این علم قشقرق را براه انداخته تا «ایز» گم کنند.

تصور میفرمائید موضوع به همین جا خاتمه پیدا کرد؟ خیر قربان. آقایان که دیدند از بابت این هیاهو دستشان بجائی نرسید، رفتند سراغ تریبون های عمومی و تحریک کردن سایر هموطنان غیر یهودی ما که: «چه نشسته اید، میهن برباد رفت. چه شده؟ هیچ، گروهی از همکیشان ما اسم خودشان را گذاشته اند یهودی ایرانی آقایان که ایران دیگر ایران بشو نیست!» به اعتقاد من افرادی که از این مطالب پیش پا افتاده پیراهن عثمان درست می کنند برای اینست که طاق رو یارونی بامصائب کارهای اجتماعی راندازند و بهمین دلیل هم نارسانای های کار خود را پشت این هیاهوهای بسیار پنهان می کنند. از خواجه شیراز مدد میگیرم که میفرماید:

ناصحم گفت که جزغم چه هنر دارد عشق  
گفتم: ای خواجه عاقل هنری بهتر از این؟  
بنده به این آقایان توصیه میکنم که بیایند تا مردم آواره مان رادریابیم، هزاران هزار همکیش خود را که جمهوری اسلامی رسماً و قطعاً از خروج آنان از ایران جلوگیری میکند (مشکلی که سایر هم میهنان غیر یهودی ما با آن رو برو نیستند). بیایند سرگردانان بیرون از مرزهای میهنمان را یاری دهیم که بعضی به نان شب نیازمندند.

همه این بدبختی ها که به کناری رفت، آنوقت روی این جزئیات انگشت بگذاریم آنهم نه بادعوا و مرافعه و گریبان یکدیگر را چسبیدن، بلکه با عقل و منطق و آرامش.



هم خیلی زد و خورد بود و سر همین موضوع هم از پهلوی اینها اینقدر شاخ و برگ بیرون آمد که اصل نهال غلیل شد و مژد. اسم پسر شاه راه چه بگذاریم؟ پسر شاه فقید، پسر شاه سابق، ولیعهد، شاهزاده جوان، شاهزاده رضا، اعلیحضرت، آریامهر دوم. و در کشاکش این «مبارزات اسمی!» از یاد می بریم بدنیا این پرش برویم که این آقا که بالاخره مدعی تاج و تخت کیان است حرفش چیست و برای مردم خود چه کرده یا میکند.

مایهودیان هم هیچ دست کمی از سایر هموطنانمان نداریم - و نباید داشته باشیم چون ما هم ایرانی شیر پاک خورده ایم و قبیل از هر چیز باید بر سر اسم نزاع کنیم. این داد و بیداد با کمال تأسف، اول از همه از متن جامعه خودمان شروع شد. چند نفر همکیش شیر پاک خورده ما به یکباره علم طغیان برافراشتند که «نخیر آقا اسم باید عوض شود و بشویم ایرانی یهودی نه یهودی ایرانی! آن گروه از همکیشان ما که با هزار و یک مسئله مطرح و حیاتی این جامعه دست به گریبانند باین آقایان گفتند: «عزیز من، حالا چه خواجه علی چه علی خواجه». میفرماید:

خانه از پای بست و یران است  
خواجه در فکر نقش ایران است

این روزها در مورد درستی وجه تسمیه «یهودیان ایرانی» بحث هائی می شود که بنده اظهار نظر در مورد این شیوه نامگذاری را بعهدہ صاحب نظران میگذارم، چه به گفته خواجه شیراز:

**حافظ نه حدماست چنین لاف هازدن  
با از گلیم خویش چرابیشتر کشیم؟**

عرض بنده چیز دیگری است، و آن اینکه نزد ما ایرانیان آنقدر ظاهر هر چیز مهم است و آنقدر مته به خشخاش هر اسم و کُتیه ای میگذاریم که اصل قضیه از یادمان میرود.

از آغاز انقلاب تا بحال را بگیرد و به آن نگاه کنید نابه عرض بنده برسید. حکومت پادشاهی رفت، جمهوری آمد. خوب اسمش را چه بگذاریم؟ جمهوری ایران، جمهوری دمکراتیک ایران، جمهوری خلق مستضعف ایران، جمهوری دمکراتیک خلق ایران، جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران - و توی این بزن بزن ها، ایران از دست رفت.

به گروههای انقلابی نگاه کنید. چریکهای فدائی خلق، مجاهدین، حزب توده، جبهه ملی. قبول داریم که بیشتر دعواهای درون این گروه ها بر سر مسائل ایدئولوژیکی بود، اما سر اسم



## چگونه می توان از خانه خود محلی مطبوع و زیبا ساخت

هر یک از ما، وقتی از نظر روحی یا جسمی، دچار مشکلاتی می شویم، حس می کنیم موجود جیبی در ما ظاهر شده که نیاز به کمک و درمان دارد. این اتفاق، در سطحی دیگر برای اجسام و اشیاء نیز رخ می دهد. مثلاً اگر مبلمان و دکوراسیون خانه ما نیز که جزء جدانشدنی زندگی روزمره ما است، مطابق ذوق و سلیقه، طرز تفکر و ایده آل های ما نباشد، یا اگر اشیاء از نظر یکنواختی رنگها و اندازه ها، با خود خانه، مطابقت نداشته باشند، آن وقت است که شرایط خانه و خود اشیاء، حالت بیگانه ای را پیدا می کنند که به داخل زندگی ما راه یافته است.

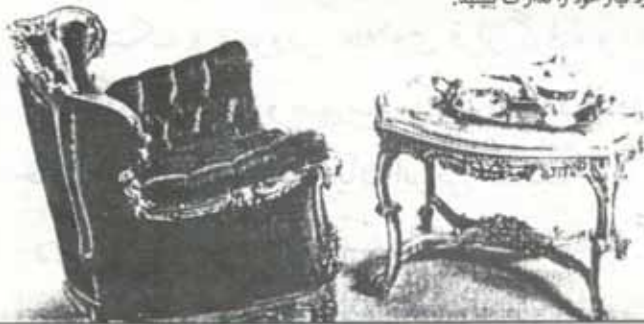
برای جلوگیری از بروز چنین حالتی، طراحان و مشاورین دکوراسیون منزل و مبلمان خانه، و کسانی که سالها تجربه، پشتوانه آنهاست بهترین راهنمایان هستند. در همین رابطه، مدیریت میل سمولتز، با سابقه طولانی و تجربه کافی و داشتن امکانات وسیع در ارائه احسب ترین و شکیل ترین مبلمان و وسائل منزل، آغازگر راه توفیق در ایجاد شرایط بهتر، زیبا و مناسب برای خانه شما، شده است.

روابط عمومی میل سمولتز، با تمام امکانات خود، شما را در داشتن خانه ای زیبا، مطبوع و دلپذیر، یاری و کمک می کند.

و شما خوانندگان عزیز، از این پس می توانید، مشکلات خود را در زمینه انتخاب مبلمان، هماهنگی شکل و رنگ و اندازه اشیاء با شرایط منزلتان، با مشاورین و طراح مخصوص سمولتز در میان بگذارید.

روابط عمومی میل سمولتز، هر هفته، ضمن پاسخگویی به سؤالات یکایک شما، اطلاعاتی کلی و عمومی درباره چگونگی مبلمان آپارتمان و خانه و تزیین کلی و نحوه استفاده از هر شیئی را به شما ارائه خواهد کرد.

مبلمان سمولتز، با دسترسی به کلیه صنایع مبلمان ایتالیایی، به شما توصیه می کند، با امکانات خانه تان، با امکانات مالی و بودجه زندگی تان، وسائل مورد نیاز خود را تدارک ببینید.



## «هیچ کجا، خانه خود آدم نمی شود»

بارها برای ما اتفاق افتاده است که وقتی از کار روزانه، سفر و یا حتی مهمانی، به خانه مان برگشته ایم، با رضایتندی گفته ایم: «هیچ کجا خانه خود آدم نمی شود.»

اما، به دلایل مختلف، کیش و میل بازگشت به خانه، در هر کسی وجود ندارد. چه بسیارند کسانی که به هربهانه از خانه و کاشانه خود می گریزند و هر جای دیگر را بر آن ترجیح می دهند.

این دو حالت متضاد - میل به خانه و گریز از آن - از نقطه نظر روانشناسی، قابل توجه و تأمل است. تحقیقات مفصل در این باب، عوامل متعدد و گوناگونی را موجب این حالات دانسته است. از چگونگی خلق و نحو رفتارهای افراد خانواده گرفته تا وضع و شرایط خورد و خوراک و غذای خانه و همچنین چگونگی اسباب و اثاثیه منزل و شکل خانه.

به تحقیق، ثابت شده است، اگر اشیاء منزل از نظر ساخت و رنگ و اندازه با یکدیگر و یا با وضع و گنجایش خانه، هماهنگی نداشته باشند، می توانند از جمله عوامل مؤثر در بی میلی ما به حضور در خانه، بشمار آیند.

فضای داخلی هر خانه، با لوازم و اشیائی که برای آن انتخاب می شود، رابطه ای بسیار نزدیک و تنگاتنگ دارد. اگر مبلمان و لوازم منزل از روی سلیقه، آگاهی، تناسب و هماهنگی اشیاء با یکدیگر انتخاب نشوند، چه بسا، گرانقیمت ترین آنها، به شکلی نامطلوب در می آید که نه تنها وجودش زیبا و راحت نیست، بلکه پس از مدتی، به شیئی ای تحمیلی، نامناسب، خست کننده و کسالت بار نیز بدل می شود.



## مجموعه ای از بهترین مبلمان در سمولتز

تازه ترین و آخرین مدل مبلمان ایتالیائی

838 W. Olympic Blvd.  
Los Angeles, CA 90015  
Tel: (213) 747-7726



در انتخاب مبلمان، سمولتز آخرین معادگاه شماست

# قابل توجه دریافت کنندگان کتاب پر استقبال

## «جنگ در روز بخشایش»

ضمن ابراز امتنان از اعانات سخاوتمندانه ای که گروهی از هموطنان عزیز در مقابل دریافت کتاب «جنگ در روز بخشایش» اهدا کرده اند، یاد آور میشود از آنجا که کتب مذکور از طرف مؤسسات خیریه بقصد توزیع و جمع آوری اعانات در اختیار اینجانان حقنظر فرح نیک و سیروس حلاوی قرار گرفته و نظرباینکه اجباراً موظف هستیم بزودی نام دریافت کنندگان کتاب و صورت ریز اعانات دریافتی را تسلیم مسئولان خانه کورش، دارالایتام و هم چنین فدراسیون یهودیان ایرانی نمائیم، لذا با نهایت احترام از آنعده سروران عزیز که پس از دریافت کتاب، قطعاً بسبب کثرت مشغله و گرفتاریهای روزمره توفیق ارسال اعانات را نیافته اند، تقاضا میشود تعهد اخلاقی خود را از یاد نبرند و توجه داشته باشند که اهداء اعانه بمؤسسات خیریه همواره نمونه ای از عالیتترین عواطف و احساسات بشر دوستانه و انسان گرایانه ایرانیان بوده و هست.

ضمناً از علاقمندان بدریافت این کتاب که ترجمه هائی از برگزیده ترین آثار محققان، پژوهشگران و نویسندگان معاصر را در بر دارد تقاضا میشود با شماره تلفنهای زیر تماس حاصل فرمایند:

۸۲۹۵۴۰۶ «۲۱۳»

۴۷۳۴۴۵۲ «۲۱۳»

۳۴۵۳۱۹۵ «۸۱۸»

حقنظر فرح نیک ، سیروس حلاوی

# مایکل دوکا کیس

## و اسرائیل



یاسر عرفات در این مورد سؤال میشود او هیچ وقت پاسخ صریحی به این سؤال نداده است - من نمی فهمم چه اشکالی دارد که سایر کشورهای عربی مانند انور سادات رئیس جمهور مصر بپا خیزند. بگویند «بله ما قبول میکنیم که اسرائیل حق زندگی در مرزهای امن را دارد و ما آماده ایم بر این اساس با او مذاکره کنیم؟»

س - اما سادات تمام زمینهای اشغالی مصر را پس گرفت اما اشکال کشورهایانی مانند اردن - سوریه آنستکه اسرائیل مایل به پس دادن همه زمینهای اشغالی نیست و دولت اسرائیل بصراحت اعلام داشته است که شهر اورشلیم را بهیچوجه پس نخواهد داد.

ج - به اعتقاد من تصور اینکه تمام زمینهای اشغالی پس داده شود امری واقع بینانه نیست - و هر نتیجه اینکه از مذاکرات آینده گرفته شود مشتمل بر مرز هائی خواهد بود که با مرزهای ۱۹۶۷ تفاوت خواهد داشت.

س - پس شما معتقدید که اگر دولت اسرائیل بگوید که کشور مستقل فلسطین نمیتواند وجود داشته باشد شما با آن موافقت خواهید کرد. پس در این صورت

مایکل دوکا کیس نامزد انتخاباتی ریاست جمهوری امریکا از حزب دموکرات اخیراً مصاحبه ای با روبرت شیر از مدیران لوس آنجلس بعمل آورده که ما خلاصه از نظریات او را درباره اسرائیل ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم.

س - مهمترین مسئله که در مقابل شما در آینده قرار خواهد گرفت مسئله خاور میانه و اختلاف اعراب و اسرائیل است شما در نطقهای انتخاباتی خود همواره با نظریات جسی جاکسون کاندیدای دیگر حزب دموکرات در این باره مخالفت کرده اید. اصولاً شما در چه مواردی با جاکسون اختلاف عقیده دارید؟

ج - بنظر من رئیس جمهور آینده امریکا باید با همه توان خود محیطی فراهم آورد که اسرائیل و همسایگان آن برای رسیدن به یک صلح دائم پشت میز مذاکره بنشینند. من با یک صلح تحمیلی بهیچ وجه موافقت ندارم من فکر نمیکنم مادامی که PLO دست از عملیات تروریستی خود بر نداشته و فکر نابودی اسرائیل را از سر بدر نکرده است بتواند طرف مقابل مذاکره باشد من در هفته ها - ماهها و سالهای گذشته هرگز ندیده ام که PLO در طرز فکر و عمل خود تغییری داده باشد و هر وقت از

تکلیف فلسطینی ها چه خواهد بود مضافاً بر این در اینجا مسئله حقوق انسانی مطرح است آیا بنظر شما اسرائیل به حقوق اعراب ساکن غزه و غرب رود اردن تخطی نکرده است.

ج - تمام این مسائل باید در پشت میز مذاکره حل شود - بنظر من اسرائیل باید تا حد امکان معاشات لازم را بعمل آورد - اسرائیلی ها خودشان به این حقیقت پی برده اند و حتی بعضی از سربازان خود را برای شدت عمل تنبیه کرده اند ولی این مسئله مادامی که رهبران سایر کشورهای عربی مانند سادات شهامت بخرج ندهند قابل حل نیست.

س - دولت اسرائیل اعلام داشته است که در حدود ۵۰۰۰ فلسطینی را در بازداشت دارد آیا این نقص حقوق بشر نیست؟

ج - مواجهه با آشوبهای داخلی که از

خارج نیز دامن زده میشود کار ساده و آسانی نیست همه کسانی که در هر کشور یا آن مواجهه شده اند ب خوبی از اشکالات کار با خبرند. بنظر من اسرائیل به مسؤلیت خود به رفتار منصفانه با بازداشت شدگان آگاه است. اما اگر دنیای عرب ۴۰ سال قبل یا بیست سال یا پانزده سال قبل آماده مذاکره و ایجاد صلح دائم بود این اتفاقات رخ نمیداد.

س - دولت امریکا در حال حاضر اورشلیم را بعنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت نمی شناسد - آیا شما همین سیاست را ادامه خواهید داد؟

ج - تا آنجا که به من مربوط است اگر دولت اسرائیل بخواهد پایتختش اورشلیم باشد منم با آن موافقت دارم و اگر بخواهند پایتخت کشورشان تل او یو باشد باز هم نظر خود آنها صادق است و این قضاوت و تصمیمی است که آنها باید

بگیرند.

س - اما این سیاست دولت امریکا در حال حاضر نیست و بنا بر این شما موافقتی که کنترل اورشلیم با اسرائیل باید باشد و این شهر قسمتی از اسرائیل تلقی میشود؟

ج - لازم نیست که من با همه سیاستهای فعلی دولت امریکا موافق باشم. به اعتقاد من اصل مهم در روابط با سایر کشورها اینست که اگر آنها بخواهند کدام شهر پایتختشان باشد باید با آن موافقت نمود. همانطور که گفتید من معتقدم که اورشلیم قسمتی از اسرائیل است.

س - بنا بر این مسئله اورشلیم قابل مذاکره و بحث نیست؟

ج - بله مگر در مورد حقوق مذهبی سایر اقلیتها که آنها مورد موافقت دولت اسرائیل قرار گرفته است.

## اطلاعیه سازمان بانوان ارت ایرانیان

کنسرت مجلل و باشکوه گلها با حضور سران ارت مرکزی و خانم پروین معتمد با شرکت هنرمندان محبوب شهلا سرشار، فرید فرجاد و سیامک شجریان روز سه شنبه ۲۶ جولای در سالن مجلل مجتمع فرهنگی ولی واقع در ۶۱۷۰ خیابان ویلبرگر گذار خواهد شد.

ضمناً با اطلاع میرساند روز چهارشنبه ۲۹ جون بازدید از ضبط شوی تلویزیونی روز پنجشنبه ۱۴ جولای تور یکروزه به سانتا باربارا و بازدید از هتل (رد لاین) انجام خواهد گرفت  
لطفاً برای اطلاعات بیشتر و رزرو جا بعد از ظهرها با تلفنهای زیر تماس بگیرید:

۹۰۹۵ - ۳۴۵ (۸۱۸)

۰۶۴۶ - ۲۷۵ (۲۱۳)

۲۴۷۴ - ۴۷۱ (۲۱۳)

(818) 345-9095

(213) 275-0646

(213) 471-2474



## دانشکده حقوق در زندان

## حزب اله و مواد مخدر

اخیراً در مطبوعات آمریکا خبری منتشر شد که نشان میداد حزب اله لبنان از سالیان پیش در کار فروش مواد مخدر با قاچاقچیان این مواد درتایلند و چین همکاری نزدیک دارد. منابع اطلاعاتی غرب اطلاع یافته اند که اکثر گروههای تروریست مقیم لبنان و بعضی از سران ارتش سوریه در کار مواد مخدر دست دارند. کشت خشخاش یکی از محصولات مهم در باره بقاع است که در کنترل گروههای ترور و ارتش سوریه قرار دارد. عوامل حزب اله از مدتها پیش در قاچاق تریاک دست داشته اند و به نظر منابع کویتی میزان قاچاق حزب اله طوری است که بزودی نیاز آن از کمکهای مالی ایران برطرف خواهد شد.

ناچار پرونده در همان سال به دادگاه عالی تجدید نظر احاله شد و این دادگاه هیئت تحقیقاتی مستقلی را برای بررسی این درخواست مأمور نمود. نتیجه تحقیقات این هیئت آنست که یکی از زندانیان بنام داوید متویل بقدر کافی باز توانی شده و از لحاظ اخلاقی صلاحیت برای اشتغال به وکالت را پیدا کرده است. دادگاه تصویب نمود که آن دونفر دیگر هم برای شرکت در امتحانات مزبور پذیرفته شوند. قضات اقلیت دادگاه نظر دادند که رأی اکثریت مضر به اعتماد مردم به دستگاه قضائی کشور است.

دادگاه تجدید نظر واشنگتن دی. سی. با اکثریت شش رأی در مقابل دور رأی تصویب کرده است که سه نفر از محکومان زندانی پایتخت آمریکا که دوران زندان خود را صرف تحصیل علم حقوق کرده اند بتوانند در امتحانات کانون وکلای واشنگتن شرکت نمایند. این سه نفر بیش از دهسال پیش بواسطه جرائمی از قبیل آدم کشی، دزدی و فروش مواد مخدر محکوم شده بودند. کانون وکلای دادگستری واشنگتن در سال ۱۹۸۲ در تصمیم گیری راجع به این سه حقوقدان جدید به بن بست رسید و با سه رأی موافق در مقابل سه رأی مخالف نتوانست در باره امکان شرکت آنها در امتحانات کانون وکلا به نتیجه ای برسد.

باردیگر سومین شماره

# راهنمای سال

موثق ترین منبع اطلاعاتی ایرانیان

بادست آوردهای تازه، جامع تر و کاملتر از گذشته  
در تیراژی وسیع چاپ و منتشر میگردد

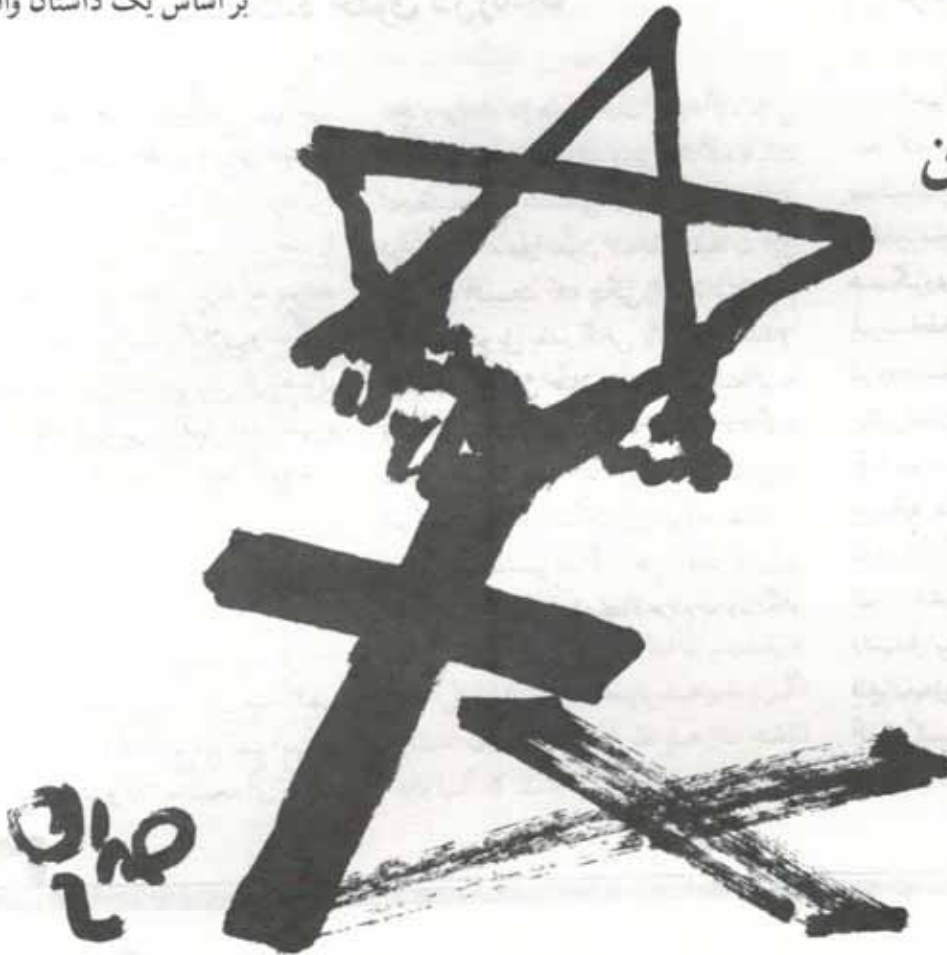
RAHNAMAYE SAAL

P.O. Box 2849  
Beverly Hills, CA 90213-2849

(213) 659-1176

۱۱۷۶-۶۵۹ (۲۱۳)

## نان و ایمان



نعمان جلوی محراب کلیسا ایستاده بود. پشت سر او گروه نمازگزاران بپا خاسته، همراه با صدای پرطنین ارگ، سرودی در وصف عیسی مسیح میخواندند و برویش، بالای محراب، صلیب بزرگی قرار داشت و دو طرف آن پرده ای آجری رنگ که انتهایش به سقف ضربی کلیسا ختم می شد. بالای صلیب، نزدیک سقف، پنجره ای گرد پر از شیشه های رنگی با طرحی مانند تار عنکبوت قرار داشت. سه پنجره شیشه کاری رنگی دیگر - مشابه این پنجره - در بالای دیگر دیوار های کلیسا تعبیه شده بود. نیمکت ها در سه ردیف در طول سالن قرار داشت. جلوی پای هر نمازگزار متکای کوچکی بود تا بهنگام خواندن دعا بر آن زانو بزند.

گوشه محراب پشت میز خطایه، اسقف تامپسون به موعظه ایستاده بود. قدی متوسط داشت. چشمانی آبی رنگ، سر طاس، چهره

ای سفید که توی آن خون دویده بود و مویرگهائی که از زیر پوشش دیده میشد. پیراهنی سیاه به تن داشت با یقه ای سفید که مثل نواری دور گردنش پیچیده بود. کت و شلوار وردای او برنگ مشکی بود.

صدای ارگ فرو کش کرد. اسقف، که فارسی را بدترستی میدانست با صدائی آرام و با ته لهجه انگلیسی گفت: «اکنون زانو زده نماز میخوانیم.»

نعمان بی اراده صورت خود را برگرداند و جمعیت را که از سیصد نفر تجاوز میکرد، دید که مانند کیسه ایکه از هوا خالی شود، بتاگاه فرو نشسته زانو زدند و سر های خود را به زیر افکندند. برگشت و دید که اسقف نیز زانو زده است. تنها فرد ایستاده او بود. کمی مکث کرد. اسقف برگشت و با اشاره از او خواست زانو بزند. نعمان با اکراه به اراده کشیش تسلیم شد. و اسقف خواند، و جمعیت او را همراهی

کرد.  
«ای پدر ما که در آسمانی. ملکوت تو بیاید....»

پس از اتمام این نیایش، اسقف برخاست و از جمعیت نیز خواست که برخاسته بجای خود بنشینند. سپس رو به نمازگزاران کرده گفت:

«امروز یکی دیگر از برادران عبرانی ما پسر خدا را شناخته بسوی او میاید. نعمان از روی نهایت خلوص و باتمام وجود مسیح را در قلب خود جای داده و باو لبیک میگوید. این برادر که امروز به جمع رهروانی که قافله سالارشان مسیح است می پیوندد....»

نعمان سرش را بزیر انداخته بود. دهانش خشک بود و ته زبانش اساس تلخی نامطبوعی میکرد. شقیقه هایش میزد. کلام اسقف چون منقاشی بود که با آن تکه تکه

ذرات اندرونش را به بیرون می کشیدند. از کاری که میکرد عفش گرفته بود. نه اینکه یهودی مومنی باشد - اما هر چه باشد، یهودی بود. یهودی بدنیا آمده بود. سواد چندانی نداشت، اما در طول مدتی که برای مسیحی شدن آموزش می دید، نیاز و اشتیاق زیادی برای دانستن آنچه از دست میدهد در او شکل گرفته بود، ولی فرصتی برای آموختن نداشت و آموزگارانی پر توان چون مبلغان فارسی زبان انگلیسی در میان همکیشان خود سراغ نداشت. روی همین اصل، پیش از آنکه دین خود را بشناسد، داشت آنرا از دست میداد. احساس میکرد که در خلاء قرار گرفته و دارنداورا به دوردست می برند. نمی توانست دلیلی قاطع برای خود بیاورد ولی چیزی از اندرون باو میگفت که خطائی خطیر مرتکب می شود. برای یک لحظه فکر کرد برخیزد و پا به فرار بگذارد. نتوانست. نمی شد. بد جوری گیر کرده بود. بخود نهیب زد:

«بنشین مرد! سرت را که نمیخوان بترن. با چهارتا دعا و مسوعظه هم که آدم مسیحی نمیشه!»

پس از اتمام موعظه، اسقف جمعیت را به قیام و خواندن سرود شماره ۱۲۹ در وصف مسیح دعوت کرد. امواج صدای ارگ و همخوانی ناهماهنگ نماز گزاران فضای کلیسا را پر کرد. پس از اتمام سرود، اسقف، به آرامی به نعمان نزدیک شد. انگشت نشانه

دست راست خود را بداخل ظرف آبی که در دست داشت فرو برد و در حالیکه به پیشانی او میکشید گفت: «بنام پدر، پسر و روح القدس...» و نعمان در حالیکه مشت هایش را گره کرده دندانهایش را بهم می فشرد، زیر لب گفت: «دین، دین موشه بند عمران. خدایا خودت سر عاوون من بگذر.»

و باین ترتیب نعمان میرزا یعقوب مسیحی شد! به خانه که رسید، بدون اینکه به اطاق نشیمن برود، یکر است بطرف قالیچه ایکه روی ایوان گسترده بود رفت، نشست، به دیوار تکیه داد، زانوهایش را جمع کرد، آرنج هایش را به دوزانو تکیه داد و سرش را میان دودست گرفت. بیش از چهل سال از عمرش میگذشت. در طول همه سالهای عمرش باید بختی های بسیار دست به گریبان شده بود، چیز های بسیار از دست داده بود - عزیزانی که دوستشان میداشت، خانه پدری، باغ انگور جلفا، پس انداز چندین سال بزازی و محله گردی که به وام داده بود و نصیر حاج شموئیل آنرا خورده بود - و خیلی چیزهای ملموس و غیر ملموس دیگر. هر کدام در حد خود درد آور بود و نامطبوع. اماماتم از دست دادن ریشه هائی که ساقه و برگ هستی اورا غذا میداد و آبیاری میکرد به گفتن نمی گنجید. درد لباخدای خود به جدل نشسته بود که:

«اگر دستم به دهنم میرسید، چرا باید اینکار را

میکردم. نه سرعائله را چطور میگردوندم - همون هائی که بهشون دندون دادی اما نون ندادی، آقا خدا؟ منکه کوتاهی نکردم. هرکاری که از دستم بر میومد کردم - کاری که از اون سخت تر نبود کردم. از بقیه کشتی و بزازی - که بحق اورا هام و ایسحاق و یعقوب عزیز و نازنین نصیر حاج شموئیل که حاصل همه جون کندن هامو بالا کشید جلو چشمش بال بال بزنه - تا دوا و درمون مریض ها.»

راست میگفت. برای تأمین معاش خانواده اش همه کار کرده بود و بهپردری زده بود. وقتی حکیم باشی شده بود، دخترش مروارید را می نشاندتا از ذرد شراب حبه هائی گرد بسازد. به افرادی که دل درد مزمن داشتند این قرص هارا (که قسم می خورد حبه مرواری است) میفروخت. برای درد های دیگر هم تجویز میکرد. و اگر بیمارش داروئی بدیع میخواست، نمک میوه باو می داد. حبه مرواری، شاید بدلیل اینکه هنوز مقداری از الکل حاصل از تخمیر در آن مانده بود، غالباً برای بیمارانش اثری تسکینی و کوتاه مدت داشت و بهمین دلیل هم برای خود شهرتی پیدا کرده بود.

اما همه این تلاشها جوابگوی خرج یک خاتوار نه نفری نبود. نعمان در کشاکش این بحران بود که روزی با فرج اله حاجی یهودا برخورد کرد. احوالپرسی کردند. فرج اله



گفت که وارد دستگاه انگلیس ها شده و خدا را شکر نانش توی روغن است. توی مریضخانه مرسلین دستش را بکاری بند کرده اند. پسر اولش راهم آورده اند دارند آموزش میدهند کتر شود. قول داده اند بفروستندش انگلیس. پسر دومش راهم فرستاده اند شرکت نفت، آغا جاری، بناست مهندس شود. دختر هایش را هم یکی در مدرسه گذاشته اند دارند یادش میدهند معلم شود و دیگری راهم پرستاری میآموزند. و اضافه کرده بود که:

«البته در مقابل همه اینها، ماهم یک اشهد چاخانی گفتیم - اشهد مسیحی!»

«مزخرف نگو! یعنی چه که مسیحی شدی؟»

«یعنی اینکه انگلیسها خیال میکنند من مسیحی شدم، اما خدائیش را بخواهی همونم که بودم، نونم هم توروغنه.»

از همانجا نعمان بفکرفرو رفت و وسوسه رفاه یک لحظه هم آسوده اش نگذاشت. برای گریز از این وسوسه با تمام نیرو بدنبال کاری تازه دوید ولی نوید باز گشت، و در گریز دار این نویدی بود که با همسرش راحل به گفتگو نشست و داستان فرج اله حاجی یهودا و خانواده اش را با او در میان گذاشت. همه را تعریف کرد تا رسید به اصل مطلب - مسیحی شدن. رنگ از روی راحل پرید و باناباوری گفت:

«شون سر این حرفها کنند که شما میزنید. بریم ارمنی بشیم اونوقت مردم دیگه تف هم تورومون نمی اندازن. خیر و بر اراخاز رومون برداشته میشه.»

«حالا من قربون این خیر و بر اراخانی برم که رومون هست. معطل نون شب مون شدیم زن! توچی داری میگی؟»

«آقا، تصدقتون برم، ما دختر و پسر دم بخت داریم. ما تو این محله باید چشمون تو چشم مردم باشه. اینکارو بکنیم دیگه کی میاد این سیاه بخت هارا بگیره؟ کی بهمون دختر میده؟ شما میخواهید اینکارا را برای خاطر من و بچه ها بکنید - مانمیخواهیم! من میروم رختشونی میکنم، لازم شده کلفتی میکنم اما زیر بار این بد نامی نمیرم.»

«چه بد نامی زن؟ عیسی هم خودش اول اسرائیل بوده.»

«اون عیسی بوده تو میرزا نعمانی. نکن مرد، نکن! خدابمون بر میگردد ها!»

اما نعمان تصمیم خود را گرفته بود. و حالا که گوشه ایوان روی قالیچه نشسته بود همه این افکار از ذهنش می گذشت. سرش را از میان دودست بلند کرد و دید که راحل رو برویش نشسته و بانگاهی سرزنش بار باو چشم دوخته است:

«آخرش کار خودت را کردی، مرد؟»

«راحل، روم بیشت سیاهه. ترارواح پدرت بهم سرکوفت نزن. شد اونچه نباید بشه. چکار کنم؟ این کف دست را می بینی؟ هان و هان. مونداره عزیزم که نداره. از قدیم و ندیم گفتن «بی فایده فطیره» نمی تونستم زن، نمی تونستم. چرخ زندگیم لنگ بود. اینقدر از این صمد بقال و حسین علاف جنس به قرض و قوله گرفتم که هر باری که از زیر بازارچه رد میشم انگار تموم گوشتای تنم رو تیکه تیکه میکنند. اون لحظه ایکه اسقف آب تعمید به پیشانیم می کشید باخدای خودم، باخدای اوراهام و ایسحاق و یعقوب عهد کردم که تا زنده ام یهودی بونم.»

راحل که سرش را بزیر انداخته میگریست، باصدائی که به سختی شنیده می شد گفت:

«این عاوونی نیست که خدا سرش

بگذره.»

و سپس، در حالیکه سر خود را به آسمان بلند کرده بود و با کف دست محکم به سینه خود می کوبید، شیون کنان گفت:

«خدا بحق موشه بنه عمران، فرج اله باعث و یائی این کار را به زمین گرم بزنه. خدایا این عاوون دامن بچه هامو بگیره. من پیشمرگ همه عزیزام بشم. وای برمن، وای برمن، وای به روزگار همه ما با این روسیاهی.»

برخاست و خود زنان به آسپزخانه رفت، خود را به گوشه ای انداخت و به عزای عزت از دست رفته خود و خاندانش نشست.

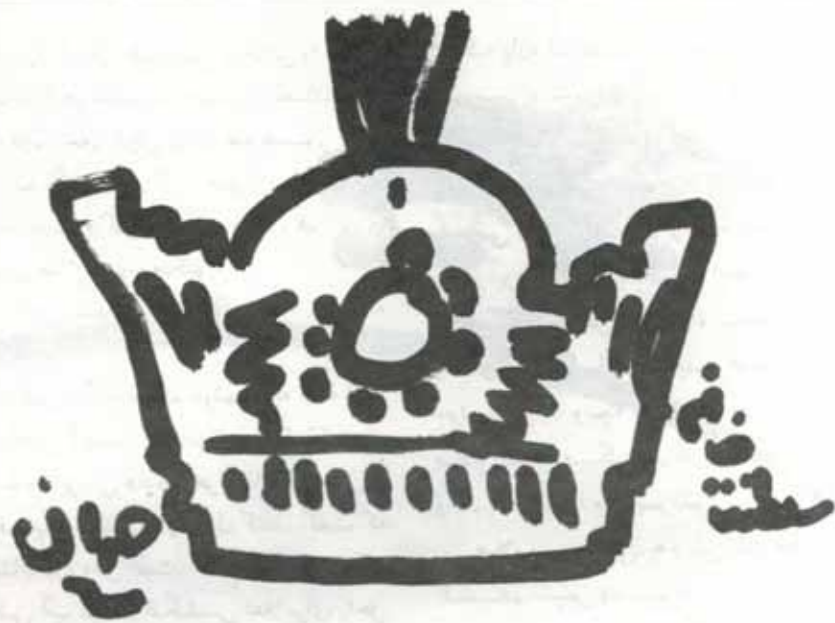
خبر مسیحی شدن نعمان، در کمتر از چند ساعت، زبان به زبان چون سیلابی خزنده تمام محله جهانباره را فرا گرفت. سرچشمه این سیلاب، جمع زنان خریدار گوشت از مغازه قصابی محله بود که از حدود ساعت ده بامداد به بعد به انتظار رسیدن قصاب گرد هم جمع می شدند و هر کدام بنا به استعداد و خلاقیت خود، داستانی خلق الساعه ساخته در مورد آن اظهار نظر میکردند.

مریم خانم که استعداد زیادی در افروختن شعله های شایعه داشت، بدون اینکه شخص خاصی را مخاطب قرار دهد، به چند زن دیگر که کنار او روی سکوی جلو مغازه نشسته بودند رو کرده گفت:

«شمام شنیدید که نعمان میرزا یعقوب ارمنی شده؟»



میان



چه شیون و واو یلائی شده، من نمیدونم. اصلاً بما چه. خودش بدونه عا و ونش را اون میکنه پس فردا تمام کاسه کومه ها سرما میشکنه!

ذلیخا خانم که زن دلسوزی بود گفت:  
— وای برمن، آدم راحل خانم زن باین نازنینی را میگذازه میره سراغ این زن انگلیسا؟ دوراز جناب، گل بدمست دارید، اصلاً میگن ایناتامه اند پاکی و ناپاکی حالشون نیست. خودشوناهم نمی شورند— که مرده شور روتخته مرده شور خونه بشوردشون! بحق خدا این کارا که نعمان می کنه صد من آکله بشه و رودل و جیگرش بیافته، چطور دلش میاد دست به اینا بزنه؟

ساراخانم که سه تا دختر خانه مانده داشت گفت:

— مردای ماهمین اند. دله اند و چشم و دلشون هم همینطور پی این زن و اون زنه. بیخود نیست که دخترا سختشونه به هرکسی شوهر کنند، چون شما نباشه به جون خودش ده نفر اومدند سراغ این اختور پریده ما - چشم و ورش بسته، نمیدونید چقدر چیز فهمه. یک نگاه میکنه، میگه نه. این مرد، مرد خونه نیست!

روقاخانم، خطاب به سارا خانم گفت:  
— حالا شالومی تون بگذارید اول تکلیف این نعمان جگر سوخته را تعیین کنیم بعد بریم سر دخترای دم بخت.

ساراخانم از کوره دررفت که:  
— حالا توهم چهار تا لیچار میگی مردم بهت می خشدند، خیال کردی که حق داری به عزیزای منم بی احترامی بکنی؟ پسر خواهرت پیغوم پیغوم فرستاده بود که اخترا میخواد، محلش نگذاشتیم، دارید دق می کنید - حق داری لغز بخونی.

روقا خانم دست زد به جیغ و داد که:  
— کسی؟ ایسحاق مارا میگی؟ اگر صد من طلا و جواهر رو دخترات بگذاری ایسحاق اصلاً بهشون نگاه نمی کنه. ماشالله رفته اداره جاتی شده، سر میماند بهترین دخترا بهش بدن. مونده بیاد خونده مونده های ترشیده ترا بگیره.

واضح بود که منزل خانم نحوه داستان پردازی مریم خانم را نپسندیده بود. موضوع از دیدگاه او می توانست خیلی هیجان انگیز تر و جالب باشد. تخیلش او را به داستانی پر محتوا تراز یک برخورد ساده در مقابل در منزل اسقف می برد. حیث سوژه بود که اینطوری حرام شود. منزل خانم ادامه داد:

— آره نعمان نمیدونم چه بلانی جونش بوده، رفته مریضخونه انگلیسا پیش دکتر شافتر. بعد از اینکه معاینه اش میکنه، نسخه می نویسه میده دستش. داشته میرفته دواخونه مریضخونه بده نسخه را برایش به بیچند که کف راهرو لیز بوده می خوره زمین. آقا بخوره زمین و کی برسه که بلندش کنه؟ بعضی ها میگن زن اسقف، بعضی هام میگن زن دکتر شافتر. اینام که محرم و نامحرم سرشون نمی شه. خلاصه زنه بغلش میکنه که حالا یعنی میخواد از زمین بلندش کنه...

روقاخانم که به تک مضراب پراندن معروف بود، میان حرفش پرید و گفت:  
— از زمین نه، اصلاً میخواست بلندش کنه!

همه زنها زدند زیر خنده. منزل خانم لبخند زنان با نوک ناخن به صورت خود آرام پنجه کشید و درحالیکه از اینکه روقا خانم داستان هیجان انگیزش را کمی مضحک کرده بود خوشحال بنظر میرسید ادامه داد:  
آره. خلاصه ورش میداره میره برایش به اطاق خصوصی بگیره. حالا تو این اطاق خصوصیه

سلطنت خانم جواب داد: آره خودش بدونه! امتر، خانم که بیش از هشتاد و پنج سال از عمرش می گذشت و حرف زدنش شبیه جیغ زدن بود گفت: کور بابا قوری شم من. حالا چرا رفت ارمنی شد؟

منزل خانم شروع کرد سر نکان دادن. چادرش با این حرکت از روی موهای لغزید و روی شانیه هایش افتاد. چشمان آبی کمرنگ خود رابه یکایک زفانی که حالا حلقه بزرگی را دورادور مریم خانم تشکیل داده بودند دوخت و درحالیکه پا کف دست راست به پشت دست چپ خود میزد گفت:  
من بعیرم به کسی کاریتون نباشه. میگن چشم و دلش پی زن اسقفه. اما جون عزیزاتون نیادا بگنید از کسی شنیدید ها. حالا فردا به گوش راحل روزگار سیاه میرسه اونوقت دیگه آدم روش نمیشه سرشو جلوش بلند کنه.

مریم خانم گفت: آگه کسی بنامت نتونه سرش را بلند کنه راحل خانومه. منزل خانم گفت: نه بابا، خدا را خوش نیما. دختر داره.

مریم خانم ادامه داد: اینکه شما میگوید را تم شنیدم، از قرار رفته درخونه اسقف پارچه بفروشه، زنش تنها تو خونه بوده...  
منزل خانم حرف مریم خانم را قطع کرد که: نه تصدق عزیزاتون برم. یادتونه پارمال شب موعده به مدتی شعبان می لنگید و راه میرفت؟...

داشت جنگ مغلوبه میشد. همه زنهای با هم فریاد می زدند. معلوم نبود کی طرفدار کی است و کی مخالف کی. آنچه بود فریاد بود نانا گهان یکی که صدای بلند تری داشت و ازدور شاهد آمدن راحل خانم به قصابی بود فریاد زد:

— زنهای ساکت! راحل خانم داره میاد.

لحظه ای بعد انگار نه انگار که این همان جمع بفریاد آمده بود. سکوتی باورنکردنی جمع را فراگرفت. همه چهره ها بسوئی که راحل میآمد چرخید. بعضی ها روی پنجه پا بلند می شدند و گروهی گردن می کشیدند، گوئی عجیب الخلقه ای را بر اندامی کنند. راحل آرام آرام به جمعیت نزدیک شد اما به آنان نیبوست. بیشتر زنهای او روگرداندند و بیچ بیچ و گفتگوهای درگوشی شروع شد.

— تصدق عزیزتون برم، این چطور روش شده بیاد میون مردم؟

— حالا که دیگه اسرائیل نیست، گوشت کاشر برای چی میخواد؟

— حتماً اسقف و زنش را مشب وعده گرفته! مریم خانم که آرام نداشت تا سر حرف رابا راحل باز کند، رویه او کرده گفت:

— شالوم علیختم راحل خانم. حال شالومی بچه ها چطور؟

— باروخ هشتم بدن نیستند. دستتون را می بوستند.

— میرزا نعمان حالشون چطور. باشون خوب شد. شنیده ام تو مریضخونه انگلیسا خورده زمین.

— این که قبل از موعد بود. نه، صداقا سرتون خوب شد.

— میگن از او تاریخ به بعد پاش تو مریضخونه وا شده.

راحل که دریافته بود مریم خانم گفتگورا به کجا میخواهد بکشاند. سعی کرد جاخالی بدهد:

— چه میدونم. گاهی میره و میآد.

مریم خانم ادامه داد.

— و باتوجون او نابیافته که این حرفهارا درمیسارند. شنیدم میرزا نعمان، یه جورائی شده - یعنی توخونه شون هم رفته. اونوقت

میگن زن اسقف هم خیلی خاطرش را میخواد. - ماشاله، چشم بد دور، میرزا نعمان، جای برادرمون باشه، خوش برورو هم هست.

— واله آگه من هرگز از میرزا شعبان پیرسم کجا میره و کجا میاد. مرده، هر کاری خودش صلاح بدونه میکنه.

راحل بدون اینکه گوشت بخرد، به خانه برگشت.

شب هنگام نعمان خوشحال به خانه آمد. به راحل گفت که امروز پیش اسقف بوده واسقف ترتیبی داده تا خرید نان و قسمتی از آذوقه بیمارستان را باو محول کنند. گفت که نانشان در روغن است. خانم اسقف هم یک قوطی آب نبات انگلیسی اعلا برای راحل فرستاده. با این حرف راحل از جا پرید که:

— آب نباتش را بگذاره سرفیسر بیایاش. شما برید سر مرحله ببینید چه حرفهائی دارند پشت سرمون میزنند. خانم باشمارو هم ریخته، آب نباتش را برای من میفرسته. این بود مزد دست من که اینقدر جون بکنم، هفت تا بچه مثل دسته گل براتون بزرگ کنم، اونوقت شما برید با این زنیکه انگلیسی روهم بریزید؟ دم قصابی اینقدر زنهای سخت سخن نوی دلم گذاشتند که میخواستم زمین و آسمان فرو برم. اینهمه که از دست بنده های خدا میکشم، حسابش را بکن که خدا چه بلانی سرمون بیاره.....

برسرسفره ای که در آن گوشت نبود، نعمان و راحل و فرزندانشان نشستند، نان و ماست خوردند و دیگر سخن نگفتند. نعمان بسیار اندیشید و پس از آنکه شام تمام شد، برخاست، لباس خود را به تن کرد و از خانه بیرون رفت. رفت تا بخانه ملاری بی رسید.

نعمان داستان درماندگی خود و عضویتش را در کلیسای انجیلی اسقف نامپسون با ملاری در میان گذاشت. گفت که:

— به توراتی سینه منوشه درمانده بودم که اینکار را کردم جناب ملا. شما که غریبه نیستید. مرواری دختر بزرگم، یک لباس که چهار سال پیش براش خریدم و تقریباً

تیکه پاره شده، تنشه. وقتی لباسشومی شوریم، یه لباس دیگه نداره که شور و شور بپوشه. حالا بچه های دیگه جای خودش راداره. خوب نمیتونستم برم سر مرحله بنشینم گدائی کنم. ماهم برای خودمون آدمی بودیم آبرودار. دیگه حساب اینجاشو نکرده بودم که این آبروریزی راه میافته. محض رضای خدا، شما آدم صدیقی هستید. میون جون من وزن و بچه ام برسید. حرف شمارا مردم گوش میکنند. آبروی منو بخزید. واله، واله، بخدا من اسرائلم.

ملاری بی دستی به ریش بلند سفیدش کشید، سپس دستپایش را بهم مالید، بصورت نعمان خیره شد و گفت:

— نباید این کار را میکردی!

— جناب ملا، به.....

ملا بی با تغییر حرفش را برید و گفت:

— به کی میخوای قسم بخوری، هان؟

نعمان خاموش نشست. ملاری دندانپایش را بهم سائید - گوئی دارد خشم خود را فرومی بلعد. سکوتی طولانی کرد، سکوتی که مثل خوره بجان نعمان افتاده بود. سپس زبان به سخن گشود.

— هر چه گفتم روی حرف من حرف نمی زنی. اینطور که پیداست چون چرخ زندگی لنگه نمیتونی از این راهی که رفتی برگردی. من باخودت کاری ندارم، اما اگر از من کمک میخوای نباید چه حالا و چه در آینده بگذاری زن و بچه ات از تو دنباله روی کنند. فعلاً کنیسا نمی آئی.

— جناب ملا، پای متواز کنیسا نبرید، من آگه شبات کنیسا نیام دیوونه میشم.

— گفتم روحرف من حرف نزن. کوسه و ریش پهن که نمیشه! هم کلیسا بری هم کنیسیا. این قول را بهت میدم که روزی که دور کلیسا رفتن را خط کشیدی، برت گردونم، اما فعلاً دندون رو جیگر بگذار... ملاری بی خانه بخانه رفت و از مردم خواست که نعمان و خانواده اش را طرد نکنند. به او که روحانی پاکدلی بود



## مرگ

تقریباً همه اهل محل اقتداء میکردند و باین ترتیب نعمان و خانواده اش توانستند میان مردم جهانباره دوام بیاورند. اما داستان زندگی این خانواده بهمین جا خاتمه پیدا نکرد. مروارید، دختر بزرگ خانواده، چند ماهی پس از مسیحی شدن نعمان، در سن بیست سالگی از دنیا رفت. نیمه شب دل درد شدیدی گرفت و تا آمدند او را به طبیب برسانند، مرد. پیش از آنکه او را به خاک بسپارند، فرج اله به نعمان و راحل توصیه کرد که مراسم خاکسپاری را از کلیسا انجام داده و مروارید را در گورستان کلیسای انجیلی که در ارتفاعات کوه سفه قرار داشت دفن کنند. راحل به فرج اله حمله کرد و قبل از اینکه بتواند جلو او را بگیرند، صورت او را خراشید و پیراهنش را پاره کرد و شیون برآورد که:

«غضب خدا باید دامن ترا میگرفت نه بچه بیگناه منو. خون این بچه معصوم به گردن توست. این معصیت بزرگ را گردن شوهر روزگار سیاه من گذاشتی که جون بچه ام هم سرش بره، حالا ازلاشه مرده مون هم دست بردار نیستی؟»

فرج اله فرار را برقرار ترجیح داد. مروارید را در قبرستان یهودیان در ساره بت آثر بخاک سپردند. سرخاک او نعمان و

راحل وصیت کردند که پس از مرگ کنار مروارید بخاک سپرده شوند. نعمان بفریاد و زاری در مقابل جمع مشایعت کنندگان جسد فرزندش گفته بود:

— اینجا، توی این خاک عزیز، کنار عزیز دلیندم مروارید، مرابا با صیصیدم دفن کنید.

روشن نیست از چه رو پس از مرگشان، نعمان و مروارید را در قبرستان کلیسای انجیلی بخاک سپرده اند. پنجاه سال بعد در سال ۱۳۴۸ شهرداری اصفهان تصمیم میگردد که قبرستان مزبور را، تبدیل به پارک کند و باین منظور طی اطلاعیه ای به آگاهی عموم میرساند که چنانچه فرزندان یا بستگان افرادی که در این قبرستان بخاک رفته اند مایل به انتقال گورها باشند ظرف مدتی که در اطلاعیه مقرر شده بود، مجاز بانجام این کار می باشند.

استر، آخرین فرزند نعمان و راحل که در آن زمان بیش از هفتاد سال از عمرش میگذشت با سایر بستگان تصمیم گرفتند بازمانده اجساد را به ساره بت آثر برده بخاک بسپارند.

به دنباله داستان از زبان استر گوش میکنیم.

سالها بود سرخاک پدر و مادرم ترفته

بودم. چرا؟ چون هم استخوان درد زمین گیرم کرده و هم وقتی موقع رفتن خود آدم میرسد، فکر میکند سرخاک چرا؟ بزودی میروی پیش آنها.

من بچه شیر خواره بودم که مروارید مرده بود. تا وقتی بچه بودم، همراه پدر و مادرم مرتب سرخاکش میرفتیم. وقتی بزرگتر شدم، آنها تنها میرفتند و وقتی مردند، مروارید برای من خاطره ای بیش نبود.

روزی که قبر پدر و مادرم را می شکافتیم، بیش از پنجاه سال از مرگشان می گذشت. آنها با فاصله کمی از یکدیگر از دنیا رفتند. در کنار استخوانهای پدرم، بازمانده صصیدش را دیدیم - تکه هائی از نوار پشمین و پوره هائی از ابریشم پوسیده.

در ساره بت آثر، برایشان تکه زمینی گرفتیم - چند جارا نشان دادند. یکی را انتخاب کردیم. در حالیکه گور کن ها مشغول کار خود بودند، من که پاهایم بشدت درد گرفته بود، روی زمین نشسته به سنگ قبری که کنار مزار آینده پدر و مادرم بود تکیه دادم. نامی آشنا روی سنگ قبر جلب توجهم را کرد. «جوان ناکام مروارید...»

آیا خداوند گناه پدرم را بخشیده بود؟

# آواره ها همچنان شایعه سازند، گلها همچنان سرگردانند.

نوشته: گیتی بروخیم (سیمانطوب)

خود مارا خجالت زده می کنند اما حتی یک نفر راه رضای خدا راه حل‌های پیشنهادی رابکار نمی بندد و همین مسئله است که عشق به نوشتن رادرم منست کرده است.

در چند ماه گذشته جوانان یهودی ایرانی متعددی به مبارکی و میمنت پیمان ازدواج بسته اند. اگر دقت کرده باشید وقتی چنین موقعیتهای مبارک و میمونی پیش می آید دو مسئله بطور غیرمنتظره شدت می گیرد. بیماری لاعلاج و خطرناک شایعه سازی و مسئله دست و پاگیر و مزاحم «سبدهای گل آنچنانی» فرستادن. در چند ماه گذشته قدم به هر محفلی گذاشتم افراد متعددی از من خواسته اند که در مورد این دو مسئله مقاله ای بنویسم، غده ای هم تلفظی یا از طریق نامه از خودم شخصاً و یا از هیئت تحریریه شوفار خواسته اند که در باره این دو مسئله مقاله هائی نوشته شود. پیشنهادات بقدری زیاد بود و اصرار خوانندگان عزیز آنقدر شدید، که در آخرین جلسه هیئت تحریریه شوفار برای من تعیین تکلیف شد که حتماً در باره این دو مورد مقاله ای بنویسم و من هرچه عجز و لایه کردم که هنوز دوسه سالی نیست که در باره این مسائل مقاله هائی نوشته ام به گوش همکارانم نرفت و گفتند باید

از میان برداریم. برمی گردیم بر سر مسئله من یعنی تعویق در نوشتن و تحویل مقاله. من سالهاست از نوشتن سرخورده ام، چرا که برایم مسلم شده «آنچه که بجائی نرسد فریاد است»، و اگر از همکاران راسخ و ثابت قدم خود شرم نداشتم دیگر قلم بروی کاغذ نمی بردم. در کنار مسائل متعددی که اطراف مارا احاطه کرده و یافتن راه حل برایشان دشوار است، منظوم مسائلی از قبیل اعتیاد نوجوانان، شیوع بیماری ایدز، ندانستن زبان، بیکاری، مسئله کهنسالان و غیره .... است مسائلی هم وجود دارد که به فرم خاصی مختص جامعه ما است، به اندازه مسائلی که ذکر شد و خیم و شوم نیست اما در هر حال عذاب آور و مزاحم است و دردسرهای فراوانی ایجاد می کند. جالب اینکه راه حل‌های فراوانی هم برایش وجود دارد. در مجامع و محافل و یا از طریق تلفن، خوانندگان شوفار مسائلی را که دست و پاگیر جامعه است بما گوشزد می کنند، وقتی مسئله ای باشد فراوان در جامعه مارواج می یابد و وظیفه خود می بینم که بعنوان یک نویسنده مسئول، آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم. راه حل هائی هم پیشنهاد می شود، اما دوستان مقاله را مطالعه می کنند، در مجامع باب به و چه چه در باره موثر بودن آن داد سخن می دهند و با لطف

همینکه یک شماره مجله زیر چاپ می رود، شورای نویسندگان شوفار جلسه هیئت تحریریه تشکیل می دهد و از نویسندگان می خواهد که هر چه زودتر مقاله های مربوط به شماره بعد را آماده کرده و تحویل دهند. همکاران با ذوق من همه بموقع مقاله های خود را آماده می کنند اما نوشته های من غالباً با تعویق آماده می شود. من تنها زن عضو هیئت تحریریه شوفار هستم و غالباً نگرانم از اینکه این تأخیر حمل بر آن شود که ما خانمها بطور کلی دقیق و وقت شناس نیستیم. فرصت خوبی است تا دلیل این بد قولی را با شما خوانندگان عزیز در میان بگذارم. من در کمال تأسف ذوق داستان نویسی ندارم که به قصد سرگرم کردن خواننده داستان بنویسم، بدبختانه ذوق شعر هم ندارم که برای ارضای روح خواننده شعر بسرایم. من مقاله های انتقادی می نویسم و گاه و بیگاه مسائلی را که اجتماع کوچک ما یهودیان ایرانی ساکن ینگه دنیا با آن روبرو است مطرح می کنم به این امید که جامعه بخود آید، مسئله را بیشتر و دقیق تر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد یا راه حل مارا بپذیرد و یاراه حل بهتری پیشنهاد کند خلاصه همه دست بدست هم دهیم و بلائی را که گریبانگیر جامعه ما است

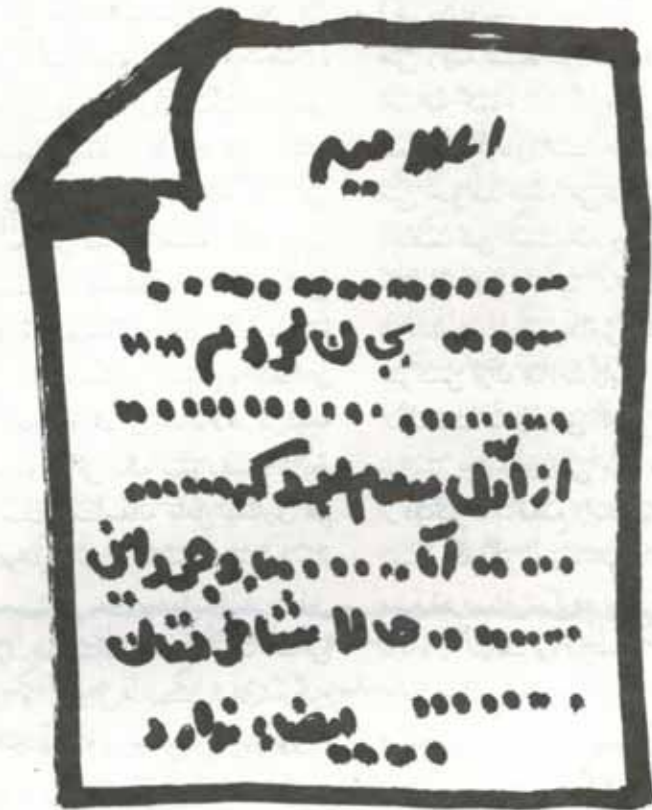


لازم است آنچه را که در این زمینه در کتاب «تلمود» نوشته شده به دقت از نظر بگذرانیم:

«ظاهراً نباید میان یک گناه سبک و یک گناه سنگین تفاوتی باشد چونکه هر گناه و خطائی تمرّدی است علیه خواست خداوند، لکن در عمل میان گناهان سبک و سنگین تفاوت گذاشته شده است. سه عمل گناه کبیره شناخته شده اند، و انجام دادن آنها متضمن پستی و شناخت خاصی است» چنین روایت شده است که در دوران ظلم و ستم هادریان امپراطور روم، یعنی در اوایل قرن دوم میلادی، هنگامی که متمکاران رومی آزادی انجام مراسم مذهبی را محدود کرده و هر کس را که از حکم آنها تخلف می ورزید به قتل می رساندند، یک شورای دینی از علمای یهود تشکیل شد تا تعیین کند تکلیف یک یهودی وقتی که او را به تخلف از احکام تورات مجبور می کنند چیست.

فتوایی که در این مورد صادر کردند از این قرار بود: «در باره تمام گناهانی که در تورات ذکر شده است، اگر به انسان بگویند که مرتکب آنها شود و گرنه او را خواهند کشت، او باید آن گناهان را مرتکب شود تا او را نکشند، جز گناهان کبیره بت پرستی، زنا و قتل نفس، او باید جان خود را از دست بدهد و مرتکب یکی از این سه گناه نشود. به سه گناه عظیم فوق یک گناه چهارم نیز افزوده شده است که شناعتی فزون از اندازه دارد، و آن گناه بدگوئی از دیگران و تهمت زدن به هموعان است. «چهار گناه که هر کس مرتکب آنها شود، او را در این جهان مجازات کنند. لکن اصل آن گناه برای او در جهان آینده باقی می ماند. این چهار گناه عبارت است از: بت پرستی، زنا، قتل نفس و بدگوئی از دیگران که برابر همه آنها است»

سپس تلمود یکایک این گناهان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد، چون سه



بیشتری بپاشود. من کوچکتر از آنم که بتوانم این شایعه سازان حرفه ای و بطور کلی هر شایعه پرداز را از این عمل زشت بر حذر کنم در نتیجه به خدا و پیغمبران و کتب آسمانی متوسل می شوم شاید سخنان آنها بتواند شایعه پرداز را بخود آورد و وجدانش را غفلت مختصری بدهد. گرنه همین هشدارهای مذهبی را در شماره ۲۷ شوفارد در مقاله ای تحت عنوان «بدگوئی و شایعه پرداز، این سرگرمی و وقت گذرانی ناپسند» آورده بودم و نتیجه ای حاصل نشد، باز همان هشدارها را تکرار می کنم شاید بقول همکاران بر اثر تکرار تأثیری در گروهی بجای بگذارد.

یکی از ده فرمان خداوند چنین است: «بر علیه همسایه خود شهادت دروغ مده» در این شهادت دروغ همان شایعه دروغ پرداختن نیز مستتر است. برای این که بی سیریم شایعه سازی در دین یهود تا چه حد زشت و ناپسند است و آیا جزو گناهان بزرگ محسوب می شود یا خیر،

آنقدر نوشت تا جامعه بخود آید. من خودم خوب می دانم که فریادهایم بجائی نخواهد رسید، اما گویا چاره ای هم جز نوشتن ندارم.

.....

ما ایرانیها متأسفانه چندان اهل ورزش نیستیم اما هر چند گرفتار باشیم از تمرینهای ورزشی یک عضو بدن خود غافل نمی شویم و آن عضو همانا «آرواره» ما است. شایعه سازی را می توان رایج ترین و محبوب ترین ورزش جامعه ایرانی برون مرزی نامید. درست است که اقلیت هر چند کوچکتر است شایعه ها در آن بیشتر تقویت می شود اما الحق و والانصاف شایعه سازان ما در امر شایعه پرداز، کلیه اقلیتها را از میدان رقابت بدر کرده اند و بالاترین کرسی ننگ و شرم را از آن خود ساخته اند، گروهی در این زمینه آنقدر حرفه ای یا بقول فرنگیها «پروفشنال» شده اند که شایعه های خود را بصورت اعلامیه پخش می کنند تا سروصدای

گناه اول از بحث ما خارج است فقط توضیحاتی را که به گناه چهارم یعنی بدگویای مربوط می شود از نظر تان می گذرانم:

«چهارمین گناه کبیره بدگوئی از دیگران است. اصطلاحی جالب برای این صفت مذموم بکار رفته است، و آن لیشان تلیثانه یا «زبان سه گانه» است. به این معنی که: «زبان بدگوسه نفر را از میان می برد، آن کسی را که بدگوئی می کند، شخصی که این بدگوئی را می پذیرد، و کسی که بد او گفته می شود».

سخت ترین سخنان علیه کسی که مرتکب این گناه عظیم می شود گفته شده است، «هرآن کس که از همنوع خود بدگوئی کند، چنان است گوئی اصل اساسی دین یعنی وجود خدا را انکار کرده و کافر شده است، هرآن کس که از دیگران بدگوئی کند، سزاوار آن است که سنگسارش کنند. ذات قدوس مبارک می فرماید، که من نمی توانم باشخصی که از دیگران بدگوئی می کند در جهان منزل داشته باشم. هرآن کس که از دیگران بدی بگوید، گناهی عظیم مرتکب می شود که برابر است با سه گناه بت پرستی و زنا و قتل نفس».

سپس تلمود گفته های بزرگان مذهبی یهود را در مورد این گناه ذکر کرده است: «آن کس که از دیگران بدی می گوید، شخصی که سخنان او را باور کند و کسی که درباره همنوع خود گواهی دروغ می دهد، سزاوار آن است که او را جلوی سگها بیندازند و طعمه آنان سازند». و باز تلمود می گوید «عزت و آبروی همنوع مثل عزت و آبروی خودت برای تو عزیز و محترم باشد».

اگر دقت کنیم متوجه می شویم که سه عامل مهم، بدگوئی و شایعه سازی را در شخص بی ایمانی که گرایش به این گناه دارد تقویت می کند: حسادت،

خودنمائی توأم با بیسوادی و بیکاری. شخص بدگو حسود است او موفقیت، خوشبختی و سرفرازی دیگران را نمی تواند تحمل کند در نتیجه برای صدمه رساندن به آنها در باره شان به بدگوئی می پردازد. شخص بدگو معمولاً خودنمائی است بیسواد. او معلومات و مطالعه کافی ندارد تا بتواند در محفل به صحبت درباره مسائل روز، مسائل سیاسی، اقتصادی یا علمی پردازد و خودی نشان دهد در نتیجه تنها راه خودنمائی یک بیسواد همانا شایعه پردازی است. متأسفانه عامل بیکاری هم یکی از عواملی است که شخص شایعه ساز را هر چه بیشتر به این عمل زشت متمایل می سازد. او بیکار است، وقت اضافی زیاد دارد و از روش مثبتی برای سرگرم کردن خود آگاه نیست پس با بدگوئی و ایجاد آشوب و هرج و مرج خود را سرگرم می سازد.

این وظیفه اخلاقی و وجدانی ما است که شایعه پرداز را در حضور جمع از این کار منع کنیم تا بتدریج به زشتی عمل خود پی بسپرد، چون اگر ماسخن بی ارزش او را بشنویم در گناه او شریکیم.

مسئله دیگری که در شماره ۴۰ مجله شوفار مطرح کردم مسئله یا درد دل بسیاری از مردم اجتماع ما بود که تحت عنوان «گلپهای سرگردان» چاپ شد و درباره مسئله فرستادن سیدهای گل آنچنانی به بهانه های باخود و بی خود بود. در آن مقاله پس از داد سخن درباره زیبایی و ارزش گل صحبت از این شده بود که بین مردم ما در این گوشه دنیا اخیراً عادت مزاحمی رایج شده است مبنی بر فرستادن سیدهای گل گرانقیمت به منزل میزبان. گفتیم که عادت قشنگی است اگر نزدیکان عروس و داماد در مهمانیهای یکدیگر که به افتخار عروس و داماد بر پامی شود سبد گل بفرستند، اما بی معنی است اگر کسانی که مناسبت نزدیکی ندارند، بخصوص

اگر بار اولشان نیست که به منزل میزبان می روند سبد گل گرانقیمت بفرستند. اضافه کردم که گروهی خواهند گفت مملکت آزادی است هر کس هر کار دلش می خواهد انجام می دهد، اما اجتماع ما اجتماعی است متفاوت. وقتی عده ای کار جدیدی را باب کردند، بتدریج حکم عادت و سنت پیدامی کند، بطوریکه هر کس از آن عادت رایج تبعیت نکند، انگشت نمای خلق اله می شود و بتدریج برایش چاره ای نمی ماند مگر دنباله روی از دیگران یا قطع رابطه با مردم. ضمناً به دنبال گفتگو با میزبانانی که سیدهای گل متعدد دریافت کرده بودند متوجه شدم که درد دل آنها هم زیاد است، آنها هم به نوبه خود دچار مسائلی می شوند. اول مسأله «گلپهای سرگردان» یعنی فضای محدود و سیدهای متعدد و گرفتاری صاحب خانه از اینکه اگر همه سبد گلها در جای مناسب و چشمگیر قرار نگیرد به فرستنده گل اهانت خواهد شد. دوم اینکه گل با همه زیبایی، وقتی بمقدار بیش از حد و با گل آرائیهای متفاوت در فضای کوچکی قرار می گیرد خانه حالت مغازه گل فروشی پدیدامی کند و گلها جنبه تزئینی خود را از دست می دهند. سوم اینکه هر سبد گل، جای نشستن را از یک نادومهمان سلب می کند و این خود مسئله بزرگی است برای میزبان. مهمترین مسئله همانا مسئله اصراف است، آیا اصراف حرام نیست؟ آیا ما را قوم آداب دان باید بنامند یا قوم متظاهرها؟ بهر حال در خاتمه آن مقاله پیشنهاد کرده بودم که کسانی که نزدیکی چندانی با عروس و داماد یا میزبان ندارند می توانند با تقدیم یک هدیه، یک جعبه شکلات، یک جلد کتاب خوب و خدایسندانه تر از همه با اهداء چکی بنام میزبان خود به یک مؤسسه خیریه مراتب قدردانی خود را به میزبانان ابلاغ کنند. گفتم که مؤسسه خیریه مزبور هم ورقه

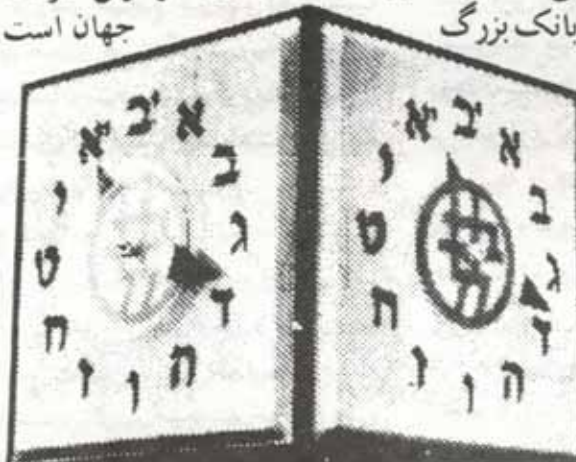
تشکرآمیزی برای میزبان خواهد فرستاد و در آن توضیح خواهد داد که فلان آقا (منظور مهمان است) بنام ایشان (منظور میزبان است) مبلغی (که معمولاً مقدارش ذکر نمی شود) به مؤسسه خیریه آنها کمک کرده است. ما راه حل دیگری به فکرمان نرسید اما از خوانندگان عزیز خواهش کردیم که اگر راه حل دیگری سراغ دارند پیشنهاد کنند تا در مجله شوفار منعکس شود. حتی یک نامه به دفتر شوفار نرسید. تصور کردیم که شاید راه حل مامورد قبولشان واقع شده. اما می بینیم که فریادمابجائی نرسیده است. آن عادت

مزاحم باشدت بیشتر رواج دارد، همه با اکراه اما گوسفندوار این عادت را اجراء می کنند، اقامه اینکه به اعضاء هیئت تحریریه شوفار برخورد می کنند دادبرمی آورند که آقا به داد برسید این عادت حقیقتاً مسئله ساز شده. جواب ما اینست آقا شما که دادتان به آسمان می رود خودتان پیش قدم شوید و بجای این اصراف، همین رقم پول و یا حتی یک سوم آنرا بنام میزبان به یک مؤسسه خیریه ببخشید، ثوابش نصیب شما و میزبان مشترکاً خواهد شد. البته این عمل خیرراکسانی انجام خواهند داد که بخواهند از دعوت و پذیرائی میزبان

تشکرکنند، چون کسانی که می خواهند گشاده دستی شان تمام حصار راتحت تأثیر قرار دهد سبگل می فرستند که روی کارتش نامشان باحروف درشت نوشته شود. شاید برای حل این مسئله بد نباشد اگر تابلوی بزرگی به دیوار اطاق پذیرائی نصب شود و نام کسانی که به افتخار میزبان رقمی به مؤسسات خیریه اهداء کرده اند با حروف درشت روی آن نوشته شود. این تنها ابتکاری است که ممکن است حلال این مشکل باشد!!!!

\*\*\*\*\*

آتمسفر بانک لئومی دوستانه، راحت و با سابقه طولانی بانکی است، اما این حقیقت را نباید فراموش کرد که بانک لئومی یک تشکیلات ۲۰ بلیون دلاری و یکی از صد بانک بزرگ



در بانک لئومی به سپرده های ثابت، حسابهای مانی مارکت و حسابهای جاری شما بهره بالا پرداخت می شود. ضمن اینکه هر صاحب حساب معادل ۱۰۰۰۰۰ دلار توسط سازمان F.D.I.C. بیمه می باشد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در شعبه انیسینوباتلفن ۱۸۳۶-۹۰۶ (۸۱۸) و در شعبه بورلی هیلز باتلفن ۷۰۰۱-۲۷۸ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.

בנק לאומי bank leumi le-israel

FDIC

9731 Wilshire Blvd., Beverly Hills, CA 90212 213 278-7001 16530 Ventura Blvd., Encino, CA 91436 818/906-1818

Validated Parking



## دکتر مهناز طبیب زاده (یاشارال)

پزشک عمومی و خانواده

16661 Ventura Blvd., Suite 211  
Encino, CA 91436

(818) 789-7893

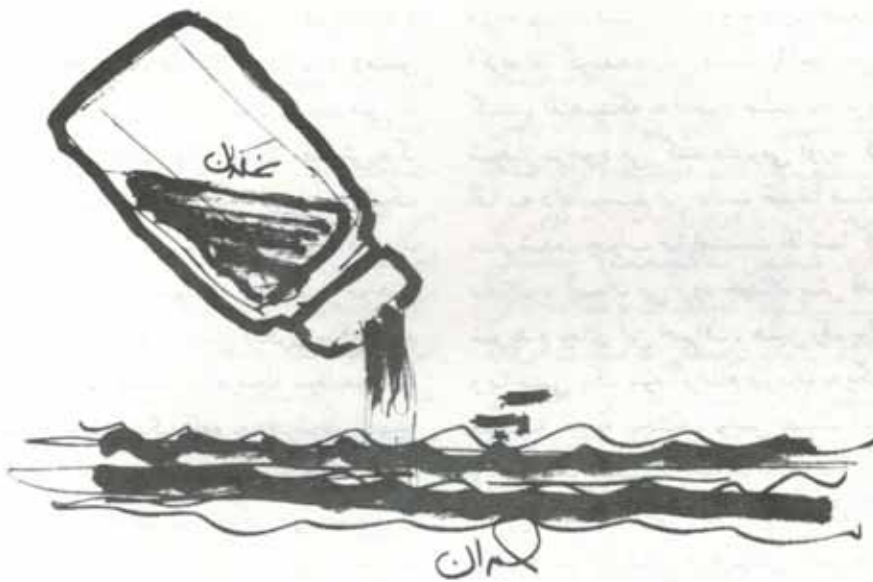
- کلیه خدمات طب عمومی
- چک آپ باقیمت مناسب
- گواهی سلامتی ازدواج
- آزمایش تست سرطان مخصوص بانوان
- قبول بیمه تصادفات رانندگی
- فیزیوتراپی و نوار قلب

## آب شور

«... ثروت و مکننت وقتی از حد معینی گذشت زبان درمی آورد و جان میگیرد ولی این فریاد و نهنپ را فقط پول پرستان میشنوند... پول کم هم گاهی فریاد میزند ولی فریادش بیشتر شبیه به استغانه و التماس است...»

به عروسی مجلل یکی از قایل های سرشناس ایرانی در «بل ایر BEL AIR» رفته بودم و جایشان خالی بود. هم مست شدیم و هم غبطه خوردیم و هم پشت سر صاحبخانه غیبت کردیم. نمک خوردیم، نمکدان شکستیم و گوشمان از صدای بلند موزیک کرشدا! هفت هشت جور چلو خورشت و مسما و پلو خوردیم و ساعت ۵ صبح هم (بعد از اینکه صاحبخانه سیرابی پر ادویه ای بناف مهمانان نیمه مست و نیمه خراب بست) بمنزل برگشتیم و توی راه هم از پلیس یک قبض جریمه سنگین قیمت گرفتیم...! میگفتند خرج عروسی روی صد هزار دلار دور زده (غیر از پول منطرب) و فقط کارت دعوت عروسی طلا کوبی شده و معطر آنها دانه ای دوازده دلار تمام شده (باضافه ۲۵ سنت پول تمبر)!

از شما چه پنهان من هر وقت به این قبیل مجالس میروم مجالسی که بقول معروف «مکش مرگ ما» است و صاحبخانه حقیقتاً سنگ تمام را ترازو میگذارد و از شیر مرغ تا جان آدم را برای مهمانان خودش فراهم میکند و بعد از اینکه سراسیمه شکمی از عزا در میآورم و خودم را در مشروب گران قیمت شیواس ریگال غرق میکنم توی فکر فرو میروم و برای صدمین بار میکوشم معمای مخوف «شمشیر دودم بودن» ثروت و مکننت را (که در هشیاری



قیمت مستغلات او در تکراس و کانادا و اروپا سر بجهنم میزند و حساب از دست خودش هم در رفته است. هرگز چک او برنگشته است گرچه بطور شوخی میگوید یکبار چک او برگشته ولی تقصیر از بانک او بوده است که بقدر کافی موجودی نداشته است که چک پنجاه میلیون دلاری طرف را نقد کند!

از او پرسیدم تو باین همه ثروت چرا هنوز نفس زنان بدنیاال باقی آن میگردی و زیادت میطلبی؟ تو احتیاجی نداری. گفت ثروت باقناعت جور در نمی آید گفتم اینکه جواب نشد. زهر خندی زد و سکوت کرد گفتم میدانی گفته اند پول نوکر خوب و ارباب بدی است؟

— میدانم....

— پول مثل آب شور است و هر چه بیشتر بنوشی تشنه تر میشوی؟

— میدانم....

— پس اگر لالائی میدانی چرا خوابت تمبیرد؟ کوسه و ریش پهن که نمیشود. یک محکمی به میگار خود زد و گفت بگذار توضیح بدهم.

— ثروت و پول وقتی از حد معینی گذشت زبان درمی آورد و جان میگیرد ولی این فریاد و نهنپ را فقط پول پرستان و آب شور خور ها میشنوند.

حل آن برایم میسر نیست) در مستی حل کنم ولی فایده ای ندارد و عقلم بجائی نمیرسد. بیشتر حیران میمانم و هر چه دوستان بیشتر اسکاج بدستم میدهند خرفت تر میشوم!

البته ما همه مان کم و بیش له له زنان بدنیاال ثروت و مکننت میدویم و فرصت سر خازاندن هم نداریم ولی کمتر کسی است که درباره این «شمشیر دودم» (بخصوص در مورد خاصیت شوم و نکبت آور آن) حق مطلب را ادا کرده باشد.

نمیدانم کدام آزاد مردی گفته است که ثروت و مال و متال (و شاید هم قدرت) مثل آب شور است. هر چه بیشتر بنوشیم تشنه تر میشویم! ولی هر کس هست روحش شاد باد چون گئل گفته است و با تشبیه پول به آب شور دریا تشنگان حقیقت را سیراب کرده است و از این بهتر نمیتوان این «ام الجنایت» را وصف کرد.

آن روزی یکی از این ثروتمندان «آب شور خور» نهار میخوردیم (پول چلو کباب را من دادم) او سرطان خون دارد و «مرگ مایع» در رگهای او موج میزند و خودش هم میدانند. به روایتی فقط بهره پول های نزولی او در بانکهای سوئیس و نیویورک از ماهی یک میلیون دلار زیاد تراست و

— پول کم چطور...؟

— پول کم هم فریاد میزند ولی نحوه فریاد آن خیلی فرق دارد.

— نمی فهمم...

— ببین «پول کم» پول یا حقوقی که فقط برای یک زندگی ساده بخور و نمیر و پرداخت اجاره خانه و دوا و دکتر و نان و پنیر و یک سینمای ارزان بعد از ظهر و یک کت و شلوار نیمه‌دار است فریادش بیشتر شبیه به استغاثه و التماس است و میگوید: دقت کن... مرا بهدر نده... اجاره منزلت دوماه است عقب افتاده. الان پانزده برج است و توفقت ۱۵ دلار بیشتر درجیب سوراخ دار خود نداری... سبک بیا. حتماً لازم نیست هر روز نهار بخوری! ولی فریاد زدن «پول زیاد» حسابش بکلی جداست

— چرا؟

— برای اینکه وقتی کمیت پول زیاد شد کیفیت آن بکلی فرق میکند و دل پول و پولدار عوض میشود و خاصیت شوم ثروت و بدبختی پولدارهای «آب شور خور» روی همین اصل است.

— چطور؟

— ببین. یک سبد سیب یا صد سبد سیب با وجود تفاوت در کمیت (مقدار) در کیفیت آن فرقی نیست و سیب سیب است چه یک سیب و چه صد سیب. یک لیوان آب و یک استخر آب هر دو مایع هستند یک کیلو برنج و صد خروار برنج هر دو برنج هستند و مزه و طعم و خاصیت آنها فرقی نمیکند ولی این منطبق ابدأ در باره پول صدق نمیکند و یک میلیون دلار خیلی از ده تا صد هزار دلار با قدرت تراست و ده میلیون دلار بمراتب از ده تا یک میلیون دلاری قویتر و مهیب تر و خورد کننده تراست و فریاد آن آمرانه و قطعی و بدون برو برگرد است. سرپیچی از او امرش آسان نیست. آیا تو هرگز ندا و نهب صد میلیون دلارا شنیده ای؟ در عین مخوف

بودن و آمرانه بودن همچنان انگیز است و خون را در عروق صاحبش منجمد میکند و بهمه کاری و امیدارد و همه عواطف انسانی را «کریخ» و کند میکند. مناعت جای خودش را به خیانت میدهد و شفقت به شقاوت تبدیل میشود و «آب شور خور» عین یک فرد هروئینی معتاد میشود ولی اعتیاد او به هروئین یا تریاک یا کوکائین نیست و هدف او فقط و فقط ازدیاد ثروت است و این استقاء شوم هرگز تسکین نمی یابد «پول زیاد» نهب میزند که: مرا بکار بینداز... بمن میدان بده... کمپانی بخر گندم و کاکائو پیش فروش کن... بیماری «ایدز» دارد بیداد میکند سهام کارخانه کاپوت سازی آتیه دارد... بی عرضه... بی مخ من قدرت هستم من... من همه چیز هستم... من تاج سر تو هستم... مرا بی مصرف مگذار... بگذار زاد و ولد کنم. ساختمان ۱۷ طبقه ای توی ویلشر بولوار توی ورته افتاده است و سی میلیون دلار شیرین می ارزند... پول نقد پیش کن باده میلیون نقد و قدری سبیل چرب کردن قریانت هم میروند... برو جلو... بزدلی نشان نده... حیف من که گیر تو ترسو افتاده ام... رقیبان پدرت درآورده اند ولی تو مثل گوساله دست روی دست گذاشته ای طلا به اونسی هزار دلار

هم خواهد رسید چوب «دو سر طلا» نشو... بخر... بخر... بد مصب بخر... وقت تنگ است... قافیه را نیاز... بکوب... بزن و بشکن و بکش و بگو یتیم بود... حلالی و حرامی یعنی چه... بمن میدان بده سرمبیل رئیس جمهور نقاره میزنم.

گفتم این سوداگری نیست این یک نوع شکنجه است و همانطور که خودت گفتی یک استقاء شومی است که هرگز تسکین نمی یابد یعنی میخواهی بمن بگویی همه پولداران و میلیاردرها به این بدبختی و این فلاکت مبتلا هستند و فکر و ذکرشان ازدیاد ثروت است؟ گفت: نه همه... نه همه. یک عده قلیلی از این امتحان «ثروتمند بودن» کم و بیش رو سفید در آمده اند و این شمشیر دودم را در راه امور خیریه و خدمت بخود و هموعان خود بکار برده اند و اجازه نداده اند پول آنها را بکار برد ولی آب شور خورها قافیه را باخته اند و فریاد رسی هم برایشان نیست. «آب شور خور» در سراسر دنیا فراوان است ولی قهرمان همه مرحوم پل گتی است که چندسال پیش در سن ۸۴ سالگی درگذشت و بیش از ۴ میلیارد ثروت از خود بجا گذاشت ولی او در تمام عمر پول را رباب خودش کرده بود. نوه او را ربودند



و خونبها خواستند ولی او گوش نداد و آدم ربایان گوش پسرک را بریدند و برای او پست کردند.

او سال ها در لندن درخانه ای سرد و مه آلود زندگی کرد و کاغذ های خودش را خودش تمبر میزد و پست میکرد و تلفن منزل او تلفن عمومی بود و همیشه میگفت یک روزی به کالیفرنیا گرم و آفتابی (به ملک خودش در مالیبو که از خوش منظره ترین املاک ساحل دریاست) خواهد رفت و در آنجا خواهد «نشست» و باصطلاح آفتاب جا خواهد کرد. یکی دو سال بعدش درگذشت و بجای (نشستن) در ساحل مالیبو در دو متر زمین «خوابید».

رفیق ما چانه اش گرم شده بود و من مسحور صحبت او بودم و سرانجام پرسیدم: تو با دو پست سیصد واحد آپارتمان داشتن آیا اجرائیه هم برای بعضی مستاجرین خود صادر میکنی؟

گفت: فت و فراوان...

گفتم: آیا هرگز ترس آنرا داری که روزی برای تو هم حکم تخلیه و اجرائیه صادر شود؟ یاورش نشد و با خنده گفت سؤال احمقانه ای میکنی من مالک هستم گفتم اشتباه میکنی ماهمه در این دنیای خاکی مستاجر هستیم و مرگ در حقیقت بکثرت اجرائیه و حکم تخلیه است و این شتری است که در خانه همه مان میخوابد و تقریباً یک نوع اخطار و انقضای اجاره نامه است.

قدری توی فکرت رفت و گفت من دیگر این سرش را نخوانده بودم بعد احم هایش را توی هم کرد و گفت: تو همیشه با این حرف های خودت برای من دلواپسی ایجاد میکنی چون حسود من هستی. به ساعتش نگاه کرد و قهوه خودش را سرکشید و سرمایه از جا بلند شد گفتم کجا....؟

گفت: زودتر باید خودم را به بانک برسانم و بعضی سفته ها و دوسه میلیون دلار اوراق بها دار را تمدید و جایجا کنم و گرنه نزول شنبه و یکشنبه آن از جیبم در خواهد رفت. پول را نمیشود بیکار گذاشت گفتم آیا در خارجه هم حساب بانکی و پس انداز داری؟ گفت ۵۰/۴۰ میلیونی در لندن و پاریس...

گفتم منظورم از «خارجه» خارج از این دنیای خاکی است

گفت منظورت را نفهمیدم

دهان باز کردم که توضیح بدهم ولی دلم نیامد و سکوت کردم و او رفت و من دلم بحال او سوخت بعد صدای ضعیف استغاثه بیست دلاری را که در جیب خود داشته شنیدم و دلم برای خودم سوخت.

.....

• نرخ بیمه های درمانی شما

بیشتر از حد انتظار افزایش یافته؟

• بودجه شما برای پوشش

درمانی معمولی کافی نیست؟

• کمپانی بیمه شما رضایت

خاطر شما را فراهم نمی کند؟

نگران نباشید

## دفتر خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در زمینه بیمه های درمانی عمر و حوادث

واخذ انواع وام ها آماده راهنمایی و ارائه راه حل مناسب

برای مشکل شما است.

(818) 906-3666

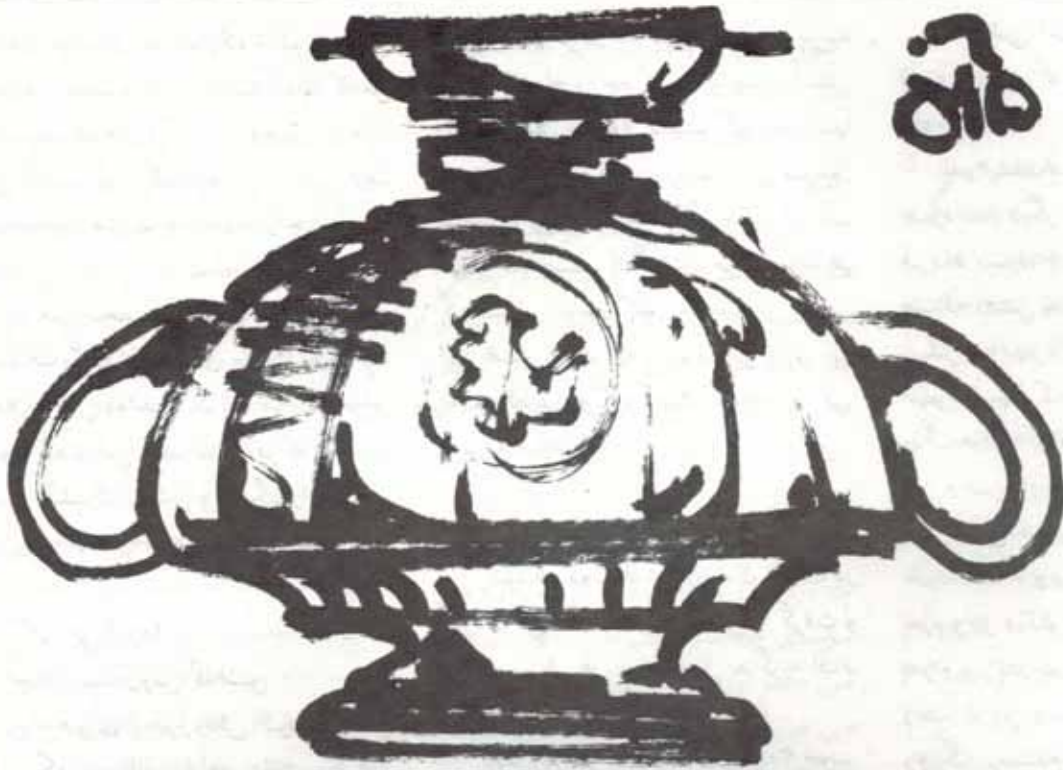
(213) 470-6938

با دفتر خدمات بیمه و مالی اسحقیان

تماس حاصل فرمائید.

(۸۱۸) ۹۰۶-۳۶۶۶

(۲۱۳) ۴۷۰-۶۹۳۸



## چرا من یکی از ۱۲ بنده خوشبخت خدایم؟

۱

داشتند چشم همدیگر را از حدقه در می آوردند. می خواستند گوشت هم را بچوند. میانجی گرهام بهمیدیگر پریدند. هر که از دیگری دق دلی داشت بدایره ریخت. تنها من بودم که کیف می کردم. من بودم که در دلم جشن گرفته بودم و سلولهای پیکرم رقص و پایکوبی می کردند. نه برای جنگ و دعوائی که در خانه ام رخ داده بود. نه بخاطر مرگ بی بازگشت گلدان بالای قفسه شیشه ای که عمری مثل کنه بمن چسبیده بود. در بچگی هم این گلدان روی طاقچه اطاق مهمانخانه بود. می گفتند آنتیک است. کار اصفهان است. قلمکاری اش مانند ندارد. عمرش بدوران صفویه میرسد. فقط از این گلدان دوتا ساخته شده یکی در دربار شاه اسماعیل بوده و یکی هم این. باهم قرینه بوده اند. اینها را می گفتند اما درست و غلطش با خدا بود.

بیست و چهار ساعت است که زخم

می کردند که ناگهان این حادثه روی داد.

ملوک خانم دو بامبی زد توی سرش و گفت «وای پسر!» وزن من صورتش را چنگ کشید و گفت: «وای گلدانم!» و یکمرتبه همه به نقطه حادثه هجوم بردند.

تلفن ۹۱۱

آمبولانس

۹۱۱ مگر چینی بند زن است. چسب

مجیک ندارین؟

نه خدارا شکر چیزیش نشده. ببین پاش خراش بر نداشته.

یه لیوان آب یخ بیارین.

چی چی را چیزیش نشده. خورد خورد شده. اینکه گلدون نمیشه واسه من. الهی خدا سر متوزیر خاک کنه. الهی که...

دستشو بگیرین. نذارین اینطور بزنه تو سینه ش. بابا کشت خودشو این.

کار چشمه. اسفند ندارین تو خونه.

توفان در گرفت. ملوک خانم وزن من

گلدان که شکست دلم خنک شد. دیشب این اتفاق افتاد. من هیچوقت راز وجود این گلدان را در خانه ام نفهمیدم. هر چه بود وجودش شوم بود. حتی بعد از مرگش هم شربیا کرد. دیشب اگر زن من و جاری اش ملوک خانم را بدست هم داده بودند چنان همدیگر رالت و پارمی کردند که تکه بزرگشان گوششان بود. ظاهراً تقصیر بچه تقص ملوک خانم شد. اگر او اینقدر ورجه و ورجه نمی کرد و بالا و پائین نمی پرید و درست در کنار جا دکوری ظریف شیشه ای بزمین نمی خورد آن گلدان از آن بالا بزمین نمی افتاد و خرد و خاکشیر نمیشد. همه چیز در یک لحظه خیلی کوتاه اتفاق افتاد. مهمانها داشتند در باره حراج می کمپانی و موشک اندازی در ایران و پسر گویگوش و های جک هواپیما و سفر شولتز به خاور میانه صحبت

عزادار است و بچه ملوک خانم را نفرین میکند. بیست و چهار ساعت است که من احساس شادی و آرامش عجیبی در قلبم می‌کنم. این گلدان از پدر بامن ارث رسیده بود. میراث پدر برادرم را چنان بامن دشمن کرد که ده سال تمام بمن پشت کرد. من محبت برادر را می‌خواستم. تملک گلدان زیبای مینائی رنگ چه دردی از من دوا می‌کرد. اما تنها برادر نبود که بامن چپ افتاد. هر که بخانه ام آمد و گلدان شکیل و قشنگ را دید ابرو بالا انداخت و آتش حسد در چشمش برق زد.

کلی می‌ارزد!

چند قیمت روش گذاشتن

چه جویری از مرز زردش کردین؟ من یک سکه ناصرالدین شاهی داشتم بيشرفها قبل از اینکه به استانبول برسم ازم زدند.

چه مصیبتی بود خارج کردن این گلدان از ایران. چه بلاهائی سرم آمد. چه پولهای خرج شد. چه رشوه هائی که به ماموران دادم و چه ترس و لرز و دلپره ای که شبها و روزها مثل بختک بمن چسبیده بود. دزد ها. دزد های شبانه و روزانه، گوش خوابانده بودند و در کمین نشسته بودند که حمله کنند. وای که چه حرفها پشت سر من و خانواده ام نزدند. همسایه ها، رفیقهای جان جانی، قوم و خویشها و تازه آشناها.

گلدان که مرد همه این مصیبت ها را باخودش برد حالا دیگر کسی با حقد و حسد بمن نگاه نمی‌کند. حالا دیگر کسی برای من کمین نگرفته است. حالا دیگر برادرم بامن دشمن نیست. چه عالی! مایه ننگ و نکبت و کینه زحمتش را کم کرد و رفت. راستی که چه؟ اگر من در این چهل سال گذشته صاحب این گلدان نبودم چه میشد؟ زندگی ام کجا به این سبب عیب بر میداشت. من از مرگ گلدان خوشحالم. چطور این احساس را بزمن

بگویم. مگر در ماه غسل که از من پرسید حلقه ازدواج را چه کردی توانستم راستش را بگویم. بدروغ گفتم گم شده. تنها خودم بودم که فریاد درونم را می‌شنیدم: همسرم! زیبا رویم! من آن حلقه را به آب دریا انداختم. انگشتان من نمیتواند فلز گرانبها را لمس کند. چندشم می‌گیرد. این عشق تست که برایم ارزش دارد. این دست لطیف و گرم تست که روح زندگی را در من میدمد.

۲

کودک دوساله بهروز خان داشت در گودال می افتاد که پدر دستش را گرفت و باخشم سرش فریاد زد. طفل به گریه افتاد و مادر شروع کرد به غرولند کردن

بچم زهره ترک شد. چه خیره؟ خوب با شریکت دعوات شده چرا قهرش را سر این بچه معصوم در میاری

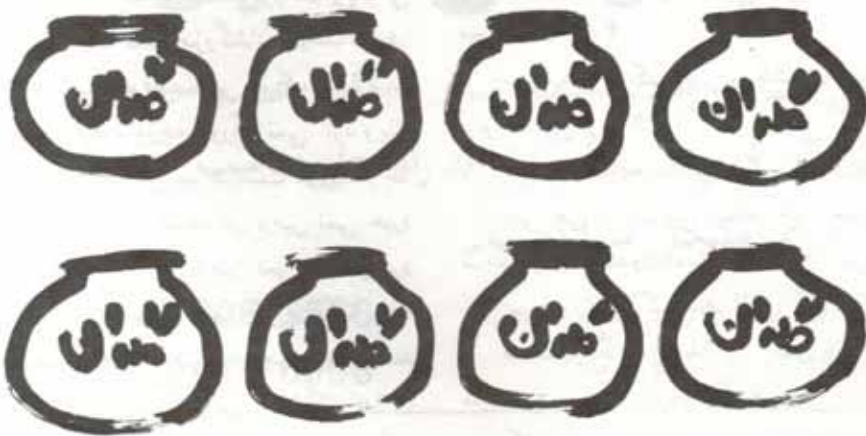
و بعد بچه را سفت بغل زد: نه دورت بگردم الهی... آرام باش.. نفهمید.

بهروز خان از کوره در رفت: چی چی را نفهمید. خودت نفهمیدی. دیگه شورش را در آورده. می‌خواستی بذاری بره تو اون گودالی. نگاه کن! چشات و واژ کن نگا کن. تو درش می‌آوردی؟ زنده اش رو تودر می‌آوردی.

لال شی الهی. چقدر بد زبانی تو. زنده نباشم که ببینم یه مواز سر این عزیز دلم کم شده.

پدر ایستاد و باخشم به زن و فرزندش خیره شد. دیگر چیزی نگفت. اما نگاهش فریاد میزد: زن! مهربانی همیشه قربان صدقه رفتن نیست. چه خشم ها که از بهترین مهربانیها هم مهربان ترند و چه مهربانیها که در لفاف خدعه و نیرنگ رنگ عوض کرده اند.

و من در چهره خشم آلود او این مهربانی عمیق را خواندم و بیاد کودکی خود افتادم و بیاد گفته ها و یاد بود های پدرم و در عالم خیال همچنان از پدر و پدر پدر و پدر پدر گذشتم و گذشتم تا به زیبا ترین و مهربانترین خشم های روزگار رسیدم. خشمی که دیوانه اش هستم. خشمی که دوستش میدارم. خشمی که صدها بار، هزار ها بار در زندگی بجان و دل شنیده ام. خشم موسی! خشم مرد خدا! خشم رهبر قوم! بهنگامی که نخستین بار دلشاد و سر فراز از کوه پیاپین آمد و قوم را آلوده به گناه دید و دو لوحه دستش بر زمین افتاد. فریاد پر خشم و مقدس اورا در آن لحظه هیچ شنیده اید؟ من بارها و بارها شنیده ام: شرمتان باد که مرا نزد خدای شرمسار کردید. کجروی چرا؟





خطا از برای چه؟ از نافرمانی چه سود؟  
در بیش از نیم قرن زندگی، هر بار که  
دچار کژ فکری شده ام، هر بار وسوسه  
شیطانی در گوشت زمزمه کرده و هر بار که  
در برابر قوانین الهی خواسته ام عصیانگری  
کنم خشم موسی را با همان دنبای پر از  
مهربانی و انسانیت بگوش دل شنیده ام:  
کجروی چرا؟ خطا از برای چه؟ از  
نافرمانی چه سود؟

آهنگ خشم او برای من از پر شور  
ترین و مهیج ترین آهنگهایی که به عمرم  
شنیده ام هیجان انگیز تر است. گاه دلم  
بحال نزدیکترین دوستم سوخته است که  
چرا و نباید لاقفل یکبار فریاد خشم آلود  
موسی را بشنود. اگر می شنید این همه  
نکیت و ادبار سراغش نمی آمد و جام  
زرینی را که دودستی چسبیده لبریز از زهر  
نمی دید.

آن روز وقتی پدر عکس های قاب کرده  
«موشه» و «اهرون» را بخانه آورد دمدم  
دستش را از آرنج تا انگشت بر شیشه قابها  
می کشید و عکسها را می بوسید. من به پدر  
گفتم:

این عکس قاب شده موسی را لابد می  
خواهید به دیوار بزنید؟  
پس می خواهی بذارم توی صندوق.  
اصلاً چرا این سؤال را می کنی؟ چرا می

گوئی موسی؟ نکند باز با این بچه های بی  
دین و مذهب آمد و رفت داری. نکند  
از دین بددلت کرده اند. چرا کفتر می  
گوئی.

من چیزی نگفتم. ترسیدم. یا شاید  
ملاحظه کردم. من همیشه در زندگی  
همینطور بوده ام. از ترس اینکه مبادا کسانم  
برنجند فکرها را خورده ام. اما اگر پدر  
می گذاشت، اگر پدر خیال نمی کرد که  
دیوانه شده ام به او می گفتم:

پدر! اینکه موسی نیست. موسای  
خاموش و محبوس در یک چهار چوب به  
چه درد تو و خانواده ات می خورد؟ من  
موسای خشمگین مهربان را می خواهم.  
من خشم او را می خواهم نه خاموشی او را.  
من موسائی را می خواهم که تادید دارم به  
سیراهه میروم بر سرم فریاد بزند. فریادی پر  
از مهربانی و سرشار از محبت!

۳

همیشه گفته ام و باز خواهم گفت که  
اگر خداوند در میان میلیاردها مخلوقش  
دوازده تا آدم خلق کرده که هیچگاه در تمام  
عمرشان لب به شکوه و شکایت باز نکرده  
اند و خود را بدبخت و عقب مانده از  
دیگران ندانسته اند یکی از آن دوازده بنده  
منم. چرا قبر عه بخت بنام من افتاده

نمیدانم. اما اینکه چرا من اینهمه در مقایسه  
با بندگان دیگر خدا احساس خوشبختی می  
کنم کما بیش برایم روشن است. بارها  
سعی کرده ام غلش را بنویسم. اما دیده  
ام که چه فایده. توی کتابخانه ها  
خروارها از همین حرفهاست. هزارها  
هزارها آدم هم کتابها را خوانده اند و برای  
دیگران بازگو کرده اند. اما خواننده ها و  
شنونده ها و حتی خود نویسنده ها در  
تثوری استاد بوده اند. همینکه پای عمل  
بمیان آمده پس زده اند.

چرا اینهمه من احساس خوشبختی می  
کنم؟ کاش میشد لیست کرد و دست همه  
داد. اما گفتم. چه ثمر؟ لیست مرا هم  
در زباله دانی خواهند ریخت. اما بگذار  
بنویسم. لاقفل چند تایش را. شاید روزی  
بچه های خودم بخوانند بدانند چرا پدر هیچ  
روزه هیچ دم از زندگی ننالید ولو آنکه این  
ننالیدن را امری غیر طبیعی بدانند.

من از آرزوهای رنگارنگ، رو یا های  
ریز و درشت و خواسته های کوچک و  
بزرگ بدور هستم. میدانم اگر آرزوئی  
جامه عمل بپوشد آرزوی دیگر جانشین آن  
خواهد شد و هیچوقت به آرزوی خود  
نخواهم رسید زیرا که دردم مرگ نیز  
آرزوهای انجام نشده دیگری بجای خواهند  
ماند.



من از احساس مالکیت لذت نمی برم. داشتن فوق آنچه را که طبیعت برای رفاه زندگی لازم دانسته مرا آزار میدهد. پنهان کردن یک سکه طلا، انداختن یک شئی گرانبها و صاحب شدن دارائی مازاد بر نیاز مرا معذب میکند. در تاریکی شب من نور را می طلبم نه چهلچراغ چهل کروری را. من از طبیعت عظیمی که خدا آفریده لذت می برم نه از آن گلدان محقری که از آن من است.

من خدایرا سخت دوست میدارم. گاه او و دوستی او باهم چنان می آمیزند که حس میکنم با او دوستم و بی او هیچ. تظاهر را در دین گناه بزرگ میدانم و حرفهای خرافه را دشمن دین. وقتی می بینم از اهورمزدا گرفته تا صدو بیست و یک هزارمین پیامبر گفته اند دروغ نگویند و اینهمه خدا پرستان دنیا روز و شب دروغ میگویند دلم می خندد.

من زندگی را نعمت بزرگی میدانم که خدا بمن ارزانی داشته. آنرا بر خود و نزدیکانم حرام نمی کنم. می دانم که داروی بسیاری از درد ها عشق است و دوستی. آنکه در برابر من ایستاده و از حلقوم فریاد می کشد نوازش محبت آمیز می خواهد. دریغ نمی کنم از او. این کینه های سیاه است که دنیا را به جهنم بدل می کند.

من دم بودن زندگی را خیلی خوب حس میکنم. نه اینکه پیاله بدست بگیرم و برای رفیقم از حافظ و خیام شعر بخوانم. با دیده دل این فاصله کوتاه را می بینم و از خود می پرسم: دیوانگی نیست؟

من تساوی زورکی آدمها را محال میدانم. اختلاف آدمها امری است طبیعی. باقانون طبیعت هم نمیشود جنگید. یکی زشت است یکی زیبا یکی رشید یکی کوتاه. اگر قرار بود که همه آدمها یک جور باشند دستگاه طبیعت شبیه به کارخانه آجر پزی میشد. اما نیست. من

در این میان به آنها که بشکلی و صورتی و دلیلی به تعبیر دیگران بهتر از منند نمی نگرم بلکه چشم به آنها میدوزم که در جهتی، در سطحی پائین تر از من قرار گرفته اند و از اینرو همیشه سپاسگزارم. همیشه خدایرا سپاسگزارم.

من از کسانی که... نه. همینش بس است. چه کس به حرفهای تکراری من گوش خواهد کرد. خواهند خندید. مسخره ام خواهند کرد. بچه هایم؟ حرفم آیا آنها خواهند شنید؟ آیا اقل آنها روزی از من خواهند پرسید: پدر! تو چرا اینهمه احساس خوشبختی می کنی؟ تا دست بگردنشان بیاندازم و برایشان بگویم چرا. نوشتن من بیفایده است.

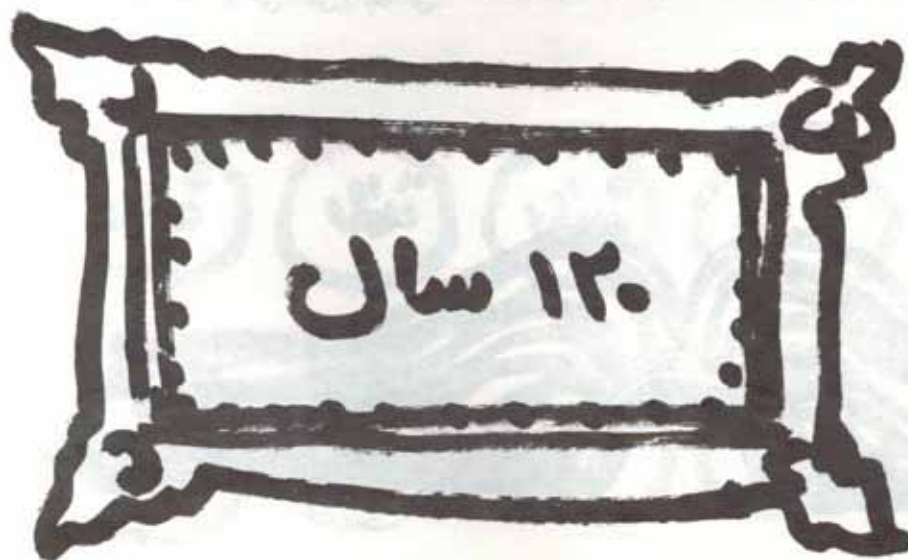
#### ۴

آنروز که مادرا از مراسم کفن و دفن یکی از بستگان باز گشته بود من با مرگ آشنا شدم. من آنروز فهمیدم که همه خواهند مرد و صد سال بعد از هر روزی که روی کره خاکی نفس می کشم آدمهایی دیگر زندگی می کنند و آدمهای آنروز همه زیر خاک خفته اند. مادربلاس سیاه

به تن داشت و سیمایش مات و بی رنگ و گریان و غمزده بود. من آنروز بیاد نخستین سال زندگی ام افتادم که ده سال از آن سپری شده بود و بعد بیاد دعای مادر بزرگ در روزی که نخ را برایش در سوزن کردم: بیم. الهی صد و بیس سال زنده باشی.

آنروز من در دل به مادر بزرگ فرزدم: همش صد و بیس سال. بعدش بمیرم؟ چرا نفرین میکنی مادر بزرگ؟ اما بعد دانستم که صد و بیست سال درازترین عمریست که خدا نصیب عزیزترین بنده اش کرد و هرکس چنین عمر درازی نمی تواند داشته باشد. اینجا بود که بدعای مادر بزرگ رضایت دادم!

آنروز که مادر بالباس سیاه به خانه بازگشت من نشستم و حساب کردم. از یکسالگی تا ده سالگی مثل برق و باد گذشته بود. یک روز خیر، یک هفته و یک ماه هم نه. خیلی خیلی طولانی حسابش می کردم بیش از یکسال بنظر نمی آمد. اگر قرار بود دعای مادر بزرگ اجابت میشد و من صد و بیست سال عمر می کردم دوازده تا از این فاصله ها میشد که یکی بدنبال دیگری مثل برق و باد می



گذشت و دوازده تا یکسال به حساب می آمد.

من که در آنسال تازه چهار عمل اصلی را در مدرسه یاد گرفته بودم زندگی ام را به جمع و تفریق بستم. اگر بطور متوسط هشت ساعت در شبانه روز می خوابیدم پس یک سوم آن در خواب که خود نوعی مرگ موقت کوتاه زمان است می گذشت. یعنی چهل سالش! این حساب ساده زندگی مرا یکبار از صد و بیست سال به هشتاد سال تقلیل داد. بعد حساب کردم که در ساعات بیداری چقدر از وقت من صرف دست و رو شستن و مسواک

زدن، لباس درآوردن و لباس پوشیدن، بند کفش بستن و بند کفش باز کردن، به محل تحصیل و کار رفتن و به خانه برگشتن، سوار ماشین شدن و از ماشین پیاده شدن، از پله ها بالا رفتن و پائین آمدن، حرفهای بی پایه گفتن و حرفهای بی مایه شنیدن و دهها و صد ها کارهای تکراری دیگر میشود که من مکرر در مکرر در آن ده ساله انجام داده ام و تا آخر عمر انجام خواهم داد. اگر هر یک از این کارهای تکراری بیست و چهار ساعته، چند دقیقه از زندگی را هم بگیرد خودش چیزی میشود برابر یک سوم دیگر عمر. در همین

جایز عمر خیالی صد و بیست ساله من یک سوم دیگر یا چهل سال دیگرش هم رفت و فقط یک سومش ماند. خشمگین و سرخورده تلاش کردم از دست این افکار بگریزم صدائی در گوشم نجوی کرد: آرام باش. آرام باش. اینهمه حرص و جوش مخور. اینهمه از فردا مترس. اینهمه شتاب مکن. آرام باش. آیا هر قدمی که بر میداری گامی نیست بسوی نیستی؟ خوش خیال مباش. صد و بیست سال عمر!! سفر کوتاه تر از آنستکه می انگاری.

## چاپخانه پرسایز پرینتینگ

PRECISE PRINTING  
8883 W. PICO BLVD.

طراحی ، دیزاین

بروشور و چاپ سرکاغذ ، انواع پاکت ، صورت حساب ،

کاتالوک ، کارت ویزیت ،

فورمهای اداری ، لیبل ، منوی غذا ،

فلایر ، بلیط ، مجله ، پوستر ، کتاب ،

مهرلاستیکی و تایپ ست انگلیسی و فارسی

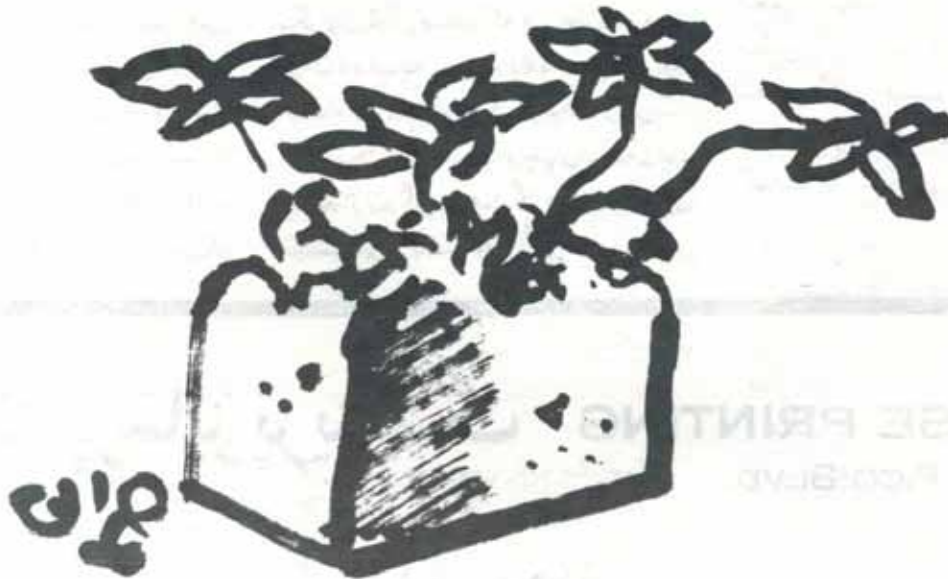
و کلیه امور چاپی شما را با نازلترین قیمت انجام میدهد

آدرس: ۸۸۸۳ وست پیکو بلوارد

(بین دوهینی و رابرتسون)

شماره تلفن: ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳) و ۸۸۸۴-۸۵۸ (۲۱۳)

## قدسی خانم هم بفکر طلاق افتاد



قدسی خانم بارها به شوهرش هشدار داده بود که: «من صبر و حوصله ام زیاده، خیلی هم زیاده، اما وای بوقتی که تموم بشه! دیگه نه مثل قرارداد قابل تمدیده و نه مثل نوک خود کار تجدید بشو! تمام میشه و میره پی کارش. پس توهم فکرها تو بکن. چون تمام شدن صبر و طاقت من یعنی تمام شدن همه چیز!!» اما شوهر قدسی خانم هرگز این موضوع را جدی نگرفته بود. و باور نداشت، یعنی بهیچ وجه فکر نمیکرد که این زن زیر دست و سازگار روزی سر بلند کند چه رسد باینکه یکدفعه قد علم کرده و سر به یاغیگری بردارد! طی سالیان دراز آنقدر توسری باین زن بدبخت زده بود، آنچنان بلاها و خواریهای دنیا راسر این زن نجیب آورده بود و از او تحمل و سازگاری دیده بود که گهگاه در خلوت از خود شرمش میشد و از بزرگواری زنش در خیرت بدون اینکه برایش درس عبرتی باشد!!

اوهم مثل هر مرد ایرانی بخصوص یهودی ایرانی در خواب خرگوشی بود و خیالش راحت که: قدسی خانم وفاداری و سازگاری، صبر و حوصله و تحمل و برد بازی را از مادران خود بارت برده و خلاصه چون مرغ خانگی «قد قد» ی کرده و بال و پرش را بهم میزند اما پرواز نمیداند!! و بهمین دلیل هم هرگز به فکر کوتاه و عقل ناقصش! نرسیده بود که بخود زحمت داده و کمی هم مراقب رفتار و کردار و گفتارش باشد. همینطور سوار بر اسب مراد میتاخت و جلو میرفت و بقولی شمر هم جلو دارش نبود. تا اینکه اسب مراد پایش لغزید و آقارا از خواب خرگوشی پرانند. ماکیان بصورت شاهین درآمده بود و رام کردنش کاری بس دشوار بود.

سالها زندگی در جوار مادر شوهری مادر سالار از قدسی زنی پخته، دانا و فهیمه، مادری مجرب و دنیا دیده و سردو

گرم چشیده و همسری وفادار و سازگار ساخته بود. بطوری که هر وقت زن و شوهر جوان و نوخامنهائی دعویشان میشد او پادرمیانی میکرد و همیشه هم قضیه را بخوبی و خوشی ختم میکرد. دوتا آهسته و با احتیاط!!) تو سر مرد میزد و ده تا هم (دو بامبی و محکم) تو سر زن بیچاره و آنها را میفرستاد سر خانه و زندگی خود. همان کاری که دیگران با او کرده بودند!! در امر ازدواج یک پا دیوان عالی بود. حتی با اینکه عروس آمریکائیش را با چشم دوستی نمیدید چون باب میلش نبود معهذاً هرگز پسرش را به جدائی تشویق نکرده بود. چون با طلاق مخالف بود و مثل همه هم کیشان از برلب آوردن این کلمه اکراه داشت. او شیوه سنتی زنان قدیم را برگزیده و عقیده داشت که ازدواج یک درد بی درمان است بهمین دلیل هم وقتی که گریبانگیری شد به مداوا دل نبند و امید

یهودی نداشته باش. مخصوصاً سعی نکن که با داروی طلاق درمانش کنی. این دردی است که باید بان خوی گرفت و کنار آمد. باید آنقدر کج دار و مریز رفتار کرد تا زمان مرگ فرارسد! اما حالا، درینگه دنیا، بی اعتنا باین فلسفه آباء و اجدادی هردو پایش را در یک کفش کرده بود و طلاق میخواست و گوشش هم به حرف هیچکس بدهکار نبود. تا کسی دهان باز میکرد که در این مورد حرفی بزند میگفت: «حق باشماست. اما من یک عمر خیری از حق ندیدم اینهم بروی بقیه!» و به مردم به زبان بی زبانی می فهماند که دست از سرش بردارند و مشاور زناشویی نشوند چون او تصمیم خود را گرفته است و بادللی افسرده و شانه هائی خمیده از غم دنیا بخود می پیچد و بیاد میآورد سالهای اول ازدواج را و آنچه را که زبردست مادرشوهر و زنهای قدیم آموخته بود: درست است که مرد جنس قوی است. اما باید بدانی که زن باید «قویتر» باشد تا بتواند او را تحمل کند. چون با اصولی بر روی شانه های زن است. این زن است که باید چون تکیه گاهی محکم و باثبات و چون سدی پابرجا پشت مرد بایستد تا هر لحظه که خطر سقوط این موجود سست و آسیب پذیر را تهدید کرد باو روی آورده و براو تکیه کند.

قدسی بیچاره بارها و بارها از خود پرسیده بود که: «پس زن به کی پناه ببرد؟ این موجود ظریف و شکننده. این انسان بی دست و پا که عاجزش بحساب میآورند تا بتاچار احساس عجز کند او برکی و به چی تکیه کند؟» و زندگی زناشویی با فراز و نشیب های بی شمارش باو آموخته بود که: زن باید به خودش متکی باشد. به توشه ای از تجارب مفید و آموزنده و سنت های گرانبها و ریشه دار به قوانین خشن و گاه طاقت فرسای اجتماعی و مذهبی که از وراء قرون نسل به نسل باو رسیده و گل

وجودش را بصورت سیمانی سخت و نفوذ ناپذیر درآورده است. باو گفته بودند و برایش ثابت شده بود که: این زن است که مرد را به جاه و مقام میرساند و برایش از سعدی شیرین زبان مثال آورده بودند که

زن خوب و فرمانبر پارسا

کند مرد درویش را پادشا!

و او از شوهرش پادشاه ساخته بود. بدون اینکه در بارگاهش ادعای ملکه بودن که سهل است حتی اجازه اظهار وجود داشته باشد. او تنها بنده درگاه بود و بس و حالا پس از گذشت سالها تازه این امر دلش را بدرد میآورد. قدر ناشناسی و نمک نشناسی شوهرش هم سوزش جراحت را تشدید میکرد.

حقیقت اینکه زندگی در خارج و روبرو شدن با آن معیارهای کاملاً متفاوت این زن و شوهر را بیاد آنچه که میتوانستند «باشند» ولی «نیستند» و یا آنچه را که «میتوانستند داشته باشند» ولی «ندارند» انداخته و هردو را بقول معروف کاملاً هوائی کرده بود. آنچنان زیرورو شده بودند که چشم هایشان حقیقت پشت پرده و پانتهای کاملاً «متفاوت» راه را نمیدید. آنها شبیه ترنی بودند که از روی ریل بیرون افتاده باشد. کنترل مسیر اصلی و حقیقی از دستشان خارج شده بود. و راه دیگری هم آنان را به مقصد نمی رساند.

قدسی خانم، بنا بر رسم و سنت یهودی، مثل اغلب زنان قوم بامقداری جهیزه حالا کم و یازاید بخانه بخت رفته بود، و چون نان درآوردن و عرق جبین ریختن بعهده مرد بود. از اینرو او وظیفه داشت که از این مختصر توشه درآمدی درست کرده و امور مالی خانه را بچرخاند و در این میان رل زن گرداندن امور خانه، نشستن کنج آشپزخانه و یابالای گهواره فرزندان بود. آن یک بیرون را مراقب بود و این یک درون را می پانید. آن یک رو به بود و این یکی آستر. و مرد پشت گرمی به زن داشت وزن دلش به

او خوش بود. و حالا این دو میدیدند که: ای بابا، چقدر از مرحله دور بوده اند. شوهر قدسی خانم میدید که یک عمر یک تنه جان کنده و خرج عائله چند نفری را بتنهائی عهده را شده است کاری که مرد آمریکائی بندرت زیر بارش میرود. و آقاتازه یادش آمده بود که بیش از حد جان فشانی کرده و زیادی سواری داده است!!

قدسی خانم میدید که زن آمریکائی قسمت اعظم وقتی را که میبایست صرف شوهر و بچه کند. صرف خود و یا کارخارج از منزل کرده و از این راه درآمدی شخصی داشته است و علاوه براینکه شخصیتی برای خود کسب کرده با استقلال مالی دست یافته برای یک لقمه نان آنقدر سرکوفت شوهر را نچشیده است. و آنوقت بود که قدسی خانم به تلخی فهمید یک عمر خار خورده و شیر داده است!!

شوهر قدسی خانم در کمال حیرت میدید که اگر بین مارسم است که مرد باید دکتر و مهندس باشد و دختر ها کلی ادعا دارند وزن همه کس نمیشوند برعکس زن آمریکائی از این باد و افاده ها ندارد! تازه چون مردانی که با داشتن مشاغل بسیار معمولی و حتی سطح پائین زنشان دکتر و یا وکیل است و با دلخوری با خود فکر کرد که خود را رازان فروخته و تا خرخره به چاه افتاده است!!

قدسی خانم میدید که چشم و گوش بسته جوانی کرده، پاک و منزله بخانه شوهر رفته و یک عمر بالا جبار همان آتش بوده و همان کاسه!! اما برای زن آمریکائی ازدواج معنی و مفهومی دیگر دارد. دختر آمریکائی بقول معروف تمام آرزوهارا از دل بدر کرده و تنها وقتی که از بی مونس خسته شد و دست از هوسبازی برداشت برای سرو سامان گرفتن با مردی پیوند زناشویی می بندد و بنظر قدسی اینطور میآید که او خودش را کاملاً مفت فروخته و حسابی بدام افتاده است!!

شوهر قدسی خانم میدید که مرد آمریکائی آنقدر خود رامسئول زن و بچه نمیداند و هر وقت که فیلش یاد هندوستان کرد درهرجای کار که باشد نیمه راه بر میگردد وزن و بچه را بحال خود میگذارد. و خلاصه آزاد است و بدنیا دلش میرود و مثل او زندانی ابدی سنت ها نیست و دید که حقاً بد جوری گرفتار شده است!!

بهمان نسبت هم قدسی خانم میدید که زن آمریکائی زندگی خود را درشوهر و بچه خلاصه نمیکند و خود او نیز از این زندگی سهمی بسزا دارد. و آنوقت با خود میگفت: «بد جوری گیر کرده و حسابی درنله افتاده ام!»

شوهر قدسی خانم از کلاه گشادی که سرش رفته بود گله داشت و خود او از اینکه عمرش به هدر رفته بود ناله میکرد. هر دو مال بخر بودند و هر دو مفت از دست رفته بودند و حالا..... بدنیا خریدار منصف و قدر شناس میگشتند. بیچاره هاهرگز هم باین فکر نبودند که دیگر آن کالای گرانبها نبوده بلکه خیلی دست دوم که چه عرض کنم دست چندم هستند و بدرد سمساری هم نمی خورند. خلاصه نمی خواستند بفهمند که مال بد بیخ ریش صاحب آن!! هر کدام از آنها بدون در نظر گرفتن معیارها و سنت ها خود را با همتای خارجیش مقایسه میکرد و تنها آنچه را که به نفعش بود در طرف میدید و بعد گریبان چاک میزد که: زندگی را پاک ساخته است.

طفلی قدسی خانم، وضعش غم انگیز بود. این جابجائی و از آن سر کره زمین باین سر آمدن برایش تغییرات زیادی به همراه آورده بود. مثل اینکه از خواب بیدار شود. بدبختی اینکه هر چه میکرد موفق نمیشد خود را مجدداً به خواب بزند! دیگر برایش امکان نداشت که تظاهر به نفهمیدن کند. دلش بحال خودش می سوخت به جوانی بر باد رفته اش یا به

جوانی هرگز نداشته اش. شاید همه زنهایی که بسن یانگی میروند دچار چنین مشکلاتی باشند. اما این کوچ ناگهانی گرفتاریها و مسائل دوران یانگی قدسی خانم را مهیب تر جلوه میداد. بچه ها هر کدام سرخانه و زندگی خود بودند و شوهرش هم.... بهتر است که حرف او را نزنیم او هیچوقت زنش را بباری نگرفته بود در ضمن تازگی بخاطر این کوچ ناگهانی و وضع نابسامان بد خلق تر شده و بیشتر از سابق با قدسی مجادله میکرد. و قدسی خانم مانده بود و درد غربت، با وهم تنهایی، با وحشت از پیری و آینده بی ثبات. عقده حقارت ناشی از متفاوت بودن با زنان این دیار نیز باین گرفتاریها افزوده شده و قدسی خانم را چون منگنه در فشار گذاشته و به هوای دلجوئی! ناخواسته او را بیشتر میسوزاند مثلاً باو میگفت: برو سرکار. اینجا که دیگه کار حفظ نیست عار هم که نیست. برو کار کن تا درد دل منو بفهمی و آنوقت از این مسائل کوچک واسه خودت کوه مشکلات درست نکنی. و قدسی خانم بیچاره با آن سن و سال. او که عمری عادت کرده بود که فقط به امور چهار دیواری خانه رسیدگی کند از او چه کاری بر میآمد؟ اما مگر این حرفها بگوش آقا فرو میرفت. روانشناسی ایشان گل کرده بود که: «باید قدسی سرگرم کار شود تا ناراحتی ها را فراموش کند و چه کاری بهتر از کار خارج از منزل که پولی هم در آن باشد.» و بزنش میگفت «مگه تو چه چیزت از زنهای دیگه بیشتره»

و قدسی بیچاره دلش از اینهمه بی انصافی، از اینهمه زورگوئی و از اینهمه بی عدالتی آتش میگرفت. او اهل به شوهرش جواب میداد که «چه چیزم از زنای دیگه بیشتره؟ صبر و تحمل، طاقت و برد باری و تاب و توانم» اما دیدن نه آقا زرو نمیرود که سخت اعتقاد دارد که او چیزی بیشتر از زنهای دیگر ندارد و باید

در خرج خانه شریک شوهر باشد. اینجا بود که دیگر قدسی خانم مثل کوه آتشفشان آنچه را که سالها در دل تلنبار کرده بود بیرون ریخت. و به شوهرش گفت «راست میگی مگه من چه چیزم از این زنها بیشتره که نیاید مهر طلاق رو پیشونیم بخوره. آخه کی گفته که من باید تافته جدا یافته باشم. کی گفته که من باید دانم نیش بخورم و صدام هم در نیاد. آخه مگه من از فولادم من دیگه خسته شده ام. منم مثل زنهای دیگه طلاق میخوام!!»

شوهر قدسی خانم، روزهای اول این حرف را هم مثل بقیه حرفهای زنش جدی نگرفت. مدتی گذشت، باورش نشد. و آخر سر هم.... باکش نبود!! میگفت: «میخواهم ببینم طلاق بگیری چه غلغله میکنی ها؟! چه کاری از دست بر میاد؟ زیون داری؟ هنر داری؟ درآمد داری؟ با چی میخوای زندگی تو بچرخونی؟ تو تا من بالای سرت نباشم نفس هم نمیتونی بکشی» اما قدسی خانم عادت نداشت بیگدار بآب بزند. او قبلاً فکرهايش را کرده بود و باخونسردی گفت: «خیال کردی اینجا شهر هرنه. اگر تو تهران من تنها شریک خیالی تو بودم اینجا شریک حقیقی و واقعی تو هستم. خیال کردی همه پولهایی را که از صرفه جوئی و قناعت و پس انداز من جمع کردی میتونی بالا بکشی! کور خوندی. مملکت قانون داره. حساب و کتاب داره. این چیزها رو تو موقع طلاق دادن می فهمی» و شوهر قدسی خانم همه اینها را به حساب بلوف میگذاشت و هنوز سوار بر اسب مراد میتاخت و پیش میرفت! نه بهتر است بگویم که این بار سوار خر شیطان شده بود و پائین نمی آمد!! چون باین ترتیب بود که شوخی شوخی، یا جدی جدی از سرلجیازی و یا بخاطر اثبات حق خود قدسی خانم بفکر طلاق افتاد!

## بخش بحث و انتقاد



### درباب خرج از کیسه مهمان و آسانی حاتم طائی شدن و چگونگی این قضایا

مدال و نشان را به کسی باید بدهند که از کیسه پرفتوت خود ار باب خیر را مستفیض میکند والی پول مردم را حتی به هر مصرف خیری برسانند نمیتواند برای «واسطه پرداخت» افتخار آفرین باشد. بهر حال ما دریافت اینگونه مدال ها و نشان ها را به گیرندگان آن تبریک گفته برای آنان توفیق بیشتری در بذل و بخشش وجوهات مردم آرزو می کنیم.

داد. میفرماید:  
خرج که از کیسه مهمان بود حاتم طائی شدن آسان بود این شعر مصداق حال آنهایی است که پول مردم را یکجا به میل خود به هر نحو که بخواهند حاتم بخشی میکنند تا گیرندگان وجوهات جناب ایشان را به افتخار دریافت مدال و لوحه و نشان مفتخر سازند. آنچه ما تاکنون شنیده بودیم این بود که

چندی پیش در مجلس ختمی شنیدیم که یکی از سخنرانان اظهار عقیده فرموده بودند که ما نشریه ای نداریم که در آن به بحث دوستانه پردازیم، لذا برای ارضاء خاطر این سخنران محترم در این شماره ستونی را به بحث دوستانه اختصاص داده ایم که اگر مورد پسند خوانندگان گرامی شوفار قرار گرفت در آینده آنرا ادامه خواهیم

۲

### درباب زیوریهودیت و چگونگی آن از دید گاه قشریون

نیوندند و نفر آخر شدند!  
در خبرهای تلویزیونی شنیدیم که در سال جاری مدرسه ای افتتاح خواهد شد که نوجوانان ما را به «زیوریهودیت» خواهد آراست  
طبق تحقیقی که بعمل آورده ایم زیوریهادی هائی که قرار است قامت نوجوانان ما با آن آراسته شود آموزشهایی است از قبیل آنچه در مسابقه بالا مطرح شد: تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

داشتیم بعداً چگونه میتوان از این ظرف برای ریختن مواد لبنی استفاده کرد؟  
جواب: ابتدا باید ظرف را در دریا شستشود، بعد از آن باید آنرا با آب رودخانه بشویم و در آخر آنرا در میقوه غسل دهیم!  
بقیه سئوالات نیز از همین قبیل بود.  
نتیجه این مسابقه برای جامعه یهودی ایرانی افتخار آفرین بود چون خوشبختانه بچه های مدرسه ما این لاطائلات را بلد

اخیراً مسابقه ای بین نوجوانان مدارس یهودی در باره اطلاعات عمومی آنها برگزار گردید که دانش آموزان یهودی ایرانی نیز در آن شرکت داشتند، نوع سئوالات بقرار زیر بود.  
سؤال: اگر در یک مهمانی یا ضیافت ماهی کاشر و گوشت کاشر داشتیم آیا میتوانیم آنها را در یک ظرف سرو کنیم؟  
جواب: خیر، نمیشود.  
سؤال: اگر در ظرفی مواد گوشتی

از: مهدی اخوان ثالث

# گل‌بیا، بشناس

گوشه ای از شعر «بلند آدمک»

(تأثر شاعر از وقتی است که تلویزیون

جای نقال قهوه خانه را میگیرد)

راستین چندو چونها بشنو از نقال امروزمین

قصه را بگذار

قهرمان قصه ها با قصه مرده ست

دیگر اکنون دوری و دیری ست

کانش افسانه افسرده ست

بچه ها جان، بچه های خوب!

پهلوان زنده را عشق ست.

بشنوید از ما گذشته مُرد،

حال را، آینده را عشق ست.

ای شمایان دوستدار مردگانیا،

دیگر اکنون زندگی ما، زنده مایانیم.

ما که می بینید و می دانید

ما که می گویند و می خوانید.

وای شمایان دوستدار پهلوانیا،

سام نیرم، زال زرمائیم،

رستم دستان و سهراب دلاور نیز.

ما فرامرزیم، ما بُرزو.

شهریار نام گستر نیز....

بخشی از شعر بلند سهراب سپهری

صدای پای آب

اهل کاشانم.

روزگارم بد نیست.

تکه نانی دارم، خرده هوشی، سر سوزن ذوقی.

مادری دارم، بهتر از برگ درخت.

دوستانی، بهتر از آب روان.

و خدائی که در این نزدیکی است.

لای این شب بویها، پای آن کاج بلند.

روی آگاهی آب، روی قانون گیاه.

من مسلمانم.

قبله ام یک گل سرخ

جا نمازم چشمه، مُهرم نور.

دشت سجاده من

من وضو با تپش پنجره میگیرم.

در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف.

از: فریدالدین عطار نیشابوری

گوئیا یک درد را بر خود دو چندان می کنم

دردم افزون می شود چندان که درمان می کنم

چون توانم کرد؟ چون این کار از جان می کنم

کز میان جان هوای روی جانان می کنم

وانگهی من عزم خلوتگاه سلطان می کنم

من چرا این راز را از خلق پنهان می کنم؟

بدر دل عطار دل‌تنگی فراوان می کنم.

این دل پردرد را چندان که درمان می کنم

بوالعجب دردیست درد عشق جانان کاندرو

چند گوئی: توبه کن از عشق، از این ره بازگرد؟

در میان جان نگیرد عشق او هرگز قرار

این عجایب بین که نگذارند در گلخن مرا

چون دل و جانم بکلی راز عشق تو گرفت

تا گهرهای حقیقت فاش کرد اندر جهان



ارتدکس: گتونشین سنت گرای

## نگاهی گذرابه

### جشن های مذهبی یهود در غرب

پایان زندگی مسیح آغاز عناد و کینه تیزی نوینی برای یهودیان می گردد. قرون متوالی یهودیان اروپا با آزار و شکنجه روبرو میشوند. در سال ۷۱۱ میلادی مسلمانان، اسپانیا را فتح میکنند و تحت حکومت خلفای اسلامی ظلم و فشار بر یهودیان رو بکاهش میرود. در پرتو آزادی قابل لمس قوم یهود در این خطه چنان پیش میرود که از یک قرن بعد از آن تا قرن سیزدهم را عصر طلایی تاریخ یهود می خوانند. یهودیان قلمرو و خلفا در طب، ریاضیات، نجوم، ادبیات، علوم و فلسفه به پیشرفتهای چشم گیری نائل می گردند و حتی در امور سیاسی و مالی کشور نیز سرشناس و کارآمد می شوند.

اسپانیا را به عبری «سفاراد» و آلمان را «اشکنازی» می نامند. ریشه این واژه ها روشن نیست. اما برای پایه یهودیان اسپانیا و پرتغال را «سفارادی» می خوانند. سفارادیها در اواخر قرن پانزدهم از سرزمین خویش تبعید میشوند و بتدریج در تمامی منطقه مدیترانه، افریقای شمالی، جنوب فرانسه، ایتالیا، ترکیه، فلسطین و بالکان و دیگر مناطق پراکنده.

یهودیان آلمان و ممالک همجوار «اشکنازی» نام میگیرند و بدنیاال جنگهای صلیبی به اروپای شرقی کوچ می کنند. اشکنازیها، در همان قرونی که سفارادیها دوران زرین را بنا می نهند زندگی پست و حقیری را می گذرانند. در دست جنگجویان متعصب مذهبی اسیر میشوند و اجازه هرگونه فعالیتی از آنان سلب میشود.

سفارادیها در سنن و مقررات مذهبی تابع مرکز روحانیت یهود در بابل میشوند و اشکنازیها از رهبری روحانیت فلسطین پیروی می کنند. از اینرو، هریک از این دو گروه، چه از نظر رسوم جاری و چه از جهت



زمینه جنبشها

سالهای غربت زدگی غرب، آنچه را در شرق از حسدیم و رفریمسم و کانزواتیم تنها به نامی و نشانی شنیده شده بود بصورت مسئله ای جدی و نازه روی در روی ما قرارداد و دهها سؤال نازه را بوژه برای نسل جوانتر، پیش آورد.

این نوشته فشرده ایست از پاره یادداشتی که در این سالها از این کتاب و آن کتاب صرفاً برای آگاهی شخصی خویش گرد آورده ام و همین خود بس که نوشتن در این زمینه در توان و صلاحیت من نیست. پس چرامی نویسم و منتشر میکنم؟ به دو سبب. یکی آنکه شاید عده ای چون من بخواهند اندک آگاهی در این موضوع بیابند و مجال و حوصله رجوع به کتب گوناگون را نداشته باشند و دیگر آنکه باشد که نوشته شکسته بسته من آنها را که در این مبحث صلاحیت گفتن و نوشتن دارند به میدان آورد و در برابر صدها کتاب خارجی که در این موضوع نوشته شده دست کم جزوه ای کوچک بزبان فارسی برای ایرانیان یهودی مقیم غرب فراهم آورند.

«نگاهی گذرا به جنبشهای مذهبی یهود» در سه یا چهار شماره شوفارانشار خواهد یافت و گرچه از نظر سیر تاریخی نوشته هر شماره باشماره دیگر پیوستگی دارد اما سعی میشود تا در هر شماره تنها از یک نهضت سخن رود.

جغرافیائی دروسوی قرار می گیرند و حتی زبان آنان نیز متفاوت می گردد. اشکنازیها زبان پدیش و سفارادیها زبان لادینو را بوجود می آورند که هر دو به خط عبری نوشته می شود.

یهودیان خاور میانه از جمله ایران را نیز مانند یهودیان اسپانیا بدو دلیل سفارادی خوانده اند یکی آنکه در محیط اسلامی می زیستند و دیگر آنکه آنان نیز تابع مرکز مذهبی بابل بودند که تاقرون یازدهم قدرت خود را حفظ کرد. اصولاً تا مدتتها هر یهودی که اشکنازی نبود، سفارادی نامیده میشد.

زمانی که صلیبیون اسپانیا را فتح می کنند دوره طلایی یهودیان سفارادی نیز به پایان میرسد. مسیحیان متعصب به آزار و کشتار یهودیان می پردازند. اغلب دوره بیشتر وجود ندارد. یا محکومیت بمرگ و یا تغییر مذهب. گروهی تغییر مذهب میدهند. گروهی می گریزند، گروهی کشته میشوند و بعضی نیز گرچه بظاهر به دین مسیح می گروند اما در پنهان یهودیت را حفظ می کنند. بعد ها این عده «مارون ها» نام می گیرند. سرانجام سال ۱۴۹۲ باقیمانده یهودیان از اسپانیا تبعید می گردند.

سفارادیها و اشکنازیها با همه تفاوتهایی که از نظر محیط جغرافیائی، زبان محلی و رسوم و آداب مذهبی دارند زیر چتر ارتدکس قرار می گیرند. ارتدکس را مدافعان جنبش رفرمیسم در اوائل قرن نوزدهم به این کسان اتلاق می کنند تا بین خود و آنان تمایزی قائل شوند. در واقع این نام را از مسیحیت به عاریت می گیرند. کلمه ارتدکس در یهودیت ریشه تاریخی ندارد اما مفهوم آن یهودی ایستکه سخت پای بند سنت است و بسادگی زیر بار تغییر و تجدد نمی رود.

یهودی ارتدکس میگوید تورا کلام الهی است و نه سخن پیامبر او. قوانین الهی ثابت و ابدی است و نمی توان در آنها تعدیل و تغییری پدید آورد. یهودی سنت گرای برای عقیده پای برجاست که به همراه تورا مدون تورا دیگری وجود داشت که در تفسیر و تبیین قوانین اساسی پدید آمده بود اما تا چند قرن نا

نوشته ماند. این تورا کلامی که اساس آن را در کوه سینا باید جست چندین نسل زبان بزبان انتقال یافت تا آنکه همزمان با هجوم رومیان شیوخ یهود شتابزده آنرا به نوشته در آوردند و «میشا» خلق شد. بعد ها بر میشا تفسیر دیگری نوشته شد که «گمارا» نام گرفت و جمع این دو دومین کتاب مقدس یهود را بنام «تلمود» بوجود آورد که ریشه لغوی آن از آموزش و فراگیری می آید. تلمود چیزی بالاتر از مجموعه قوانین است و نه تنها از مقررات زراعی و اعیاد و خسارات و مباحثات و مطهرات و دیگر مقوله های مذهبی سخن می گوید بلکه دائره المعارفی است که ابعاد وسیع دارد. یهودی ارتدکس اروپا با چنین اعتقادی، چون طی قرون وسطی از جامعه خود رانده می شود به تلمود پناه می برد و دنیای خویش را بدنیای تلمود محدود می کند.

در سالهای سیاه قرون میانه هر چه فشار بر یهودی بیشتر میشود او ستون دین خود را محکمتر می چسبد و یا بعبارت دیگر ارتدکس تر میشود. روزنه ای برای او وجود ندارد، او که قرنهاست آرزوی آنچنان آزادی را می کشد که نیاکانش در عصر فرعون دیدند روز بروز دست و پا بسته تر میشود. جنگجویان صلیبی برای مرگ و نیستی به ارمغان می آورند. در نخستین جنگ صلیبی در اوائل قرن دوازدهم هزاران یهودی در رایین و دانوب به هلاکت میرسند. صلیبیون وقتی به اورشلیم میرسند یهودیان را در کنیساها جمع می کنند و کنیساها را آتش میزنند.

یهودی ارتدکس قرون وسطی دائم در ترس اغتشاش و قتل و عام بسر می برد. حمله کشتندگان که غرق در جهل و خرافات و تعصبات مذهبی اند بصورت دسته جمعی به یهودیان یورش می برند. هر سال در عید پاک، با بازگویی داستان تصلب مسیح محله یهودیان زیر و رو می گردد. در عید پاک ۱۱۴۴ وقتی جسد یک طفل بنام و یلیام در نورو پیچ انگلستان یافت میشود برگ برنده ای به دشمنان یهود میدهد. یهودیان متهم به آن میشوند که طفل را کشته اند تا خون او را با فطیر

عید پیچ بیامیزند. شایعه همه جا پخش میشود؛ در تمام اروپا و در بسیار جاها یهودیان به همین اتهام قتل عام می گردند.

اما اوج خونخواری و کشتار و عداوت علیه یهودیان، در نیمه قرن چهاردهم است که شیوخ مرگبار طاعون یک سوم تا نیمی از مردم اروپا را درومی کند. در دوره «مرگ سیاه» شایع میشود که جاههای آب را یهودیان مسموم کرده اند، به همین اتهام هزاران یهودی در سراسر اروپا میان شعله های آتش به خاکستر بدل میشوند.

یهودی قرون وسطی بیگانه ای است که هیچگونه حقوق مدنی و اجتماعی ندارد. حتی نمی تواند به کشاورزی که حرفه اجداد اوست پردازد. ناگزیر کاسیکار و دوره گرد میشود. خودش مسئول جامعه بسته خویش است. کنیسا، حمام عمومی، قبرستان، کشتارگاه و نانوائی همه زیر سازمان مذهبی «کنیلا» اداره میشود و او را با قوانین و مقررات شهری کاری نیست.

در چنین شرایط و حال و هوای کشته شده مرگبار، او قوانین جامعه خود را کجا می تواند پیدا کند جز در تلمود. وضع موجود، یهودی سنت گرای راستی تر می کند و عقاید مذهبی یهودی ارتدکس، راسخ تر می گردد. با گذشت ایام دست قهار روزگار فولاد را آبدیده می سازد. درها یکی بدنبال دیگری بروی یهودی بسته میشود و او تلاش می کند تا به تنها پناهگاه خود یعنی مذهب پناهنده می شود.

آنچه موجب تشدید این وضع می گردد تصویب یسنامه شورای سوم در بار پاپ در اوائل قرن چهاردهم است که یهودیان را از زندگی با مسیحیان در یک محل منع می کند. هدف تحقیر و منزوی کردن قوم یهود است. طبق دستور این مصوبه یهودیان باید در محله های محصور در مناطق پست شهر بسر برند و از جامعه مسیحی اروپائی بدور بمانند. گتوی اجباری یهودیان پدیده ایست که در قرون وسطی ظاهر میشود. نخستین گتوی اجباری سال ۱۳۱۲ در سیسیلی بوجود می آید و بعد بتدریج در دیگر کشورهای اروپائی

رواج پیدا می کند. در قرن پانزدهم هیچ یهودی پیدا نمیشود که خارج از گتوزندگی کند.

گتوی اجباری در سراسر اروپا یک الگوی معین و یکنواخت دارد. محل آن عموماً در نقاط پائین و دور افتاده و کشیف شهر است. چه در فرانکفورت باشد و چه در پاریس و چه در ورشو دارای دو سه کوچه بسیار باریک و دراز است که در دو سویش خانه های محقر چند طبقه قرار دارند. در گتوهای پاک نیست و خانه ها تنگ و تاریک و کم نورند. وسعت گتو با شماره مردمی که در آنند نمی خواند. جمعیت متراکم بنظر می آید. از گل و گیاه و درخت و سبزه خبری نیست.

دیواری بلند دورادور گتوی اجباری را محصور کرده است و از یک یا احتمالاً دو طرف دروازه های محکم و سنگین عملاً به گتو نقش یک زندان همگانی را میدهد. دروازه بان عیسوی است اما حقوقش را یهودیان باید بپردازند. دروازه ها از غروب تا طلوع آفتاب قفل میشود. در روزهای یکشنبه و همچنین در اعیاد مسیحیان دروازه ها تمامی روز نیز بسته میمانند. در گتو، پنجره های طبقات بالا تخته کوبی میشوند تا مبادا یهودیان بانگاه خویش کلیساها و مکانهای مذهبی شهر را آلوده کنند.

در زمین گتو امکان گسترش افقی نیست و از اینرو خانه های محقر تاسه یا چهار طبقه روی هم ساخته میشوند و از آنجا که پایه و بنیاد استواری در کار نیست معمولاً بناها بر سر

ساکنانش فرو میریزد. آتش، یکی از خطرات عمده و در عین حال متداول است و اغلب گتو ها در حریق های وحشتناک با خاک یکسان می گردند. ازدیاد نفوس در محدوده کوچک گتوزندگی را نکیت یارمی کند. در گتویی که کمتر از دو یست خانه کوچک دارد بیش از چهار هزار نفر زندگی می کنند. گاه در یک اطاق، نه چند نفر بلکه چند خانواده باهم بسر می بردند. تلاش برای گسترش گتو و کسب اجازه از مقامات شهر مبارزه سنگین و خرد کننده ای برای ساکنان آنست. خانه ها در روز محل کسب و کار و در شب خوابگاه است. از بهداشت و نظافت اثری نیست. رواج بیماریهای مسری امری عادی و میزان مرگ و میر اطفال بالاست. مسئولین شهری بقصد کاهش نفوس، برای ازدواجهای داخل گتو سهمیه خاصی معین میکنند. تعداد ازدواجها از تعداد فوت ساکنان در یک محدوده زمانی باید کمتر باشد. در اغلب گتو ها فقط بزرگترین فرزند خانواده اجازه ازدواج می یابد و کسی نیز بعد از سن بیست و پنجسالگی حق ندارد ازدواج کند.

یهودی گتو که بالا جبار از جهان خارج مطرود و بریده میشود طبعاً متوجه مذهب خود میشود و دنیای آمال و آرزوهایش وسعت پیدا می کند. او که از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی محروم مانده هیچ نقطه اتکائی جز دین نمی یابد. اما دین نیز بسادگی در اختیار عامه مردم نیست. این درست که خانه یهودی عامی گتونشین با همه فقر و

ادبارش، بخصوصی در ایام شبات محل پرستش وی نیز هست اما او که عموماً سواد خواندن و نوشتن ندارد از مطالعه کتب مذهبی هم محروم میماند. ترجمه تورا و تلمود بزبانی دیگر نیز گناهی نا بخشودنی است. در عوض دین در انحصار گروه روحانی است که شبانه روز تلمود می خوانند و عبارات را نقطه به نقطه و موبوتفسیر می کنند و از نظر آنان یهودی واقعی کسی است که چنین کند. اما اینکار برای همگان مقدور نیست. با اینهمه کنیسی گتو نه تنها پرستشگاه یا «بت تفیلا» بلکه مدرسه و مکتب یا «بت همیدراش» هم هست و عده ای در تمامی روز در آن تعلیم می بینند. اما تعلیم در این مدرسه محدود به امور مذهبی است. کودک یهودی ارتدکس گتونشین اگر این شانس و اقبال را داشته باشد که بمدرسه برود چیزی جز تلمود نمی خواند که مطالعه دقیق و عمیق آن به عقیده حخامیم آن زمان عمری دراز می خواهد.

در این عصر سیاه شوم آتش آرمان ظهور ماشیح در وجود یهودیان زبانه می کشد. همه در انتظار ناجی بزرگی اند تا آنانرا از غم و ادبار چنین زندگی پر شکنجه ای برهاند و شگفت آنکه، هر از چندگاه در گتوئی ماشیحی دروغین ظهور می کند و ساده دلانی را دور خویش جمع

پیشگونی ها و پیش بینی های کتب مذهبی نقل روز است. عامیان آنچه را شنیده اند خود چیزی بر آن می افزایند و برای دیگری نقل می کند. بازی با کلمه های متون مذهبی



نظرفکری همچنان فردی عقب مانده میماند که غرق دنیای آمال و افکار مذهبی خویش است. احساس دائمی عدم امنیت، ترس لاینقطع و محیطی که سرشار از عناد و دشمنی است و دائم او را در برابر خطر انهدام عمومی قرار میدهد و پرا فردی متواضع، محتاط، بی اعتماد، بدگمان و عصبی بار می آورد. نوسل و توجه بیش از حد یهودی ارتدکس قرون وسطائی به سنن مذهبی، بعد ها افزار بدست یهودیانی میدهد تا بزعم خویش با سنت گرائی افراطی و خشکه مقدسی آنان به مبارزه برخیزند و همه عقب افتادگیها را ناشی از توجه بیش از حد به جزئیات مذهب بدانند.

دشمنان جدید برهاند. سنت مذهبی او همه چیز اوست و دراین رهگذر است که ولو آنکه اصول اساسی دین هم نادیده گرفته شود اجرای رسوم و آداب مذهبی ریشه محکمتر می گیرد.

چند قرن دور افتادگی و انزوای یهودیان بر شخصیت اجتماعی آنان اثر عمیق میگذارد. یهودی گتونشین از خاک و از طبیعت بدور افتاده است. نور آفتاب، هوای تازه و تغذیه درست برای او بصورت آرزو در می آید و بالمال و پرا نظر فیزیکی رنجور و کم توان بار می آورد. در آغاز دوره رنسانس که علم و هنر و اکتشافات نوافق دیدار اروپائیان را می گستراند یهودی گتونشین از

بین آنها که قدرت خواندن دارند رواج بسیار دارد. اینکه از چند کلام حرفی انتخاب کنند و کلمه ای تازه بسازند و آن کلمه را تفسیر نمایند و یا حروف را بر اساس معادل عددی آنها به ارقام بدل کنند و آنرا تاریخ واقعه ای بدانند چیزیست بسیار رایج. همه اینها دلیل آنستکه ساکن گنوی اجباری در تلاش آنست که روزنه امیدی پیدا کند و این روزنه جز دردنیای دین او نمیتواند وجود داشته باشد.

شرایط سخت موجود یهودی گتونشین را او میدارد تا سنتهای مذهبی خود را ولو در پرده کم سواد و بیسواد هم شده سخت حفظ کن تا شاید همانگونه که موسی اوراز سرزمین مصرهائی بخشید، ماشیح نیز و پرا از جنگال

## دکتر پرویز پیرنظر جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

از امریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 1110

Los Angeles, CA 90024

(213) 824-0049

پذیرائی نابعین وقت فلی

۱۰۹۲۱ ویلشر بیلوار - بش خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدبکال بلازا - طبقه ۱۱ - سوئیت ۱۱۱۰

(۲۱۳) ۸۲۴-۰۰۴۹

## دکتر سعید رهبان

دارای بوردهای تخصصی امراض جهاز هاضمه و بیماریهای داخلی از امریکا، و

بیماریهای متابولیسیم و تغذیه

عضو کادر پزشکان بیمارستان سیدرزساینای

استاد یار دانشکده پزشکی یو. سی. ال. ای.

پذیرائی با تعیین وقت قبلی

معاینه کامل و تشخیص قطعی بیماری

(213) 852-1751

6333 Wilshire Blvd., Suite #414

Los Angeles, CA 90048

تلفن ۲۴ ساعته ۱۷۵۱ - ۸۵۲ (۲۱۳)

# آواره کیست؟

## نگاهی اجمالی به چگونگی تشکیل سازمان آزادی بخش فلسطین

### قسمت دوم

سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) که خود را نماینده فلسطینی ها میدانند هرگز توسط اعراب فلسطین پایه گذاری نشده. این سازمان در سال ۱۹۶۴ (زمانی که منطقه غربی رود اردن و نوار غزه در تسلط اعراب بود) باشعار رهایی سرزمین هائی که تا قبل از ۱۹۶۷ در اختیار اسرائیل بوده و به قول خود فلسطینی ها ریختن یهودیان به دریا و تصرف تمامی سرزمین اسرائیل توسط یکی از ابادی مصر بنام احمد شکری تشکیل گردید.

نیروی انسانی این سازمان اکثراً از اردوگاه آوارگان عرب در نوار غزه تأمین می گشت. حال آنکه در میان اعراب سازمانهای دیگری با همین آرمان بوجود آمده بود. اکثر این سازمان ها دارای ایدولوژی مارکسیستی و یا مائوئیستی بوده و نشانه هائی از ناسیونالیسم یا آزادی در نامهایشان مشاهده می شود.

ساف بزرگترین عضو فعال تروریسم جهانی بوده و سازمان های تروریستی ایتالیا، فرانسه، آلمان، ژاپون، ایرلند، افریقا، آسیا، آمریکای جنوبی حتی آمریکائی ها و اعراب رادیکال آمریکائی در این سازمان تعلیمات دیده و از بودجه اطلاعات و ساز و برگ نظامی این سازمان استفاده کرده اند.

اتحاد شوروی، پدرخوانده تروریسم جهانی، با اسلحه، تعلیمات نظامی و برنامه ریزی و اداره و سیاست اکثر سازمان

های تروریستی از جمله ساف، از این سازمانها برای رسیدن به اهداف خود بهره گیری میکنند. کوبا، مجارستان، بلغارستان، چکسلواکی، ویتنام، یوگسلاوی، آلمان شرقی، لهستان، کره شمالی، الجزایر، اردن، عراق، سوریه، عربستان سعودی، لیبی، پاکستان، قبرس، هند، چین، بنگلادش عوامل تندرو متن حکومت ایران و لبنان از بزرگترین حامیان تروریسم جهانی می باشند. طبق مدارکی که ارتش اسرائیل در حمله خویش به لبنان در ماه جون ۱۹۸۲ بدست آورده است بین سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۱، متجاوز از ۲۳۰۰ تروریست از ۲۸ کشور در پایگاه های ساف تمرینات تروریستی را گذرانده اند.

از سال ۱۹۶۵ تا آغاز عملیات نظامی اسرائیل در لبنان در سال ۱۹۸۲ اعراب با عملیات تروریستی خود در اسرائیل و سایر کشورهای جهان ۱۰۱۵ نفر را کشته و ۴۵۶۷ نفر دیگر را زخمی کرده و به بیش از ۴۰ هوایسمای مسافربری حمله ور شده اند. اینست کارنامه پر «افتخار» ۲۱ کشور عربی در رو باروشی با کشور کوچک اسرائیل. مجازات جنایاتی که تروریست های عرب در اسرائیل مرتکب شده اند در کشورهای خودشان اعدام است لیکن در اسرائیل اعدام ممنوع است. در واقع قدرت معنوی اسرائیل که ضامن ادامه حیات ملت در شرایط سخت تاریخ

بوده است از احترام به ارزش های انسانی، مساوات و عدالتی که زائیده فرهنگ و دین یهود است سرچشمه می گیرد.

یانو گلدامایر زمانی خطاب به اعراب گفت «... شاید ماروزی قادر باشیم شما را بخاطر شروع همه جنگ ها و کشتار فرزندانمان ببخشیم. ولی هرگز شما را بخاطر اینکه ما را مجبور کردید تا فرزندان شما را بکشتن دهیم نخواهیم بخشید».

بدون اغراق احساسات بانومایر بیان گر احساسات ملت اسرائیل و احساسات ارتش و سیاستمداران آن کشور می باشد. در عوض مصطفی تلاس وزیر دفاع سوریه در دسامبر ۱۹۷۳ عالیترین مدال جمهوری سوریه را به سربازی داد که ۲۸ یهودی را با طبر قطعه قطعه کرده بود.

در خاور میانه، جنگ بر سر تنگه ای زمین نیست جنگ بر سر تفاوت میان طرز فکر گلدامایرها است با مصطفی تلاس ها. جنگ بیرحمانی است که بایکدیگر نیز در جنگ وستیز دائم اند.

صدمات و بلاهایی که کشورهای عرب جهان بر ملت های خویش و همسایگان و برادران خود وارد آورده اند راهیچ قدرت خارجی دیگر در جهان در تمام طول تاریخ بسر آنها نیاورده است. صدام ها، قذافی ها، حافظ اسد ها، عرفات ها و همه رژیم های افراطی و تند رو دیگر که برای ادامه حکومت های غیر انسانی خویش میلیون ها نفر از خواهران و برادران بی گناه خود را در سیاه چال ها و زیر شکنجه های وحشیانه تکه تکه کردند. آیا از جلادانی که با مردمان خویش چنین می کنند می توان توقع صلح و سازش با دیگران را داشت؟ شاید اسرائیل تنها قدرتی باشد که در طول تاریخ به اعراب آموخته است که با گردنکشی و یاغی گری کاری از پیش نخواهد رفت. عجز و ناتوانی اعراب از مواجه شدن با این سنگ محک تاریخ و رو یا روشی با حقایق، کینه

و عداوت دیرین آنان را دو صد چندان می کند. در بین ممالک عربی میزان تنفر و دشمنی نسبت به اسرائیل در واقع تعیین کننده مقام و منزلت آن کشور در جهان عرب می باشد.

اعراب در پی جنگ با اسرائیل تمام بدبختی ها و شکست های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خویش را متوجه اسرائیل مینمایند. شاید اسرائیل تنها بهانه ای برای رهبران عرب باشد تا بتوانند به حکومت های استبدادی خویش ادامه دهند. ملی گرایی اعراب نه در خدمتی است که به ملت خویش می کنند بلکه در میزان دشمنی است که با اسرائیل دارند.

اسرائیل بعنوان تنها دموکراسی و تنها جامعه سوسیالیست منطقه می تواند سرمشق و دوست خوبی برای همه اعراب باشد. اعراب ب راحتی می توانند از پیشرفت های عظیم صنعتی، کشاورزی و پزشکی اسرائیل بهره مند شوند بدون آنکه تحت استعمار ابر قدرت ها در آیند. اعراب از سال ۱۹۷۳ تا سال ۱۹۸۴ از اتحاد شوروی، کشورهای بلوک شرق و کشورهای غربی حدود ۸۵ میلیارد دلار اسلحه خریداری کرده اند حال آنکه حتی یکصدم این مبلغ صرف کمک به آوارگان عرب و بازسازی منطقه و در نهایت رسیدن

بیک صلح شرافتمندانه نگشته است. ملت یهود که در طول چند هزار سال تاریخ پر حادثه خویش قربانی نظام های پوسیده کشورهای مختلف جهان شده است ملت یهود که در هر ائتلاف و جنگ و جابجائی رژیمی در جهان مورد قتل و آزار و شکنجه و توهین قرار گرفته، ملت یهود که بالا ترین بهای فجایع جنگ جهانی دوم را پرداخت کرده می خواست در چند وجب خاک خویش در خانه خود با آرامش زندگی کند ولی متأسفانه پس از آنکه ۴۰ سال از بازسازی اسرائیل می گذرد هنوز جنگ و خونریزی ادامه دارد.

**gingiss®**  
formalwear

we rent and sell more tuxedos than anyone else in the world

**گین گیس**

در «شرمن اوکز گالریا»

(818) 783-0924

آخرین مدل های «تاکسیدو»

برای فروش یا کرایه

Sherman Oaks, Galleria, 15301 Ventura Blvd  
Sherman Oaks, CA 91403



**HERZL SCHOOL**

GRADES 7 - 12

FULLY ACCREDITED

GENERAL AND JUDAIC STUDIES IN A WARM AND SUPPORTIVE ENVIRONMENT

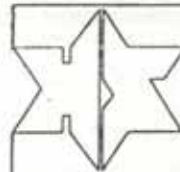
COLLEGE PREPARATORY

COMPUTER EDUCATION, SPORTS PROGRAM, VISUAL AND PERFORMING ARTS

WIDE VARIETY OF ELECTIVES

APPLICATIONS NOW BEING ACCEPTED FOR FALL, 1988

1317 NORTH CRESCENT HEIGHTS BOULEVARD  
LOS ANGELES, CALIFORNIA 90046  
(213) 654-8872



دیرینک هرصل

از کلاس های هفتم تا دوازدهم

- یکی از بهترین دبیرستان های برای کلاس های عبرتی و انگلیسی در محیطی شاد و نازده

- آماده شدن برای کالج

- کلاس های کامپیوتر، ورزش و خوراکی مختلف

- کلاس تکثیر داری - رانندگی و آسایشی

آماده نام نویسی برای سال بعد بر کلاس های ۱۷۸۶ - ۱۷۷۷

1317 North Crescent Heights Blvd., Los Angeles, CA 90046  
(213) 654-8872

افتتاح مطب جدید در منطقه انسنینو

15720 VENTURA BLVD. SUITE 606  
ENCINO, CA. 91436

## دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

- جلوگیری از افسردگی و اضطراب
- سازش با محیط
- ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

- مشکلات عاطفی
- کسب اعتماد به نفس
- مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

تلفن ۲۴ ساعته: ۳۵۰۲-۲۸۰ (۲۱۳)

9025 WILSHIRE BLVD. #309  
BEVERLY HILLS, CA. 90211

درمان بیماریهای پوست، جوش صورت، ریزش مو و بیماریهای مقاربتی

برطرف کردن موبرگهای واریسی پاها Spider Veins

برطرف کردن چین و چروک صورت بوسیله تزریق کلاژن یا تزریق چربی بدن

برطرف کردن لکهای صورت بوسیله Chemical Peel

## دکتر ا. بجالیان

دارای برد تخصصی در بیماریهای پوست از امریکا

(213) 664-2181

1674 Hillhurst Ave.  
Los Angeles, CA 90027

## دکتر جهانگیر جانفزا

متخصص در کایروپراکتیک

معالجه دردهای عصبی، سردرد، گردن درد، کمردرد بدون تجویز دارو

استاد سابق کلبولند کایروپراکتیک کالج

متخصص در امور تصادفات اتومبیل و صدمات شخصی

در محل کار و غیره

مطب بورلی هیلز

9301 Wilshire Blvd., Suite 610  
Beverly Hills, CA 90210

(213) 859-8494

مطب ولی

15301 Ventura Blvd., Suite 300  
Sherman Oaks, CA 91403

(818) 907-8566

# دکتر جمشید الیست

جراح و متخصص بیماری های کلیه و مجاری ادرار، عقیمی و ناتوانی جنسی مردان

تلفن ۲۴ ساعته در بوری هیلز و مطب ولی ۰۳۲۲-۲۷۸-۲۱۳ (۲۱۳)

9400 Brighton Way, #409  
Beverly Hills, CA 90210

(213) 278-0322

\* دارای برد تخصصی جراحی کلیه از امریکا  
\* رئیس بخش جراحی بیمارستان وست ساید  
\* رئیس بخش جراحی کلیه بیمارستان بوری هیلز

NASSER BARADARAN M.D.  
Infertility · Gynecology · Obstetrics

## دکتر ناصر برادران

جراح و متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازائی از امریکا

عضو گروه پزشکی زنان و مامائی بیمارستان سیدرساینای

Cedars-Sinai Medical Office Towers  
8631 W. 3rd St., Suite 825 E.  
Los Angeles, CA 90048

تلفن ۲۴ ساعته:

(213) 659-9858

(213) 659-9858

## پارس کلینیک

پزشک انتخابی اداره مهاجرت  
(برای آزمایش های گرین کارت)

### دکتر پرویز نظر

پزشک خانواده

به سرپرستی

با همکاری پزشکان متخصص:

• مجهز به رادیولوژی - آزمایشگاه - فیزيوتراپی

• نوار قلب - نوار مغز - اولتراساند

• چک آب کامل با قیمت مناسب

• قبول تصادفات رانندگی و صدمات ناشی از کار

• گواهی و آزمایش های قبل از ازدواج

• قبول تمام بیمه های درمانی

دکتر هوشید رنسیانی - پزشک خانواده

دکتر موسی هیکلی - متخصص اعصاب

دکتر شیرازی - متخصص اورتوبدی - جراح استخوان و مفاصل

دکتر (گائز) - متخصص چشم

دکتر شهرام یارمحمدی - متخصص در کایروپراکتیک

دکتر محمد رضا ملنجی - جراح و متخصص گوش و حلق و بینی

دکتر دل افروز - متخصص رادیولوژی

دکتر هارا طونیان - آزمایشگاه

18445 Vanowen St.  
Reseda, CA 91335  
Reseda & Valowen Junction

تلفن ۲۴ ساعته (818) 708-8484

کلینیک روزهای شنبه تمام وقت دایر است





# Nessah Israel Hebrew Academy

Affiliated With The Bureau of Jewish Education

اطلاعیه

با کمال مسرت با اطلاع مبرساند ، مدرسه نصح اسرائیل سال جدید تحصیلی (۸۸ - ۸۹) خود را در محل جدید خریداری شده آغاز خواهد کرد .  
مدرسه با کادر آموزشی با تجربه و کلاسهای مجهز ، بدانش آموزان زبان عبری - تورا - تاریخ و فرهنگ یهود و آمادگی جهت برپا بست مستموا را تدریس خواهد کرد .  
ساعات تدریس کلاسها از ساعت ۴ بعدازظهر تا ۶ بعدازظهر خواهد بود .

خواهشمند است برای اطلاعات بیشتر و ثبت نام دانش آموزان با تلفن های زیر تماس حاصل فرمائید .

آکادمی نصح اسرائیل

تلفن : ۸۵۸-۱۷۱۰

۶۵۳-۷۰۴۷-۴۹

آدرس مدرسه :

1537 FRANKLIN AVE. ( TWO BLOCK WEST BUNDY DR. )  
SANTA MONICA.

Iranian Jewish Federation

# فدراسیون یهودیان ایرانی سازمان جوانان

گردهمائی جوانان یهودی از طرف سازمان جوانان وابسته به فدراسیون  
یهودیان ایرانی در تاریخ زیر برگزار می گردد



شنبه ۶ آگست



از ساعت ۹ بعد از ظهر

محل برگزاری برنامه باشگاه وست ساید جوئیش سنتر واقع در شماره  
۵۸۷۰ خیابان المپیک غربی، نزدیک خیابان فرفکس می باشد

قیمت بلیط ۵ دلار

انجام مراسم قرعه کشی و اهدای جوایز ارزنده از طرف  
فدراسیون یهودیان ایرانی با همکاری فروشگاه گلدن سیتی  
لطفاً برای تهیه بلیط و یا اطلاعات بیشتر با شماره تلفن های زیر  
تماس حاصل فرمائید

فدراسیون یهودیان ایرانی ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)

آقای مهندس آریانا ۵۸۹۶-۸۵۱ (۲۱۳)

این برنامه فقط مخصوص جوانان یهودی است

WEST SIDE JEWISH COMMUNITY CENTER  
5870 WEST OLYMPIC BLVD NEAR FAIRFAX AVE

## ماوشما



• بشنونه ما، مقالات، مطالب و نظریاتی است که صاحبان قلم و اندیشه برای نشر در شوفار می فرستند.

• در این صفحه تنها به نظرات و نامه های اشاره می شود که نام نویسنده (و با گوینده نظر)، آدرس و شماره تلفن آن ذکر شده باشد. از جواب نامه های بدون امضاء و باباسخ به تلفن های بی نام خودداری می شود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند.

• مقالات و مطالبی که به دفتر شوفار نویسندگان می رسد متعلق به شوفار بوده و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شود. از جواب مطالبی که با خط منی نشریه مغایرت داشته باشد معذوریم.

• تلفن شوفار ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) و آدرس ما پشت مجله چاپ شده است □

### آقای دکتر حکیمی که از

خدمتگزاران صدیق جامعه بوده و با فدراسیون یهودیان ایرانی نیز همکاری پیوسته دارند مطلب آموزنده ای زیر عنوان «کودکان خود را دریابید» نوشته اند که مطلبی بسیار آموزنده است که در فرصت مناسب نسبت بدرج آن اقدام خواهد شد.

**آقای ایوب ریحانی** از آتلانتا زیر عنوان «ملال دل» مقاله ای نوشته اند و در آن زیاده روی های معمول در جامعه ما در بر میتصوا و بت میتصوا و عروسی و جشن های تولد و سالگرد های عروسی و جشن های فارغ التحصیلی را مورد انتقاد شدید قرار داده و بسایر مظاهر نا شایسته زندگی مردم ما در این دیار تاخته اند. در کار آقای ریحانی رگه های بسیار غنی از فکر و قلمی توانا مشاهده میشود، معبداً نوشته ایشان بدلیل جدی و منطقی بودن نمی

بایست با زبان محاوره ای بیان شود. علاوه بر این یک نوشته انتقادی باید از تداوم و پیوستگی منطقی سرشار باشد.

ما از این همکیش عزیز می خواهیم که با توجه بمراتب بالا، به همکاری خود با ما ادامه دهند.

**آقای دکتر العازار هللویا** مقاله ای در وصف عظمت خداوند نوشته اند که گوشه هایی از آن بنظر خوانندگان گرامی میرسد. «آیا آنطور که شاید و باید به عظمت خداوند بزرگ پی برده ایم؟ باید اعتراف کنیم که در مقابل عقل کل و مطلق خداوند عقل و فهم همه عقلا و اهل کمال ناقص است.»

**آقای مهندس اسحق عبیر** که از خدمتگزاران قدیمی جامعه ایرانی بوده و در حال حاضر نیز سرپرستی ساختمان خانه کورش در اسرائیل را بعهده دارند، طی نامه ای می نویسند:

همانطور که آگاهی دارید، نزدیک به سه سال پیش بنای فرهنگی، اجتماعی و ورزشی خانه کورش با همکاری کلیه یهودیان ایرانی مقیم اسرائیل و خارج، بویژه آمریکا، در زمین اهدائی شهرداری خولون ایجاد شد که امیدواریم با ادامه کمک همگان بالاخره این بنا تکمیل و مورد استفاده قرار گیرد.

هیئت مدیره خانه کورش از بدو آغاز بنای این مجموعه با همکاری داوطلبانه عده ای چون آقایان فرهنگ، یوسف مرادی، شادی و سیمانطوب بکار خود ادامه میدهند. متأسفانه عده ای به علل شخصی از جمله اینکه آقای سیمانطوب ایرانی نیستند در کار پیشرفت این مؤسسه مورد علاقه مردم کارشکنی می کنند. حال آنکه اصولاً در اسرائیل مسئله قومی مطرح نیست و هرگونه پیشرفت در این مملکت موکول به خدمات ملی و سیاسی افراد است.

ما بمنظور پیش برد اهداف خود و رسیدگی بیطرفانه به امور جذب مهاجرین و تمرکز کلیه سازمانها سعی داریم با یک انتخابات مجدد عمومی و انتخاب یک هیئت مدیره جدید اینگونه اشکالات را از پیش پا برداریم. البته بدلیل رقابت ها و اختلاف عقاید و بویژه تقارن با انتخابات کشور، این موضوع بسادگی ممکن نیست. بهرحال نهایت کوشش بعمل خواهد آمد تا این امر به انجام برسد.

اجرای پروژه ساختمانی خانه کورش به همت والای همه برادران و خواهران عزیز مابستگی دارد و مامطمئن هستیم که همگان در این مهم ما ریااری خواهند نمود.

**آقای اسمعیل اسحاقیان** از اسرائیل نامه ای ارسال داشته و در مورد نوشته آقای نوراله خرازی زیر عنوان «هیئت کیپور» اظهار داشته اند که عموفر ج قهرمان داستان مزبور از بستگان ایشان بوده اند و اضافه نموده اند:

آقای نوراله خرازی اولین یهودی کاشانی بود که به نویسندگی روی آورد و از خانواده ایشان بخصوص مرحوم پدرشان خاطره های زیادی دارم.

**آقای فرامرز کهن** طی نامه ای از نوشته اخیر همکار ما آقای صیون ابراهیمی اظهار قدر دانی نموده و به ویژه در خصوص درخواست مردانی که به خواستگاری دختران میروند و از آنان می خواهند که کتباً تعهد کنند که نسبت به دارائی همسر آتی خود هیچگونه حق و حقوقی ندارند اظهار نگرانی و انتقاد شدید نموده اند.

**آقای سعید فروزان** مطلبی زیر عنوان «آیا براستی خانه خدا کجاست» برای ما فرستاده اند که بسیار جالب توجه است. با وجود این، توجه این دوست فرزانه و گرانمایه را باین نکته معطوف میداریم که نوشته مزبور جهت مجله دیگری نوشته شده و اشاره بمطالب آن نشریه دارد که طبعاً شایسته است در همان نشریه بچاپ برسد.

## اخبار سازمانها

### مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی (کنیسای ولی)



## پیوندهای

## ازدواج

بیش از یکهزار نفر از خواهران و برادران همکیش ایرانی در تالار مجتمع اجتماع کرده بودند و سفرتورای مذکور طی تشریفات خاص توسط آقای آقاجان عمرانی و اعضای خانواده ایشان به داخل تالار آورده شد و مراسم شادی و مذهبی خاص برگزار شد.

برای کسب هرگونه اطلاعات درباره برنامه های مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی افراد علاقمند میتوانند با تلفن شماره ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) تماس حاصل فرمایند.

## بت میتصوا

دوشیزه شانتال شموئیل

## برمیتصوا

آقای شهزاد پزشکی  
آقای شارون شموئیل  
آقای پیام ابریشمی  
آقای ژان عمرانی  
آقای داوید ساقیان  
آقای امید شایع

مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی از ماه دسامبر ۱۹۸۷ رسماً افتتاح شده و کلیه تسهیلات موجود بطور مرتب مورد بهره برداری قرار میگیرد. سالن کنیسای مجتمع بنام مرحوم موسی کهن زاده نامگذاری شده و صبحهای شبات و اعیاد با حضور جماعتی بین ۳۰۰ تا ۸۰۰ نفر مراسم تفیلا در آن برگزار میشود. روزهای هفته تفیلا در یکی از کلاسهای مجتمع با حضور تعدادی بین ۲۰ تا ۵۰ نفر برگزار میگردد.

کلاسهای عبری همه روزه بین ساعت ۴ تا ۶ بعد از ظهر دایر است و جمعاً بیش از یکصد دختر و پسر بین سنین ۶ تا ۱۴ ساله توسط مربیان آرموده و مورد تأیید مقامات رسمی آموزش و پرورش بفرما گرفتن زبان عبری و اصول مذهب یهود مشغول میباشند.

تالار جشنها و عروسی ها که گنجایش بیش از ۶۰۰ مهمان را بطور نشسته و یابیش از ۱۰۰۰ نفر را بطور ایستاده دارد مرتباً مورد بهره برداری قرار دارد و مرتباً استفاده از آن بعمل می آید.

گروه جوانان وابسته به مجتمع فرهنگی نیز بطور متوسط ماهانه یکبار مجالس گرد هم آئی و بژه جوانان یهودی همراه با ارکستر و پذیرائی و با ورودیه بسیار ناچیز ترتیب میدهند که مورد استقبال فراوان قرار گرفته است.

ضمناً در ایام شاوووعوت آقای آقاجان عمرانی و خانواده ایشان یک براخا سفر تورای بسیار نفیس که شخصاً از اسرائیل خریداری نموده بودند به کنیسای مجتمع فرهنگی هدیه نمودند که بهمین مناسبت شنبه ۲۱ ماه می از ساعت ۸ بعد از ظهر

دوشیزه شهره اصلمند با آقای فرامرز خداداده  
دوشیزه شیدا خالپری با آقای مسعود شموئیل  
دوشیزه ژانت برال با آقای یزدی بتار  
دوشیزه دالیا و یکتوری با آقای بیژن رحیمی نگار  
دوشیزه یعقوبیان با آقای سیامک عزیزی  
دوشیزه ربکا مکابی با آقای داریوش ملایم  
دوشیزه روسانا با آقای کامران ایرمیا  
دوشیزه نلیلا زو بلی با آقای چارلی سعید نژاد  
دوشیزه فروزان با آقای ژرژ ملایم  
دوشیزه فروزان فرهمند با آقای پرو یزبنا  
دوشیزه هورفر با آقای ناصر برال  
دوشیزه بتی نهورای با آقای سامی کرمانیان  
دوشیزه ژاکلین فرشی با آقای منوچهر فروزان  
دوشیزه رامش تربتی با آقای ایمانوئل یاشاری  
دوشیزه دالیا بروخیم با آقای رابرت ملمد  
دوشیزه میژیتا ملمد با آقای افطالیون  
دوشیزه بهناز دردشتی با آقای جمشید بندری زاده  
دوشیزه ژاکلین صموحا با آقای فرامرزی بی یان  
دوشیزه شیرین مختارزاده با آقای آرمان گبای  
دوشیزه هاله محبوبی با آقای داریوش گبای

# درگذشتگان



بانو طاووس ابراهیمی

بانو باصری

بانو کامجو

بانو و یکتوریا اسحقیان شایسته فر

آقای دکتر رحیم دانشراد

آقای یحیی دماوندی

آقای عبدالله صدیق پور

آقای یعقوب اوریان

آقای داود کهن کیانفر

آقای جمشید کشفی

آقای داود بخشنده

آقای یوسف ثابت

آقای مرتضی کهن

آقای مهندس پرویز هارونیان

دکتر موسی شفاجو

آقای سلیمان لاعد

آقای حبیب کهن زاده

تسلیمت

با کمال تأسف با خیر شدیم که آقای دیوید بنایان، از فعالین یهودیان ایرانی مقیم شیکاگو چندی پیش در آن شهر بدرود حیات گفته است.

شادروان دیوید بنایان در اوائل انقلاب ایران با همکاری تعدادی از هم فکریان خود انجمن یهودیان ایرانی مقیم شیکاگو را پایه گذاری نمود و ناپایان عمر خود نسبت به رسالتی که در قبال جامعه خود داشت وفا دار ماند.

ما در گذشت شادروان دیوید بنایان را به پدر و مادر آن شادروان و همچنین همه جامعه یهودی ایرانی مقیم شیکاگو صمیمانه تسلیمت میگوئیم.



## مرکز کاربایی یهودیان

وابسته به فدراسیون یهودیان امریکایی  
درلوس آنجلس بزرگ

• همانطور که در شماره قبل نظران رساندیم بخش مخصوص خدمت به یهودیان ایرانی وابسته به مرکز کاربایی یهودیان امریکایی کماکان در صدد کمک به افراد جو بای کار و معرفی آنان به بازار کار است. این ماه نیز تعداد دیگری از دوستان ایرانی جو بای کار در مجله شوفار به صاحبان مشاغل معرفی می شوند تا در صورت لزوم از این گروه متخصصان استفاده کنند.

چندین مشاوره در مرکز لوس آنجلس وس فرناندو ولسی نام ونشانی وتخصص افراد جو بای کار را در دست دارند که از طریق مجلات مختلف بنظر امریکایی های صاحب شغل می رسانند. نشریه شوفار ضمن تجلیل از این خدمت ارزنده هر هفته صفحه ای در اختیار این مرکز غیر انتفاعی می گذارد تا به معرفی افراد جو بای کار پردازد. در ستون مقابل به ترتیب تخصص هر شخص، نام او (از ذکر نام خانوادگی خودداری می شود) سابقه کار و مهارت های او درج شده است. در داخل برانتز حروف اول اسم مشاوره که شخص جو بای کار را برای می دهد ذکر شده است. در مقابل برخی از اسامی مشاوران سه حرف (اس. اف. وی.) نیز چاپ شده است که محل کار آن مشاور را که در منطقه سن فرناندو ولسی است مشخص می کند. بدین ترتیب صاحبان مشاغل می توانند به فرد مورد نیاز خود در امریان گروه معرفی شده می یابند می توانند با دفتر لوس آنجلس تلفن ۶۵۵-۸۹۱۰ و در صورتی که سه حرف (اس. اف. وی.) در مقابل حروف اول نام مشاور نوشته شده باشد با دفتر ولسی تلفن ۹۰۷-۵۵۰۶ تماس بگیرند.

امیدواری ما اینست که دوستان عزیز ایرانی ما مرکز کاربایی و همچنین نشریه شوفار در این زمینه همگامی و همراهی مثبت بکنند تا به آن تعداد از دوستان نیازمند کار خدمت ارزنده ای شود ■

(۱) تکنیسین آزمایشگاه، سوزان ک.: دارای مدرک مهندسی شیمی از ایران، آشنائی کامل به زبان انگلیسی. مایل به کار در رشته های فوق هستند.

(۲) مهندس راه وساختمان، هوشنگ ک.: دارای مدرک در مهندسی راه وساختمان از ایران، باتجربیات کاری بسیار در این رشته. دارای اجازه کار در پیمانکاری ساختمان، آشنائی با قوانین ساختمانی.

(۳) معلم خصوصی، لادن ب.: دانشجوی دانشگاه نورتریج. مایل به تدریس جبر، مثلثات، و ریاضیات به صورت خصوصی.

(۴) همراه، ایلانا: آماده برای انجام کارهایی از قبیل آشپزی و نگهداری از خانه در منطقه ولی.

(۵) منشی برای دفاتر عینک سازی، الیزابت ح.: دوره منشی گری برای دفاتر عینک سازی را گذرانده، با آشنائی به کارهای دفتری و حسابداری.

(۶) سکرتریا کار با کامپیوتر، ویدا آ.: آشنا به تمام کارهای دفتری از قبیل ماشین نویسی تا ۶۵ کلمه در دقیقه و حسابداری.

(۷) مهندس مکانیک، هوشنگ ر.: باتجربه کاری در آلمان غربی و ایران. تجربه کاری در تهیه و لوله کشی برای انواع نجاری و کولر با سابقه تدریس در این کار.

(۸) متخصص تغذیه، فروغ ک.: دارای فوق لیسانس در رشته تغذیه، دارای تجربه کاری از ایران آشنائی به کار در آزمایشگاه شیمی.

(۹) کار با کامپیوتر، ژولیت ه.: مایل به انجام کار در رشته ورد پراسینگ.

(۱۰) راننده، منصور ه.: مایل به کار برای مغازه ها، رانندگی و حمل و نقل اجناس، آشنائی با زبان انگلیسی.

(۱۱) منشی، شہلا س.: مایل به انجام کارهای دفتری بطور نیمه وقت یا تمام وقت، آشنائی با زبان انگلیسی.

(۱۲) فروشنده، ژاکلین س.: مایل به انجام کار فروشنده در جواهرات و یا بوتیک های لباس.

مدیر کل مرکز پزشکی و دندانپزشکی

# آئینه کاری

برجسته ترین بک کانهای سلفنی ایران



تلفن، سفارشات ☎  
(۸۸) ۹۰۱-۷۳۲۱

## افتتاح مطب جدید دکتر بهنام کاشانچی

رادرانسینو با اطلاع عموم میرساند

BEHNAM KASHANCHI, M.D.  
Obstetrician & Gynecologist

جراح و متخصص بیماری های زنان، زایمان و نازالی از آمریکا

عضو هیئت علمی دانشگاه (بی.اس.سی. U.S.C)

- جراحی های زنانه با اشعه لیزر
- جراحی های زنان
- مامائی و زایمان
- نازالی
- تشخیص زودرس سرطان زنانگی
- جلوگیری از حاملگی
- پیشگیری از یالسی
- بهداشت خانواده
- چک آپ سالیانه Pap Smear

با تعیین وقت قبلی

(818) 706-1801

AGOURA HILLS WOMEN'S HEALTH CENTER

29525 Canwood St.

Suite 209

Agoura Hills, CA 91301

## مؤسسه رسمی دارالترجمه

فنی شایان

شماره ثبت ۷۲۴

مترجم رسمی وزارت دادگستری ایران  
مترجم رسمی دادگاههای لوس آنجلس  
کلیه امور ترجمه و مکاتبات تجاری شماره  
در اسرع وقت انجام می دهد

16000 Ventura Blvd.

5th Floor

Encino, CA 91436

(213) 784-7236

محل کار:

(213) 784-7321

Res. 852-4911

منزل:

۱-۸۰۰-۶۳۱-۸۸۱۱

خانمی در منطقه وست لوس

آنجلس

جویای هم اطاقی میباشد

تلفن: ۰۴۵۳-۸۲۰-۲۱۳

بعد از ساعت ۷ شب



ما ۷ روز هفته در خدمت شما هستیم



به سالن آرایش خانون

خوش آمدید

از امروز تا پایان ماه آگست بابت: • شستن

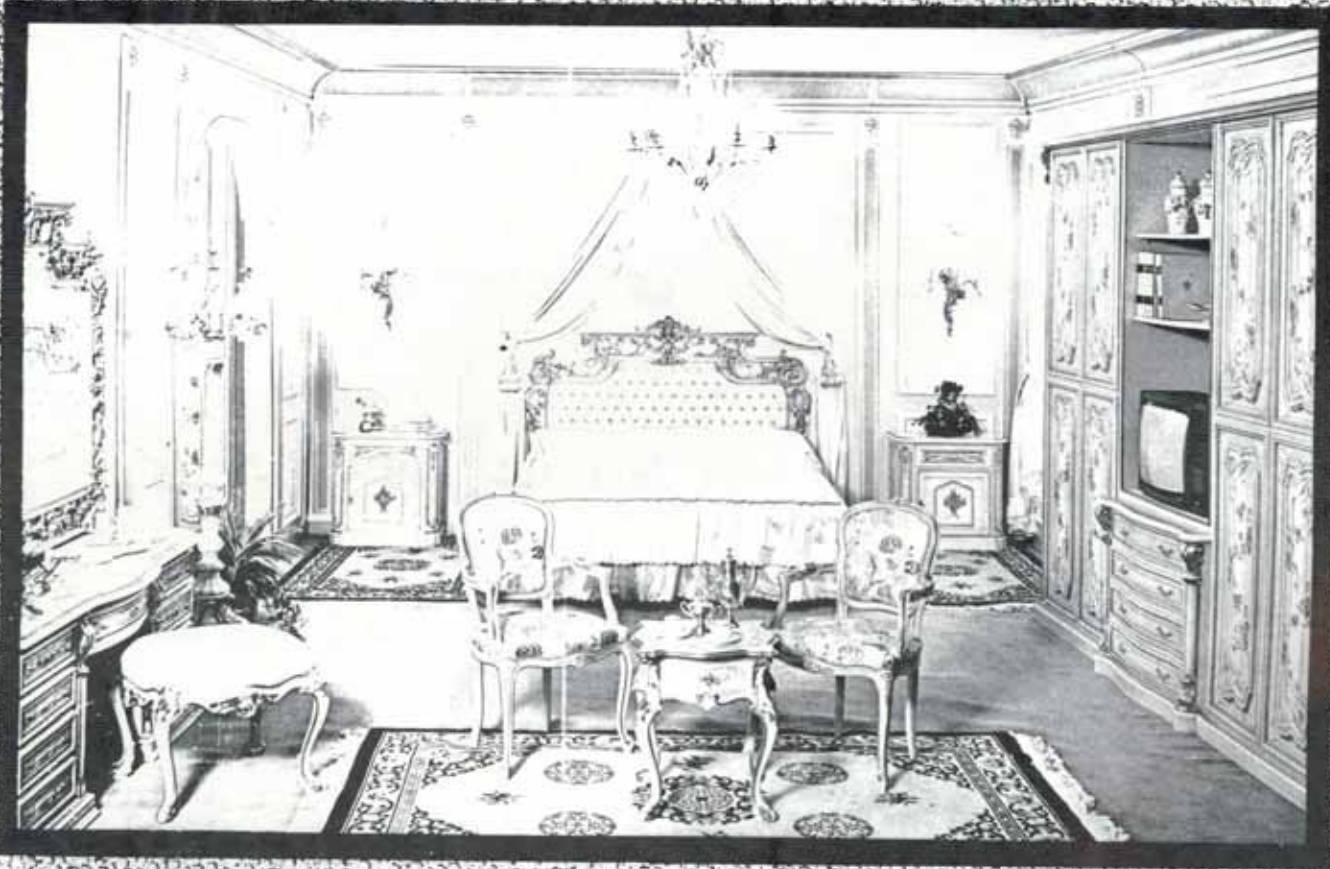
• کوپ • برو شینگ • بند ابرو و بسبک ایرانی

مجموعه آرایش شما ۵۲ دلار دریافت میدارند

آدرس: ۸۲۵۰۰ خیابان سوم (بین فرانس و لاسیتا) لس آنجلس (تلفن: ۶۵۱-۴۶۱۶ (۲۱۳))

FROM ITALY

ایلولیان، نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



### شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلبه لوازم اطاق خواب، انواع میز و صندلی ناهار خوری، بوفه مدرن و استیل واردکننده مستقیم میل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را درجای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود



FROM ITALY

615 N. Western Ave.  
Los Angeles, CA 90004  
(213) 466-6911

از نمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و  
بهترین هارا ارزانتر بخرید

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت



CAR ACCIDENT  
SLIP & FALL  
WE HANDLE ANY & ALL

LAW OFFICE OF  
DENISE BREAKMAN NAGHI

8501 Wilshire Blvd., Suite 315  
Beverly Hills, CA 90211

(213) 657-2825

## دفتر حقوقی دنیس ناچی

کلیه حقوق قانونی شما را در نظر گرفته و شما را در امر تصادف،  
لیز خوردگی و افتادن، تصادف با موتورسیکلت و اتوبوس  
و هرگونه صدمات روحی و بدنی کمک و یاری می کند

### WE CAN:

- DO ALL INVESTIGATION
- OBTAIN MONEY FOR YOUR PAIN & SUFFERING
- GET YOUR CAR REPAIRED OR REPLACED
- HAVE YOUR MEDICAL BILLS PAID
- RECOVER LOSS OF EARNINGS
- ADVANCE YOUR COSTS

- ما انجام کلیه تحقیقات را بعهده می گیریم
- دریافت حقوق شما در اثر جراحات
- تعمیر و یا تعویض اتومبیل شما
- پرداخت صورتحساب درمان شما
- دریافت حقوق شما در طی مدت مداوا
- تعیین حق الزحمه در اولین جلسه

تلفن ۲۴ ساعته ۲۸۲۵-۶۵۷ (۲۱۳)

BULK RATE  
U.S. POSTAGE  
PAID  
Van Nuys, Ca.  
Permit 431

IRANIAN JEWISH FEDERATION  
6505 Wilshire Blvd., Suite 1101  
Los Angeles, Ca. 90048  
ADDRESS CORRECTION  
REQUESTED:

SHOFAR